

سپاروون

شماره ۲ - خرداد ۱۳۶۹
مجلس و هیئت ابرام ۱۳۱۱ - مجلس شورای و چون ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و ۱۹۶۰
مورد عهده تانرا به فروش میرسد. همچنین مسیح و مسیح
پوسته امر و غیره، ظاهر می رود. مسیح و مسیح

گفته تازه و کلمه مسیح و مسیح
موتور و پورت مسیح و مسیح
آدرس: میدان شهر نو کوه کلفه شرقی

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده و تمام جنس دیگر موجود
مقدور تا نرخ را به قیمت های مناسب در رضایت
بخش عرضه می دارد.

برقیون ۲۶۷۷۶

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرزوات هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان
قرار می دهد. آدرس: چوک شاهر جلال آباد

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کلمه مسیح و مسیح
برق و مسیح و مسیح
آدرس: چوک بریس میدان چوک جاده میوند

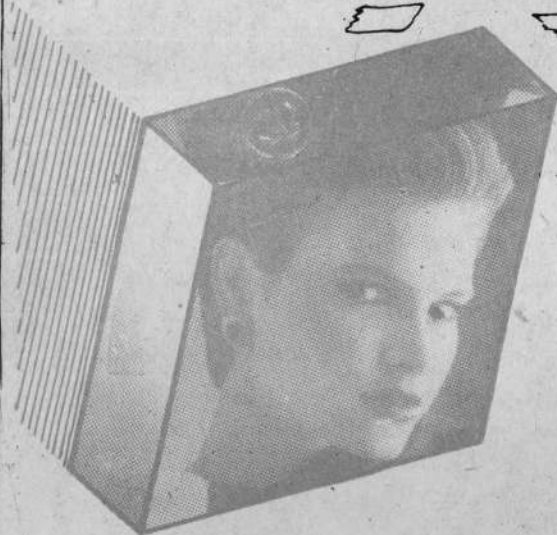
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لطف مود صورت خانواده با
لطف لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانه و هرگونه لوازم و وسایلی که شایسته شهرت
کمپنی با عطرهای تازه و لطف نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
روضة مبارک

سنگار پویک



همه دنیا میبویند از خانواده
زنانه و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

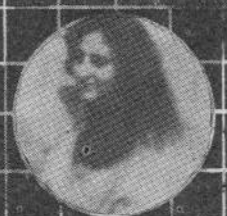
آدرس: زرغون سیدان تهران

کورس هنری مشقی

در معاینه خاطر، راس منقش است و بیست و دو تیار و ده هفتاد است
شهر غریبه در قیام از نوین طبعه آنگاه خلاصه جاز به بر نوین شاه
آدرس: کاتر ۴ چهاردهمین پل تهران در جبهه انجمن



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

تولونه په زړه پوری

عرقان و تصوف

بنا پیری لند داستان



بجا وید راجی و نیر راجی



آر فولد
صفحه (۳۴)



صلیب احمر

صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

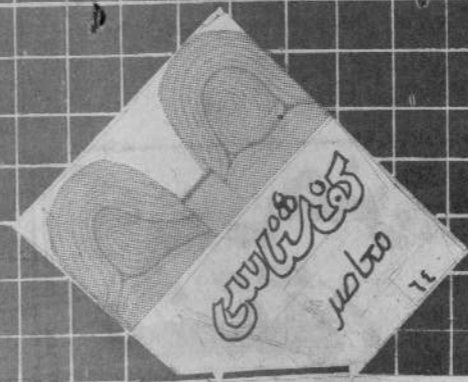
مدیرمسئول: د وکتور ظاهری
تلفون: ۶۱۲۰۱
مخبران: آصف معروف
تلفون: ۶۲۷۰۲
سویچبورډ: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطای: کبیر امر ویسی نامی
ارت و گرانیک: حمید حلیلی و حمید سمود
تایپ: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"
مختم: محمد گل

ادرس: مکزوریون سم بلان (۱۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتسی
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:
باری تعلیمی
محمود حیمی
عبدالله نسادان
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معاینه وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌مارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد
میشود • چندماه است استیوردن •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطنم تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن من شدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردن شوم و پس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تایید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشت . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش راد در جنگ از دست داده - نان آورد خانواده است و تحصیل - خویش را در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است و چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیارها چه ارزشهایی برای این کته گوری دختران وجود دارد و همبندان .

با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیار هاری جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد ، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده ، دختر شایسته سال قد سوه بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد .

اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را درین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیر های گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم ، سوالهای زیادی هم در مطبوعات ، هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است . متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

درکابل

پیکر

پیکر



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر برد می شود.
 - ده کلینیک کک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میاقت صورت میگیرد.
 - دوازده شعبه کک های اولیه
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت همه منظری
 کک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی
 گونه توانست وظیفه مداخلة در رگوری
 های شلحانه را به دست آورد؟
 - کشورهایی که در سراسر جهان
 لفظه ورق برگردانند

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان منازعه کدام اقدامات
 را رهنمایت گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 منازعه تاکنون اقدامات ذیل را رهنمایت
 سبت گرفته است.
 - نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 - نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کوئته.
 - سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کوئته.
 - دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 - دو مرکز تدوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد به کسک
 و دستکاری انسانها می شتابد.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه وسما برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشوران وسایر
 گروپ های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسرا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحت عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحت عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کک های
 طبیبی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قربا -
 نیان تمام جا نبین منازعه بدون التماس

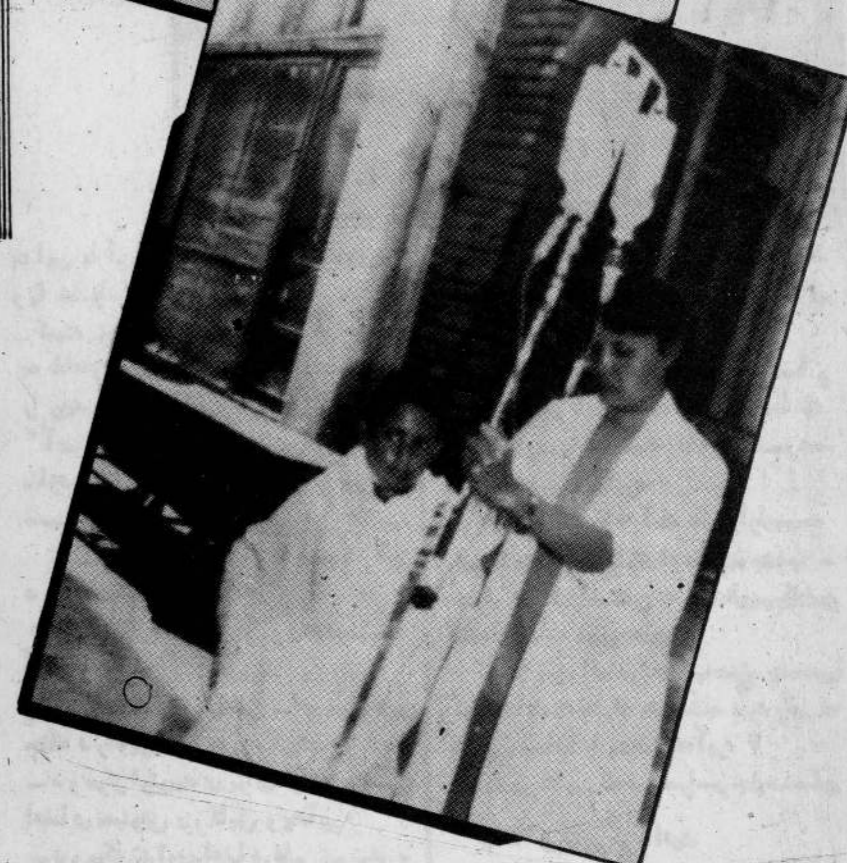


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت
 و به آن ها کمک نمایند.
 همچنان دولت های شامل این قرار
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی
 مردم به شرف و حیثیت آن ها حقوق خا
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
 آن ها حمایت نمایند.
 شکجه رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست. و
 دو کتوران هم همیشه به مرضی می رسد
 مانده است چشم دید خود را از اتاق
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
 های قرار دارند که همین اکنون آورده
 شده اند.

نرس مؤظف این اتاق "اوکی هایدن"
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از
 مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به
 وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
 صحبت و خوش برخورد است.
 وی در مورد مرضیانش میگوید:

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
 است. من کابل را دوست دارم. مردم
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که
 مثل هوای کشور خودم است دوست
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود
 مبروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
 جهت رفع ضرورت است.

از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی
 میگوید:

"امکان دارد تعداد زخمی ها
 کمتر ازین باشد."
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم.
 زبراخته گی رانمی شناسد فقط میگوید
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان
 زندگی اوست.
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
 در حدود ۳۷ ساله باشد.
 نامش "سوجهری" است.

ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
 در آن کشور. وی از نوزادهاست
 سال گذشته در پشاور بوده است
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
 میبریم. میگوید: "کار طبابت
 یک آزمون است از مایشیسم مهم و پر
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا
 افغانها کار کرده ام."

نظر او را در مورد این مسأله می
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.
 بدون تا'مل میگوید: از وقتی من
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال
 کم اند. من در چهره این زن تلاش
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
 گرفته اند.

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
 وقت به استفاده مریض گذاشته میشود.
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
 می رسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
 گروه اولی متشکل از سه نفر است
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از
 ناری اند.

گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
 سوئدن و دیگری آن از بیهتانیا می باشد.
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب
 سرخ ناری کار میکرد. ۲۲ سال دارد
 ۳ ماه پیش که به افغانستان آمده
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که
 برایش درد ناک است جالب نیز است
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار می
 میگردد.

آن وقت احساس رضایت از کار را در
 سیمایش مشاهده می کنم.
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
 برایتان دشوار نیست؟

جوابی که از او می شنوم خورشندم می
 سازد میگوید:
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
 همچنان می گوید:

شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که
 مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ
 روح انسان را خسته میسازد.

مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.
 او میگوید:

"ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
 از خارج بخواهیم."

به همه اتاق ها سر می زنم. از میان
 چهرکت های مریضان برایمان راه باز می
 کنیم در نگاه های مریضان اظهار سہاس
 از دوکتوران و نرس ها را به اشک را
 می بینم. مریضان راضی اند پایوا ز
 های مریضان دعا میکنند. در یکی از
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون
 بقیه در صفحه (۹۱)



تتبع ونگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه
 ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
 نهست . راهی که شناخت هستی را از
 شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
 آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
 یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
 انسان در هر دو حالتش چه جوینده
 (اگر یابنده بوده یانه) و چی بی تکاپو
 (اگر بازنده بوده یانه) همواره خواسته
 و نخواست ه اگر از سوی شاهراه سرگ
 را پیسوده ه از سوی دیگر روح مضطرب
 و ملتهب او همواره ژرفنای آتشفشان قسوغ
 پر شش های را در نور دیده اسف کد :
 از ابتدایی باور های بشری (به هر -
 نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -
 معتقدات ه هرچه رابه نیایش نشسته -
 تکانه - نهر و مند و ضرر ریش ه نماز خود -
 جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
 بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم . آنسو تر
 از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
 " غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران . . . و مگر نه همینگونه بود ه
 است که گرسنه گان مایه مایو پیوند دهند ه
 معاهد گراهی رفته اند و تهنگان آب بقا
 و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
 خواهند گان ساقه ها ه طریقی گرفته
 اند و جوینده گان رهش ه طریقی
 دیگر . . . ؟

. . . و اما ان سفر پر بار ه با لند ه
 و حجبی . . .

سفر ما و رای حدود اربعه اقالیم
 جغرافیایی و فضا مند تر از سیرانقی ابعاد
 متعار فی زمینی . سخن از سفر عمودی
 و معراجست ه همانی که پیشوای مسلمان -
 نان قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد -
 ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
 خواب " نردبان آسمان " رادیده بود
 ؛ ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می
 " بعد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
 دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
 و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -
 بوده است که ه پس از نخستین درنگ
 در سپیده دم زنده گی خیزش علاست
 راهداری باورش رابه دست راست
 یا چپ (علم کرده و پس رخ خوی راهی
 نموده که باید پیسوده شود . از همنجا -
 ست که سفر های دشوار گذار آدمیها
 نقطه بی " و پر از مقاطعه هاست ه یا
 " خطی " و بار یک و یا هم " حجبی " و پر بار .
 بدین شبهه هیچیک ازین مسر ها ،
 خط مستقیم " این کو تا هترین واصل
 فاصله ها بین دو نقطه " نهست ه چی
 گونه میتوان خوبشاندی و همپیوستدی
 آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
 های شکن در شکن رهگذارها را بامتا به
 بی آمد های الزامی (و یا خیر الزامی)
 راه ها به انکار نشست ه مگر نه ایس
 است که شاهراه یکست و بیراهه ه -

درون سینه من دگای حکما سیت * تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی
 داشت نه افقی . به مزم بمرآج آماج
 باید رفت و زود رفت بدوین آن که به
 گفتن و رفتن هوشه اندیشید . یا هر هسه
 بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت
 و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس .
 قدم به قدم بایستی همین را دانسه
 که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی
 "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا زاین -
 بیشتر را اگر گفت باید دیگر از او خسته
 شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " -
 نهراسید .
 باری برگردیم به خاستگاه سخن .
 میگویند دو گونه خیال وجود دارد :
 نخست " خیال آفریننده " که ما از آن
 حدتاء دود ستاورد داریم :
 یکی " تمسیم و انتزاع علمی " بهرمانی
 تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و -
 مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در -
 ذهن آدمی .
 دیگر قدرت تصویر سازی هنری
 بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی
 از اشتراک جدایی ناپذیر عامل اند -

نخستین بدوین آن که پای ادما ی
 بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی
 از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه
 باشد به گونه پیشی در آمد بر
 بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری
 چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم
 موز نم :
 الف - علوم سریه : مجموعه اصلا
 آداب ه تشریفات و مقرراتست با ایما
 به وجود یک جهان سری و نا مشهود
 ماوراء طبیعی و نیرو مند تر از جهان
 مشهود محسوسات .
 این تعالیم در برخی از فرقه ها
 رخنه بسیار صریح داشته و بنیان هایش
 آگاهی های عمیق و عقیدتی را سنگ
 تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر
 چند تا از اصطلاحات آن مانند :
 "ضایع ازلی" ، "اعراف برخواستار" ، نسل
 به مقامات و کرامات " : "تسخیر شمس"
 " طی الاضی " : " طالع و اقبال " بهجا
 نخواهد بود .
 مرثا " اعتقادی تزلزل و داعی

یک سفر عمودی

یشه با عوامل روحی - روانی - عاطفی
 (حتی غرضی) و دوم " خیال ماورایی"
 یا "آنانی" که ما از آن چهار دیتا -
 ورد داریم :
 همه کی پیشه هم بسته هم میروند و
 از یک ریشه :
 - علوم سریه .
 - مذهب و کلام .
 - فلسفه مرز تخیل و تمقل .
 - عرفان و صوفیگری .
 اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ
 بسیار فشرده بهرامین سه مقوله

موهبت خاص " را شرایط دست یافتنی
 به این علوم میدانند . مثلاً خواجه
 زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز)
 میفرماید :
 هر که شد محرم دل در حرم یارماند
 و آنکه این کار ندانسته در آنکا رساند
 و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید :
 انبیا عامی بدندی کز نه از الطاف خاص
 بر من هستی آن ها کما مهر بختی
 و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی
 شریف هفت جا میفرماید که " بندنگان
 خاص خدا " قدرت اشراق بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه الهمرض در -
 ((التضمین فی صناعه التحمیم)) به تائید
 ستاره گان و احوال آنان در گذشته
 زنده گی و احوال بشر ه حکم میکند و -
 منتهیست :

" ستاره گان را همیشه انزاع و تمیل
 از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیر -
 نده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشند -
 همروز کار و همزمان مسا تلاش انسانست
 به هست الوده تا خود را پاک سازد و از
 خاک به خدا بازگردد ه طبیعت و
 حیات را که دنیا میبویند ه قداست ه

و آخری کند ه چه قدس فضل مذهب
 است و ما خصه جوهری آن .
 و برای آنکه " دنیا و آخری " تعابیر
 ناروایی بر ندارند ه را " ما میافزاید :
 هر چه نزدیک است و دم دست و نازل
 و سود مند - دنیا و آنچه بر تو دور تر
 و متعالی و ارز مند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان
 پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی
 که برای آغنا کردن او با " راز " همه
 وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا
 مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای -
 محتوم ه جهان را مگر داند و این -
 مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق
 تا سوتی نمیکشد . بهضربان هائسه
 مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و -
 معصومان بهانگران هستند . اطالع
 ثواب استکو سرکشی گناه . از عالم
 درو تا روز رستا خیز بشر در معرض همین
 امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز
 توضیح میگردد : عالم چس گونه پدیده
 شده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه
 خورشید و ستاره گان را که آفریده ه برای
 چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا
 آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟
 این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راقب خود میبندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند - هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهلز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهلز دست به کار میشود عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است - نباید زیاد تر به مصرف برسد - ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگ کلکین را - بشکند در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوا گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید - بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالباز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند ، هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهارصندوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است - بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیراز داخل یک بکسرد بکسر پنجمهزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکسرفزون پول یاد شده ، معادل پنجمهزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجمهزار افغانی ریسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و ریسته مینمایند بدون سروصدا ، با بای پیاده ، آن چا را ترک گفته ، روانه خانه بی که بیشتر تصمیم شده است - میگردند -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم ، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب (معرفی میکند ۱۰ از واقع سرقت چار ملیون و پنجمهزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجمه فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد -

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگه مهتاب بدیدار میشوند تنه دیوار کمی ، فقط کمی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجمه فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند - از اردو پولیس و از استخبارات - این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند - کمک دوهمدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله بی صدا است - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند - لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موترنکاران هامپاست . و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرند هنوز جاست نشده است

خانم محتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول وجواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

مغیر اول کیست

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار دهند . کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رخاد نه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی وجواهرات پلک خانه ، تا این حد آگاه باشد . پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب، دستگاه خارند وي پسر کاکای فاسل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکی از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگرداند خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد :

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟
- کدام پول و
- دگه همراهی کی ها بودند ؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .
- (. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا ملتفت خواهید شد که من چی طور از خو - بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار و اسرار



کتابخانه

تعبیه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهایش
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوشک
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)
 ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاپیش) گردیدم . از
 بیرون درب کتابخانه کانون اندکترین
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاویون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مباحثات در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده برد یگزین بداهتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کاجویی هاویس مبالاتی به انسان و مقام اونانی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صد شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقشی ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروه حیث یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروه حیث تسمیه فرزند این خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به حیث شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردان مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش رسانی - کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و ابدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریب به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

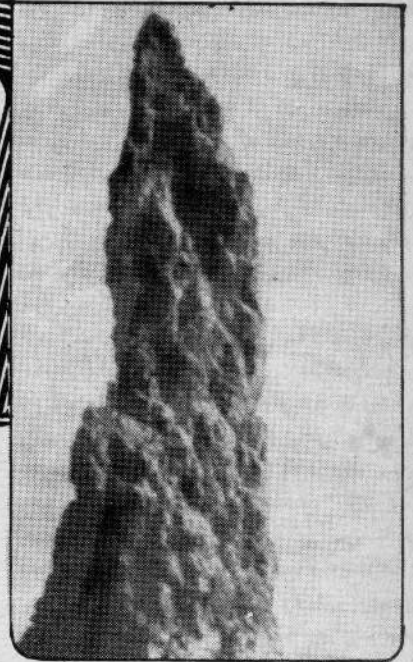
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهذاب گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تعمیرات



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكې ته هم رارسيدزي او شمير يې تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسا يې هيڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكې ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يې له همكې څخه د پوزيات دي له همكې څخه نه شي ليدل كيداى .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حركت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حركت

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكې ته هم رارسيدزي او شمير يې تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسا يې هيڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكې ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يې له همكې څخه د پوزيات دي له همكې څخه نه شي ليدل كيداى .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حركت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حركت

ستوري ياد آسمان مشاكونه



لري او د لمر پر شاوخوا وايه ازاد ډول په كيهاني فضاكي حركت كوي . په شمسي منظومه كي د ثوابتو شمير د پوزيات دي نو د پيژندلو او تشبېتولو په مقصد د ستورو پيژندونكو لخوا دغه ستوري پر ۲۷ ډول ويشل شوي دي . پوزيات شمير د دغو ستورو ستروگنه ليدل كيزي علت يې دا دي چي له همكې څخه په ليدني واټن كي واقع شوي دي . له همكې څخه د لمر واټن : له همكې څخه د لمر واټن د ستورو پيژندونكو لخوا يو سلونو محوس مليون كيلومتره اټكل شوي دي . پدي ډول د لمر رڼا د شلو د دقيقو په واټن همكې ته رسيدزي .

تعمیرات

گاتا

د هغو كتابونوله ډلي څخه چي د پسر تاريخي قدامت لري او د پخواني بلخ په سيمه كي د هغه زمان د ستر پوه اوسنيالي شخصيت ((زراشترا)) يا ((زردشت)) له خواليكل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم كتاب دي چي د ((ويدا)) له كتاب څخه وروسته يې د دويم آريايي كتاب په حيث پيژندلای شو .

(اوستا) په پنځو برخو ويشل شوي دي چي دغه پنځه برخي په لاندې ډول دي :

- ۱- يستا
- ۲- ويسپرډ
- ۳- وند ياد
- ۴- پيشت
- ۵- کوچني اوستا

د اوستا د لومړي برخي اوه لمر خپو كي چي له پيستا څخه عبارت دي . د ((گاتا)) په نامه نومول كيزي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخواني او اصليه برخه ده . پوهان عقیده لري چي دغه برخه د زردشت له خپلو خبرو او وینو څخه جوړه شوي ده او خپل اصالت يې ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چي اوستا په خپل پخواني شکل كي لکه د ويد ي سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تيريد وسره يې اكثره برخي په اوسني يعنې منشور شكل اويستي دي او يعنې تغييرات پكې منع ته راغلي دي . ويل كيزي چي دغه پنځه تغييرات عمدتاً د ساسانيانو په دوره كي په اوستاكي پيښ شوي دي .

هغه ستر توپيچي د اوستا د لومړني

د نور سرعت

د نور حركت سرعت په يوه ثانيه كي د دري سوه زره كيلومتره دي . كه چيري به د دري سوه زره كيلومتره واټن كي د رڼا منبع وليدل شي يوه ثانيه وخت لازم دي ترڅو وليدل شي .

د فز سرعت :
د فز سرعت په يوه ثانيه كي ۳۳۲ متره تثبيت شوي دي . يعنې كه چيري د دري سوه زره كيلومتره واټن ليري كيم فز يا صوت توليد شي يوه ثانيه وروسته به همدغه واټن كي اوږدل كيداى شي .

كهكشان :
كهكشان د يوزيات شمير ستورونو مجموعه ده چي لمر هم د هغو په ډله كي شامل دي . په كيهان كي د پيركهكشانو وجود لري چي هر يوي به متوسط ډول دوه سوه مليارده ستوري لري .

د فو ستوروله ډلي څخه يوشمير لكه لمرغوندي نور توليدوي او تودوخه خپروي او يوشمير نورله نوراني اوتودوخه توليدونكو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چي همكې هم له همدغي ډويي ډلي څخه شميرل كيدزي .

تراوسه پوري د پرمخترو او مدرسو دوربينونو وسيله د نوري يوشمير پوهان ارفضا خپرونيكي پدي توانيدلي دي چي په لايتناهي فضاكي له مليارده څخه زيات كهكشانونه وپيژني .

د فو كهكشانونو يوشمير زمين له كهكشان څخه يو ملياردي نوري كلونه واټن لري . او د يوشمير نورو واټن تردې هم زيات اټكل شوي دي .

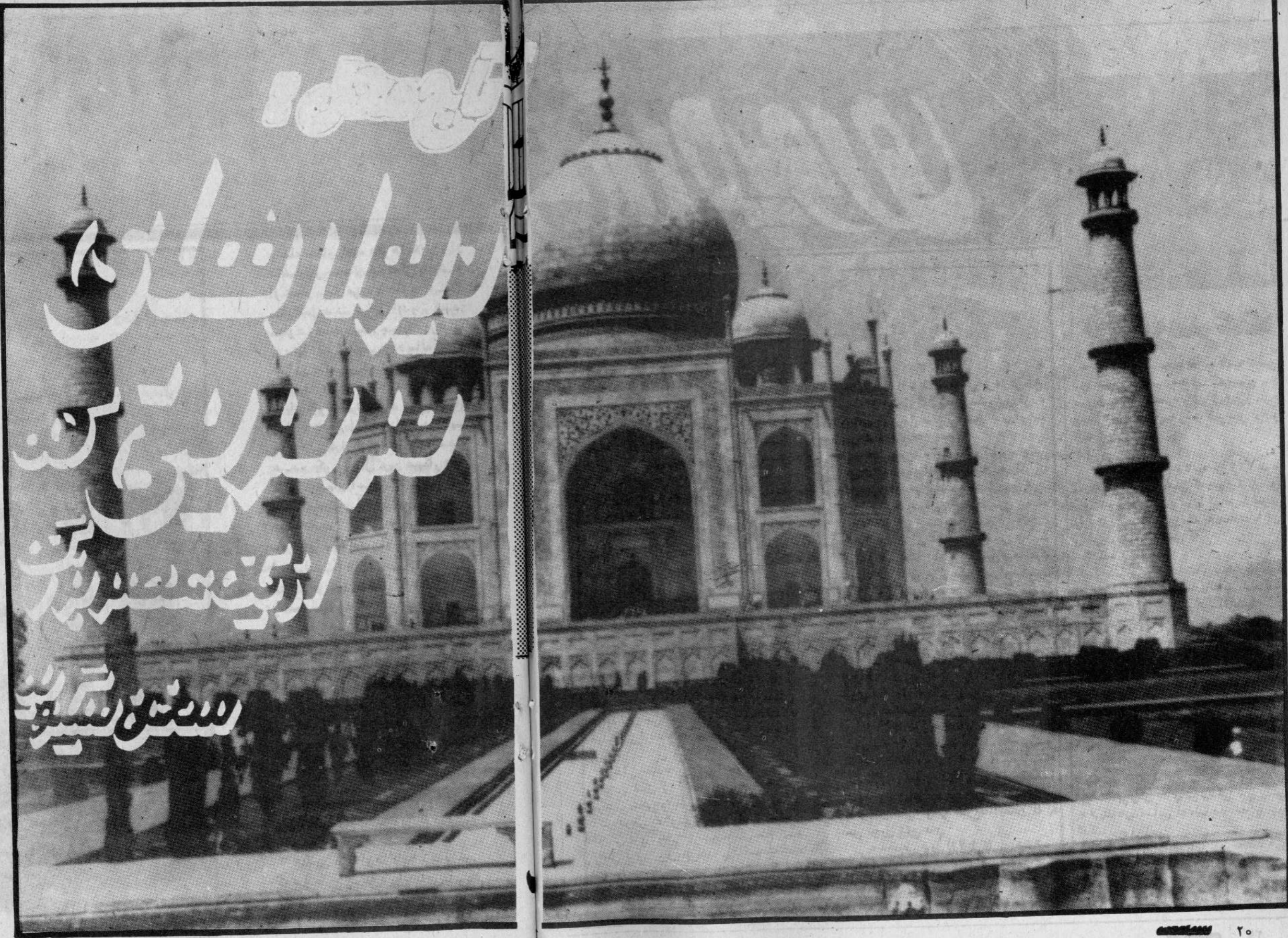
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر
 مسول مجله سپاون بنا پسر د مور
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ نور از شهرهای دهللی
 بمبلی و آگره دیدن نموده و
 از انجا راپسورهای برای مجلیه
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده
 اند که اینک درین شماره
 راپور تار از آگره را به نشر
 برسانیم :

تزارش اختصاصی
سپاون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس
 سفراز دهللی جدید به آگره پوزحمت
 است . فاصله بی که چهارونهم
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود و جاده
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره
 چایی که یکی از زینها ترین دستاورد
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دهللی را به قصد آگره ترک نمود . هوا
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبره است که شاه جهان
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه
 جینا بنا نهاد .



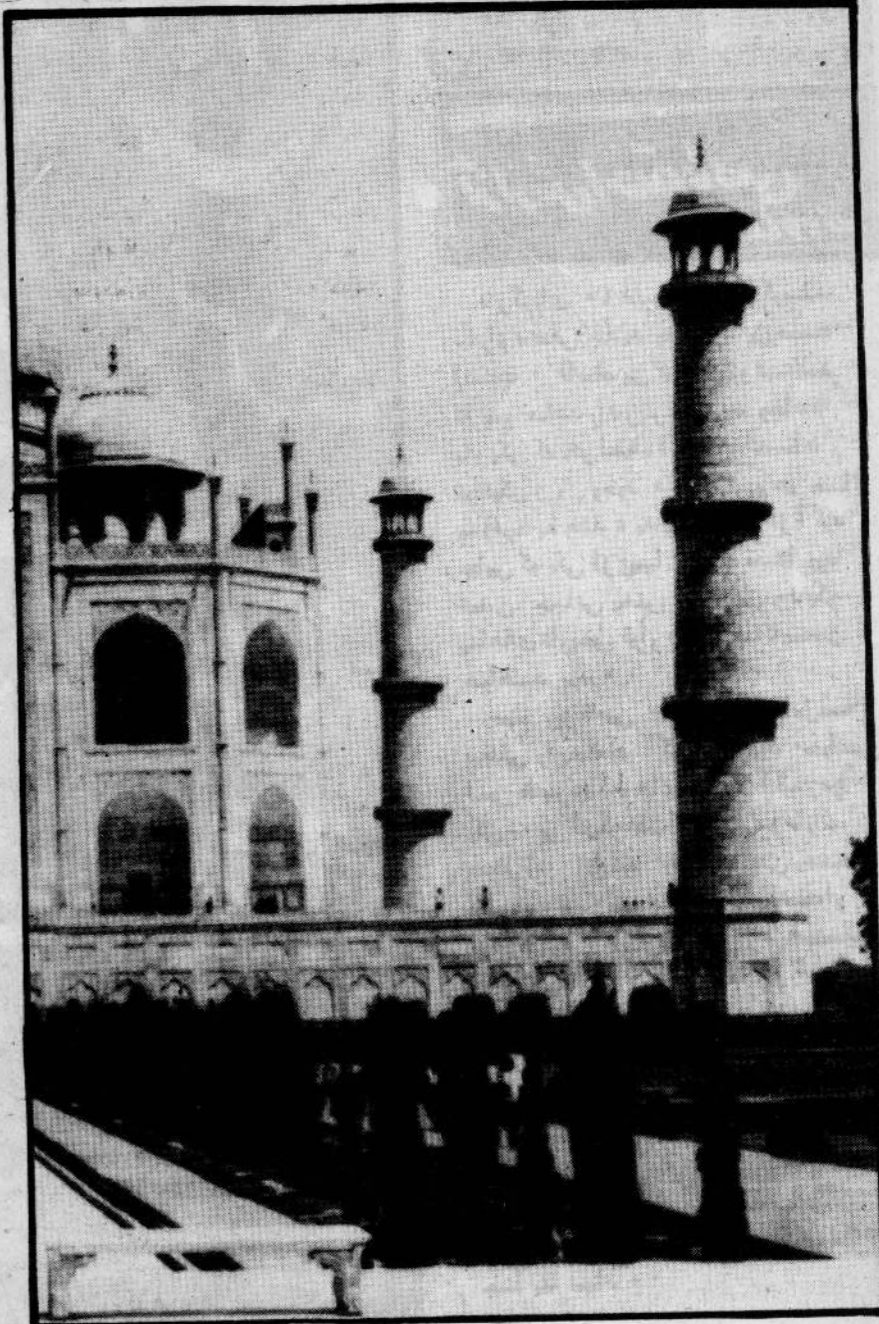
تاریخچه
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل

۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهست و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزند ی داشت هبا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد در گذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی ه جبر هندو و بر دنیوا استالوی و او ستین دو سرو از فرانسه. برای احداث این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهست و دو هزار کارگر ه بهست و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند همانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت



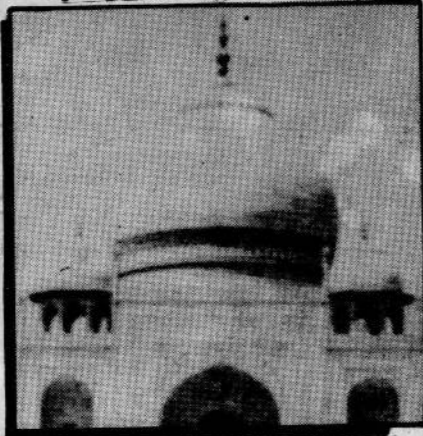
تاج محل را بنا کردند

که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده و اجزای آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویری تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله بی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد که اطراف آن با دیواره منبک و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که بر روی مناشده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قارتگری دزدان محلی و اردو پایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد گوهر ه تالار های باغی و پارک های و کاخ سرسبز قرار داشته است.

همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نور جهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

همانگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراشیدنها و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش هبایون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورد ه ولی سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت هبایون هفت ماه بعد در گذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سرتاسر هند و ستان مهمل شد.

مهرات بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود درد کن برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنا نهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر تصویر های پدرش بهسوز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت ه (۹) -

دې پوځه له ښاره لري کليوالی شمېر ته مېلوي کله کړي وه هغه کوټه چېسې موز بکې اوسېدو. د يوه گراج پر سر بېرته دوهم پور کې وه. په لويديځې اوجنوسې خواوې يې د وې لويې ارسې گانې وې. چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکې منظره او نضا توي د هغو له ښکلې لرلېد سره د کوټې له منځه ليدل کيد. شاوخوا شنسې وروښوگانې، چمنې ښکلې، پتيان، ويايي او دلته هلته پوپل ته نژدې د گاوندې پانوسو کوټونه. د کلې له برسره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کوټې او چمنونه وچسې دې ټولو يوه پوره به زړه پورې منظره جوړوله.

خوابړندې باتې وې، پوناخايه مې وليدل چې داسې يوه حسينه پېغله بکې رانېکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا څخه يې زما په سترگو پېښنده بنگر و راپېوته. د هغسې تورو ملالو فتو سترگو، جگې بزې، سپين مخ له پرمخ او اننگوراموږ ند و تورو حلقه خوږ لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافوږ پد لسې حسن د پير رنگينه پسرلې سازگرې و. په تيره بيا د هغسې گلابي رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه گلابي ټيکري چې له خپلو خوږو وېښتو او صراحی فارې څخه يې راتاوکړې وه هغه يې گرد سره د گلاب د گل په خپسرن ښکاروله. د پېغلي دې آسمانې جېسن مې داسې په سترگو خوازه و وږول چې اوز دې شيبې مې سترگې د هغسې نازنين صورت ته پاته وې. څه شيبه يې هغسې هم زه وليدم او غو واره نابېره راسره سترگې په سترگسې

بېاسې د روزي خواته وکتلې. نوږسې لېده چې پېغلي هم له يوې خوږې موسکا سره د روزه پسې پورې کړه. اوزه هم د خپلسې نوکري خوا روان شم. هيڅ ونه پوهيدم چې د دې د روزي خلاصيد او له هغسې څخه د يوه تنکې اورنگين حسن ليد لو پرمسا څه وکړل، پوند او کوټ يې کړم، عقل او هوش يې راڅخه واخستل. خوږه پسرې پورې خيالي او هوسناکې دنياگي سره يې آشنا کړم. د نجلي جادوگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اندېښنې راوېښې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتولو پسرکړم. ان د ويره چې ډوډ، ډوډ مې له ده او هغه څخه د گاوندې د کوټې د پېژندنې په باب پوځه معلومات پيداکړل او راته څرگنده شوه چې دا د يوه سوداگر کوټې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پسې ورک وې

خوکه گوږم چې سبا بيا هم هنداسې د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا رې کولو م، پوهل بيا د حسن ميره به دې - د روزې کې رانېکاره شوه او زما سترگې پور لامل بيا د هغسې د نازنين صورت د ښکلېدو سپوږمې پلوشو سره وپسرېښولې. خونې مې د پېغلي په کتوراکو کې ترېروله زياتې تودوخه ليدله.

زموږ د اېښه په پټه ليدنې کتنې زياتې شوي او دې پوه شم چې نه د اېوزې زه په حسيني پېغلي نه م مېن شوې بلکه د هغسې په زړه کې هم ضرور څه شته. په دې لړ کې د پورې ورسې وروسته کله چې مې يوه وړخ بيا د پېغلي افوستله او غوښتل مې چې نوکري ته ولاړ شم. په زياتې جورانتيا سره مې پام شو چې د پورې په خپر حسينه پېغله راته څه اشارې شاتې کوي. پوهل بيا مې

ناکو خبروله لنډو لنډو وختو ځان سره چې په ښکلونو کې د بېلو د چغېد و په خپر راته زړه خونونکې ښکارېده، ماته گرد سره دا څرگنده کړه چې په رښتيا هم د حسينو نجونو پاري څومره خوږه او ژوند بڅښونکې وې. پدې وړخ هغسې په خپلو ټولو خبرو کې يوازې خپله مينه ټولې ټولې راته څرگنده کړه، خوږتاره يې له ما پوښتنې وکړې: کله دې واده کړې... څوما شومان دې دې څه کار کوي... او ما د هغسې پوښتنو ته له جواب وپلورېد. دا ډاډه هم ورکړه چې د هغسې سوزلېدنه مينې مې د زړه په تل کې ځاي نيولې دې، او د هرڅه باوجود يې له ما څخه بېخي بل بڼيا دم سازگرې دې. خونوږود مينې خبرې او انسانې داسې خوږې شوې چې ورسې لښکر اي له هغسې څخه نورڅه زيات

خود گاوندې يو که کوټونو څخه يوازې يو کسور تر نوږو زيات زموږ کوټه نژدې و. د ا زموږ د لويديځې خوا د گاوندې کوټې زموږ له کوټه پوځوځه م لري په دوه پور پيزه توگه جوړ شوي واوچې زموږ د کوټه ارسې څخه به دې ورخوا وکتلې، نويه لومړې نظر د گاوندې د کوټه په دويم پور کې يوازې پوه د روزه تر نظره کيد. چې د کوټې کوټسې په ختيځ خوا د يوال کې يوې وړې بامېښې خوا خلاصيد.

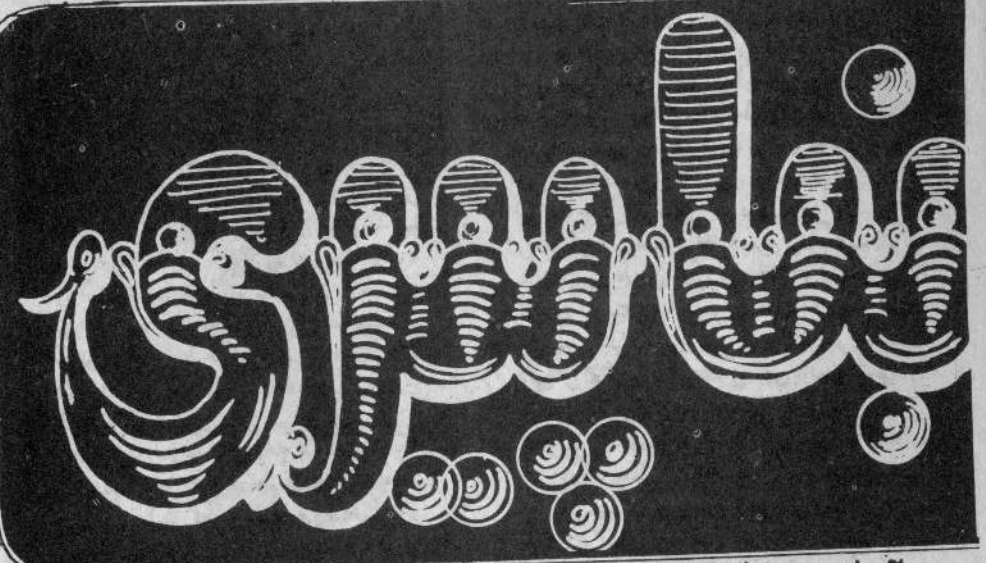
خود گاوندې د کوټه د دروازه د ورځو ورځو پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه. ښکته تل به تر لې وه. ان د شې له مخې مې هم نه وليدلې چې دا د روزه دې چا خلاصه کړي وي. داسې ايسيد. چې بڼايې دلته دې د گاوندې کوټه اضافي کوټه وي چې دنه استفادې له امله يې د روزه تر لې ده. خو خو ورسې پسې مې کتل چې نه هسې هم چې ماگېلې وه نده، بلکه دا د روزه لږ تر لږه د ورسې بيوار څخه شيبسې له پاره خلاصې وي. د لومړي لامل له پاره مې يوه وړخ کله چېسې سبا ناري کاوه. په زياتې حيرانتيا سره دې ته پام شو چې داهرکله تر لې د روزه سره بېرته شوه. د دې د روزې



شوه. بېاسې هم په کوټه کې دننه په څه کار سرښکته کړ، خو هرڅه شيبه پس به بيا لکه بېرښنا رانېکاره شوه. په زړه کې مې د حسيني پېغلي د نازنين حسن ليد لو داسې پوځه خوږې ولولې او پورولې او پېل شوې ویده عواطف يې بکې راوېښې کړل چې زه يې اړ وېستم که هرڅنگه کيزي، بيا او بيا د هغسې خوا گوږم. د دې له پاره چې ما - شومان او ميرمن مې راته متوجه شوې نه وې، نو ژر تر مې خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چې ناست مې، د خپلې درېښې په افوستلو بوخت شم. د پېغلي دې ليد لو کتلو، داسې يې واره او تره ويره کړې م چې ان - کله آيښې ته ودرېدم، ورسې ليدل چې حشې د کمپس ټکي مې هم وړاندې او وروسته تر لې دې. زړه نازنه، خولږ څه په پير، تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسې بکس مې واخست او

لاص له پښو وړک کړل او هغسې چې زړه مې سختې ټوټې وهلې، له کوټه ووتم. او په هغه لورې روان شم چې هغسې په اشارې راته نيولې و. اوچې کله لږ څه وړاندې د يوې ژرې او متروکې کلا ترخواڅه شيبه ودرېدم نوکه گوږم چې پېغله هم په پورې چناري رنگه چادري کې رانېکاره شوه. د هغسې په ليدلو پسې پوهل بيا لکه په دام کې نېښتې مرض زړه په ترکوشو پېغلي درانډوې کيد ورسره سم په پورې حيانا کې بڼې اولسه لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او ډوډ، وړوډ کلې څخه بر د کوټو و او وروښوگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلښو مسوود کوټو په پولو ورس شو، چېرته چې کراره کرارې وه او تر ډېرو لږو ځايونو هم څوک نه ښکارېدل.

معلومات ترلاسه کړم. د اښان ليدنې کتنې مو ډوډ، ډوډ سره زياتې شوې او د پېغلي مينې د هرې ورسې په تېرېد ورسره لاذنات خپلې منگولې زما پېرښه او د هن خېولسې. داسې شوې م چې نوږسې له هغسې او د هغسې له سوزنده خوږې مينې پرته د هيڅ شې په باب فکر نه کاوه. په دې لړ کې هغسې خپل نوم هم راوېښود او د هغسې کوټې په باب چې هغسې بکې ژوند کاوه هم پوځه معلومات را کړل. هغه ښا پېرې نوميده، څومره وړ نوم. هغه په رښتيا هم ښا پېرې وه. دغه راز هغه د بوډا، لور نه بلکه د هغه نوي نازې او گورو، چې مېرمنې فني څه پټه ښکاره سوداگرې کوله. داسې ويل کيد، چې هغه په همدې تېرولو کتونوکې له هرې لارې چې و، بڼې زياتې پسې پيداکړې وې. خو پير سخت او په



پوه وړخ چې له ښا پېرې سره مې له فرسې وروسته بيا هم له کلې څخه د وتلو کوټو د تر خوله ليد لو کتلو هغه اېښې وه. په هوا کې ناڅاپي ښکلې او چټک بدلون راقې. څس و وړېځو، تالندې بېرښنا، په هر ک پاراډ او هغو لږ وچې په شاوخوا فوټونو رانېکته شوې وې، خپل ځاي زېرې لمر اوشنه پراخه آسمان ته چې ورسې ډوډ، ډوډ بکې لکه واوره په سفندر کې حل کيدې، بېرښنود. په کوټو کې غنمو او په پولو کې وښواو گياوو چې باران يې په ځنډو کې د مړولو اميلونه جوړ کړي و. د لمر په پلوشو کې لکه د شنسو وړېښو په خپر ځلاکوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولاړې شوې ورسې ته په ناز او کميز ماتېدل راماتېدل. اولاه دې نندارو مې سترگې نه وې مړې شوې چې که گوږم - ښا پېرې هم له خپلې چناري چادري سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په څسوا رافله.

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په وړو وړو په بولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری بدی ورغ لانوری -
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وران او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سره او یواختی
 خیالی زلی زوی می په جګړی کی وړل شوی
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لخوانه وه ، بته بته په دی پس گرید و
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 څه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندی هم کړی و ، خو بدی هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زره نه بنه کوي . خوله هغی سره د بنکلی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته څه نوی
 فکرونه اوتازه اند یینی ورید اکر ی . نو
 هغه چی د خویما شوله تیرید وروسته یی
 همداشتمن خویماش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاند په
 لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی
 چیرته په بنا رکی یو کوربه کړا و نیسوه .
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه
 نوی شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی یی
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نو
 داچی بناپیری له دی ټولو پینو څخه
 په خیرید وسره د خپل میره په نسبت
 سخته کرکه پیدا کړی وه دی کرکی د هری
 ورسی په تیرید و لازیات د بنکلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی
 سوداګری پتو او بنکاره معاملود اس -

بوخت کړی وچی ژوند کور ، تنعسی او
 ان ناوی بناپیری یی هم تری هیرولسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره
 یی کړی وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړی
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه یی پخپل
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه دري ورسی سر د هغی
 کړه ورته او هغی ته به یی د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوربه یی هم
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د
 ژورولو له پاره څه لاره پیدا او خچاره
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړی وه چی بدی برخه کی په ترورسه
 وده له هغی سره مرسته کوي ، اوله -
 شان زره په پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر نیایه په پوره خیر شمع له دی -
 ترخو پینو او کسو څخه په خیرید وسره
 می په زره او د همن کی مرسامونک -
 اند پینو لمانی وپوه ازان د ویری او ګواښ
 احساس راته پیدا شو خو اوس نا اویا -
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی
 هیره اولمن یی خوشی کړ و ، خو چی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او
 خبره هم راته وکړه اوله ما څخه یی غوښتل
 تردی حتی یی بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو لپاره څه لاره چاره
 وسنجم . خوناپیری هم بدی پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره تنعسی او
 ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم اویام داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیره او لمان تری
 په خنګه کړم خونه زما په زړه کی د -
 هغی لیونی مینی داسی اور لګولی وچی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 او داسی څه عجیبی اوترخی بیسی می
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه
 نشم نیولی اویام نه غواړم د هغو
 مخه ونیسم .
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزی د -

ژوند د ژورولو له پاره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 څه فوځ کار کړم اوله دی نوی غوریدلی
 گل سره نوی اورنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . بدی توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسره
 پپچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 اوزره لری زونکی سوداګانی یی را وا -
 چولی او د لوپواند پینو په سمندرکی یی
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور
 د افوښتنی هغه وخت لازیات بیسی
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سر له ملکه بهر له
 خپل اوزده سفر څخه راستنیدي .
 بدی کی یوه ورغ بیا هم د بناپیری په
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د څه
 پتی خونۍ ، تر شونه ولاندی خندا او او
 څه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 څه شیبه پس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوی سمره سره د ودی ایښودلو په پلمه
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم
 د روازه پس وتر له اویانویس له دی -
 چی یوښه دمزی چای یی رادم کړ او د
 پوخه خوز واو میوی سره یی راور ، نو
 رافله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او
 شیبه پس هسی چی می خواته پیره
 بدی ناسته وه د لومړی محله له پاره
 یی په زیاتی مینی لومړی خپل سر په
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی
 خپلی تنکی ګلابی شوندي زما شونډ و
 ته راور اندی کړی . لمان یی یی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -
 شیدلی مینی د هغی په وړی خولګه او
 ګلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می په
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنکی
 زره یی وار تریدل می د خپل زره له
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدی
 اورته او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراو صورت یی په زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می پرخو نیزی
 () مینی دی لیونسی کړی م ...
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خچر
 او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسیدو .
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیرد دوه -
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم ... هسو
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خولاخه چی د یوې بلې شین تیرولو ته اړ کینم ، نوډاډه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهروخورم اوچان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه (... نوزه - خوښه ستا ... زه چی شینه مخکس د ښاپیری د وصل په هوس کی نینی نینی - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یوخل بیالزخه به سرشم ، زه رشتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کوره مخامخ م . د ښاپیری هرڅه دومره له منی ډک و چی مایه به هم کول شو به هغی باندې دخپل کولت لاندو و ولگم . آیا دکوره او چی داسلمه ښاپیری می داسی له هغه خپل لور کوزی مزی سره لکه د گلو دوس به شوی و کور برته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوښو کی گوتی وهلی او د هغی په لور کله نازک صورت می لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لری کلسی ته ، چی خوری هلته اوسنې ، وولم بیا به له هغه بحایه خپله لاره باسو . ان هغی ته می دا ډاډ ورکړ چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید ورس لکه داچی ایله اوس چی زه لگیدلی وی ، لسه فنی می راباخیده او هسی چی با دا - می سترگی می به خنګه راولی ولی اولاس می زما به لاس کی ونیو ، نوی له زړه - خنګه د وروستی شک د لری کولوله پاره راته وویل :

رشتیا وای سلیمه ! ؟ ؟ قول دې ؟ ؟ اوما بیا هم به موسید وسره ورته وویل : - هو ښاپیری . . . زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم . . . هرڅه به وکرم . . . خواتابه پری نه زدم چی لیوان دې - وخورې . . . خپل گرد ژوند به دې له سره نهار کړم او خوجی ژوندي می لکه دلیمو به خیر به دې ساتم . . . بس له دې چی له هغی سره می د تللو د ورغی ، نینی او بچای به باب تیکه وعده کینوده ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده اوښه ډاډه شوه او هغه رخت می ایله دا راته خرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور بری ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستابه واک کی م ، اوله دې خبری سره سم می نری اوله بشتر وپکی لیجی او مر وند ونه راخنګه راتا وکړل او داسی

می به فنی ه کی تیڼګه کړم او به خوله می خوله را ولگوله چی ما ویل له ډیره خونده کباب اولوبه شوم .

هغه شپه می تر ښاپیری داسی بحان د ښاپیری د وصل په سمد رکی غوښه کس چی هلو ونورس هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزی می د دنیا پر سرولیدي . خوله دې سره دا هم راته به ډاګه شوه چی هغی به (نیتیا) هم له میره سره د هغوی بیسر رخت لکه خنګه چی لانه وه ، بحان د - هغه غوښتواو لاس ته ورسپارلی بلکه ښاپیری تر هغه کی شپه هم لا بکسره له ښاپیری سره می نری وروسته دریمه وری وکولیدل ، بدې وری ښاپیری پورته لورل جاد وکړه نکلا موندلی وه . بار خنګه چی د ترویی غوښه نسبت زیات اوسین اوسنی . . . سپین چی می هر شپه سر چی اوس می او ترویی پخوانی نوح کات له دې لیده ، داسی راته ښکاره شو چی دوه نور اوسنی وری جلدی د هغی سره می نری وری وری وری نیس سیدان هغه به لور چی له وری وری له هغی سره د تللو لیده . د وروستی خبرو او نورو سبب کولو وروسته هغه خنګه کی او خپله هم د خپل دې غوښتنی وکړه ، با ډاډه بحان - چمتو کولو به خاطر کورنه ولاړ او لاس خپلی میرمنی خنګه می غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره جانی او نوری شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته می داسی بهانه کړې وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته د خه مودی له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، پکی خوب هم رانغی ، تر سببا پوری له یوې خوا د ښاپیری د سوزننده منی اند پښو اوله بل بلوه له کور ، میرمنی او اولاد ونوخنګه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراساختی م ، خو هر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړ زړ راپورته شوم او د ناری له کولو بس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وری سترگی می د گاونډی د کور د روزی ته باته وری چی کله به خلاصیږی اوسیا پیری به تری له کوره خنګه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي . موز همداسی سره ویلی و . خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می پوځه شکته شوه اوس چی هرڅه تیار دي اوسا رخته کینې هم ، نوزه ولی نه شم ؟ ؟ به پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

وروسته د روزه خلاصه شوه اوسیا پیری پکی به ډیری ترهید لی ښی رانیکاره شوه . خوسم له دې چی فوښتل می ماته په اشاری څه روایی چی کتل می د یوې فتنی ، خورتونجونی خیری لرونکی سړی می خواته رانغی ، ماشا ورواړه له خود سترگوله اړ خه می به کتلوسره ولیدل چی سړی ښاپیری له نرواوز وروپوله اوسه داسی زورسره می د کورتی پریخی وروپوله چی ان د غورصید و آواز می زما ترخوزه شو ، اوله دې سره می د روزه هم به ډیر شدت سره ووهله او پوری می کسره . په زړه می سختی غوسی منگول ښخه کړه او بدې کی می واوریدل چی سړی ښاپیری وهی . داسی جوړ د جینسو ناروا اوډر آواز می ښه اوریده . اوس نو یوه شم چی داسی می ضرور سړی هغی دې ، چی ښایې نن شپه ناخایی رافلی وی .

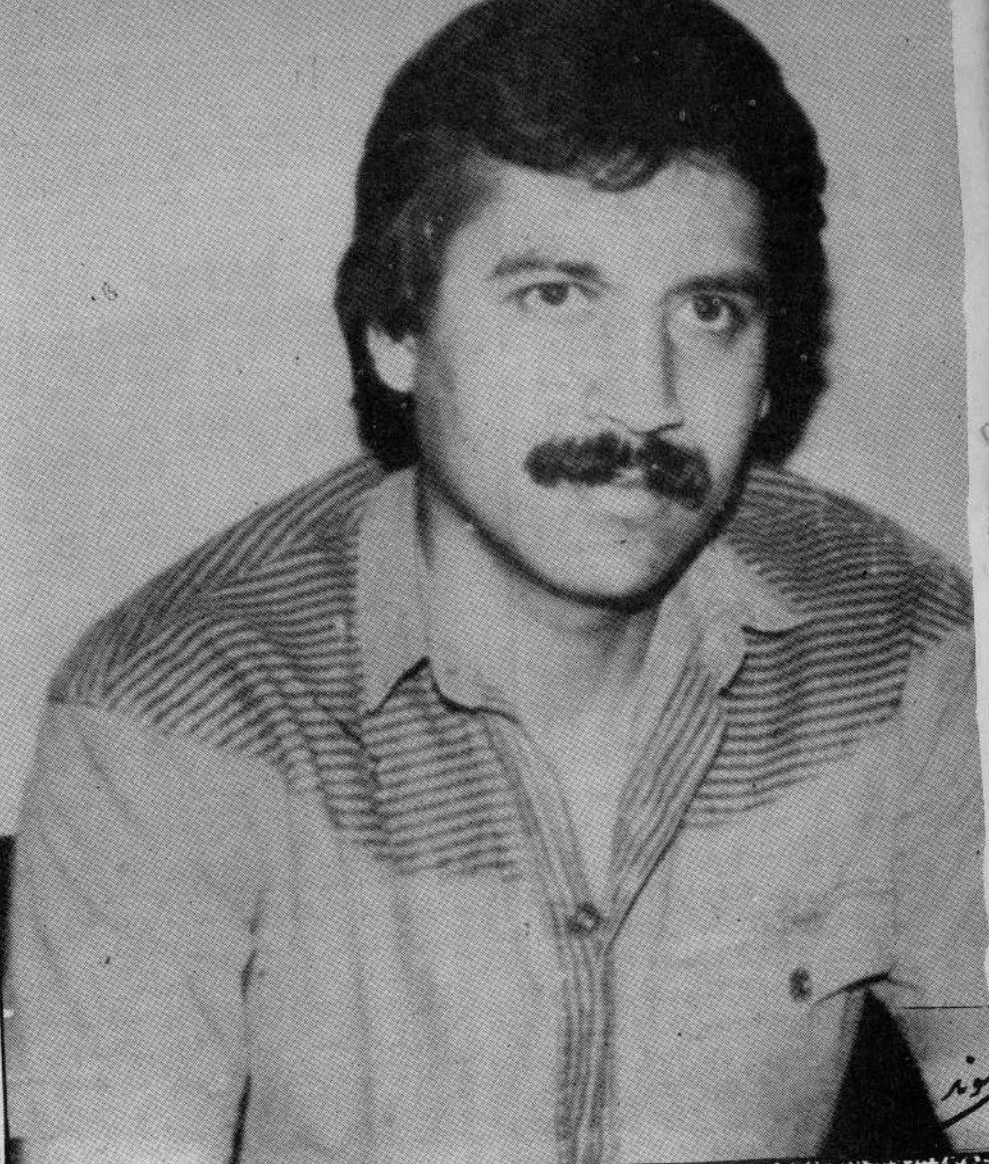
خولکه داچی دسړی زړه د دې د روزه په تر لونه وی ډاډه شوې . نوشیبه کړی بس چی خنګه میخونه او د لری کسو لری را وری او د روزه می داسی کلکه ښه کړه چی هلو و بیا هیڅکله هم هغه خوک خلاصه نه کړی . د دې ترخو ښاپیری په لید لوسره داسی شم لکه چا چی د لوی دنیاقومونه او کړ اوښه زما پاره کی کولای را اچولی وی . نوی د خپلی میرمنی اړ او د داشتبا د لری کیدوله پاره بحان به غاروش ووايه او داسی می خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو هغوی داراسره ومنله چی سفر ته نسم تللی . خوه زړه می یو خدای خبرو هغه وری می تر بیګا پوری هرڅه چی وکړل هیڅ داسی چاره می ونه موندله چی زه دې باید خه وکړم او به خه توګه دې ښاپیری وژنوم . پخپلی دې ناتوانی سخت غوسه رافله . خوا یا ماخه کولسی شو ؟ آیا بحان او خپله مینه می رسوا کړی وای ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو برته نه تر نظره کیده .

په سبا می نوکړی ته ولاړم ، خوله فرسی سره سم بیرته کورته رانغلم . که گوم چی یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړی او خوما شومان تری د گاونډی کورته گالی چلوی . لکه چی د ښاپیری دوی کورته نوي کومه کبه رانغلی وه او چی کله می له هغوی خنګه د دې کور د بخوانیواوسید - ونکو پوښتنه وکړه . نو داسی راته وویل چی هغوی نن لس بجی له دې بحایه کله وکړه او د اکو بی موز ته به غوراکر . خودا هغوی ته نه وه معلومه چی د کور پانسی په (۹۱) مخ کی

صدای خوشداشتن نیست
 نظریست که همه آسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبا را زیبا تر
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 جوینده یا بنده است.
 چه پیش برداخت هایی برای یک
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل با واژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا تفاوت آن ها در مورد
 خودشان، همیشه صادقانه نیست
 خوشبینانه است. اگر بگویم با همه
 باور میکنید؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما اما دانستن ریاضت
 واقعا هنر نیست ارزنده و پس بها.
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید؟
 - انگاشد رایج مورد نظر بود پوسر آن
 پذیرا و پیکران را می برسید، زیبا
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
 مطالب آید رضویست که بگردد
 و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم
 برنامه پی.
 برای گوینده شدن در رادیو و تلویزیون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید؟
 - به نظر من معیارهایی که در رادیو
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی کریم و با آواز و تلوینو

خاوند راهی و از غبار خوب برآید بود.
 تلویزیون نخستین کارها پشرا سر-
 ((پارا)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد
 راه خرد راهت است که آشنایان
 ((باز آمد آن روزگاری)) همه ای
 همه می باشد. به آرزوی آشنایان
 راهی درین سفر همه و شنیده باوی
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوا
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقت ارکستر پارا کارها پشرا آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 نخستین آهنگ تا کد ام، و آخر
 کد ام! چی تفاوت ها میان این دو شمار
 کرده می توانید؟
 - نخستین آهنگ (مع نما) (مع نما)
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر
 آهنگ به نام (باز آمد آن روزگاری) ساخته
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو
 در آغاز نایب است. چه از نگاه آواز -
 شعر، کمپوز و غیره جماعا اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری پارا در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این است
 وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که
 این خود درجه گویندگی یک آهنگ تا
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 معزات یک آوازخوان، آنچه در آن به
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه
 اندوختن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صحنه پیاده می سازد و -
 طبیعتا که حرکت و وصل آواز را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوت هایی که
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 چرا صراحتا ((پارا)) کوتاه بود؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدت
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

من از آن صدایانم، تو از آن صدایانم

اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپ - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه د روی کرکرها ، عدم شناخت
 درست از هم دیگر ، وبالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت :



۱ - زاویل آهنگ های گروه را فراهم دریا
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و
 بیداد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فرهاد دریا است .

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است ؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست .

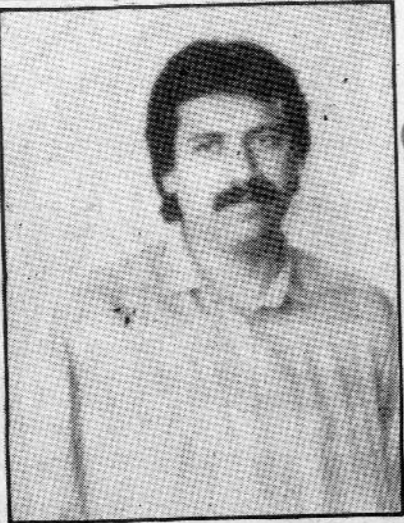
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوایند که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگویند ، که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم
 کن و به کیفیت بیفزاید)

* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 ساز فربس بنوازد و یا آهنگ های فریبی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعر با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد .
 * بیوند شعر و موسیقی راچی گونه یافته اید
 و جهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید ؟
 - شعر و موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیساند پیش و بداند ضرورت
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظر من
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که

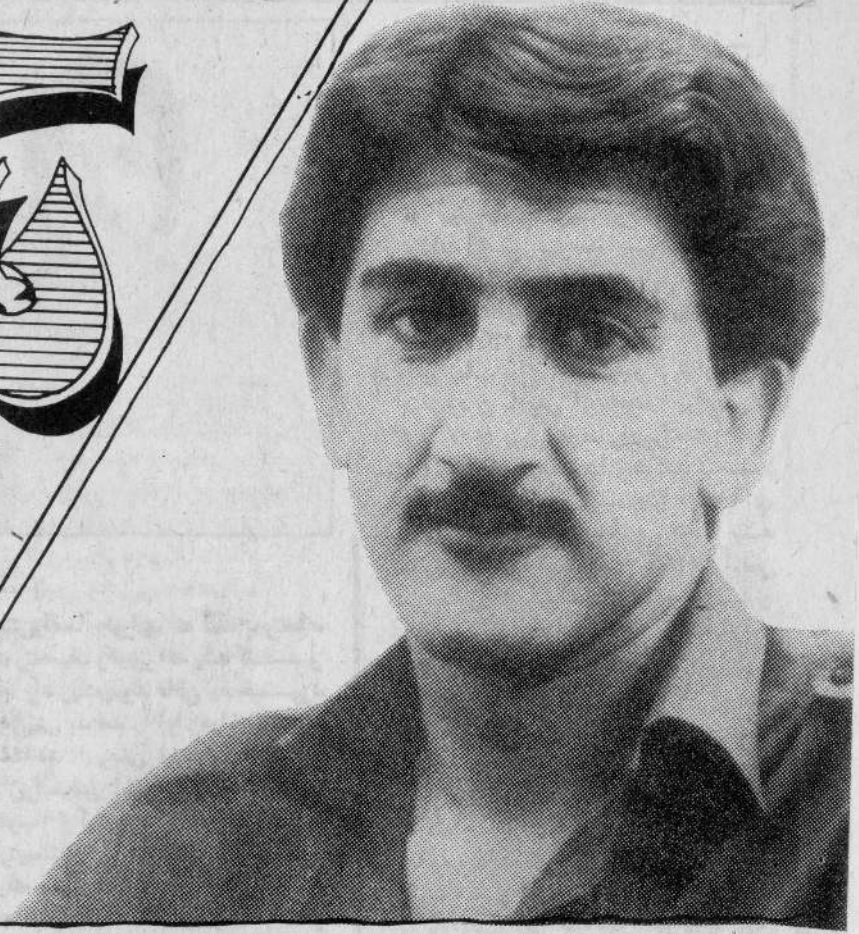


با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادیک بیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعرا
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند . از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ ثقلت
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید ؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آرای شعری کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوهی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسایی آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت .
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید ؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند . ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد .
 * گهتی با گفتنی های دیگر
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱) **نیو راهی**
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه بی نیز صد اوساود و مهارت
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک
 (Photogenic) بود . نطای
 نباید اتکا داشته .
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،
 حرف زدن بانی از وجود ، برای بک
 گویند ، تلویزیون چقدر ضروریست ؟
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا آنده
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا است ؟
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جدیت
 خبرچورد رنی آید .
 * پگان گوینده راد یو و تلویزیون شعرو سایر
 آنریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آنریند
 اثر فکری کتد : کاش این اثر را ایجاد
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کوتیسه
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی
 هیچ تفاوتی را نمی شناسد .
 چی گونه می اندیشید ؟
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما نا بجا است .
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوان بگوید که کی ؟ اگر
 گفتید آخرین تان .
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید .



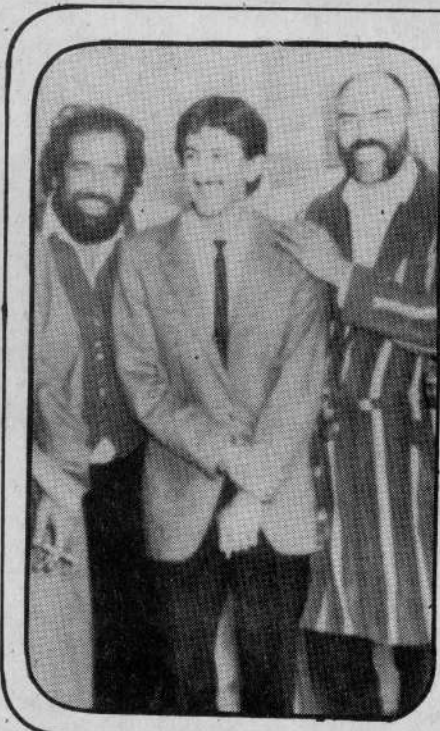
مواجهه از مورچه



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عدد همکاران ما زندانی شدند و یک عدد دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها پو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیار تمت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در امپورتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آماز کردم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریه کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) پیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او به حرکت او صحبت او عین گردیده است. اما مهم (اسدوزی) کجا بود! از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید. با انبوهی از پرسشهاییدایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را پایتخت در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.



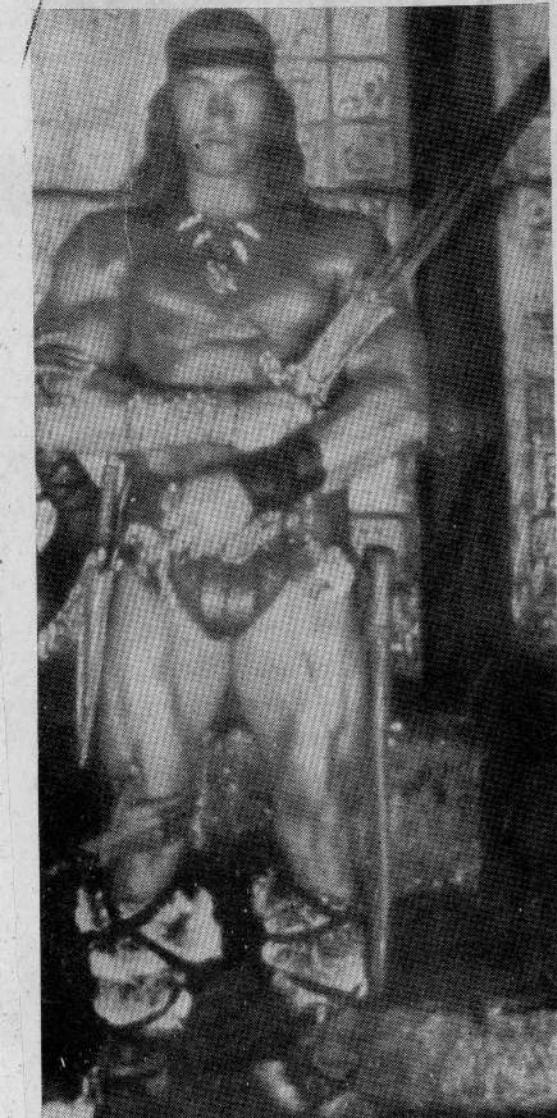
تئاتر و فرهنگ

بیشترته بی بافرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را درخود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بسان ...

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و درچوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . درسال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری
را دربین جوانان برگزار کنم ما
موفق شدیم برای باراول کارتئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بسازیم . سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکثوری بود ما راهمکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طوورشال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشناشوند .
مرداب ها پنج در گونه گون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار نظامی شکیستاندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیماتی ملی بیشترته و تا تهر
شوم آن بالای کشور های عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت بنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحبه
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی ، آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاتر های استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند
پرسوناژها به شکل سایه ها اشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش
فن اکثوری را به وجود می آورد تا جوانان



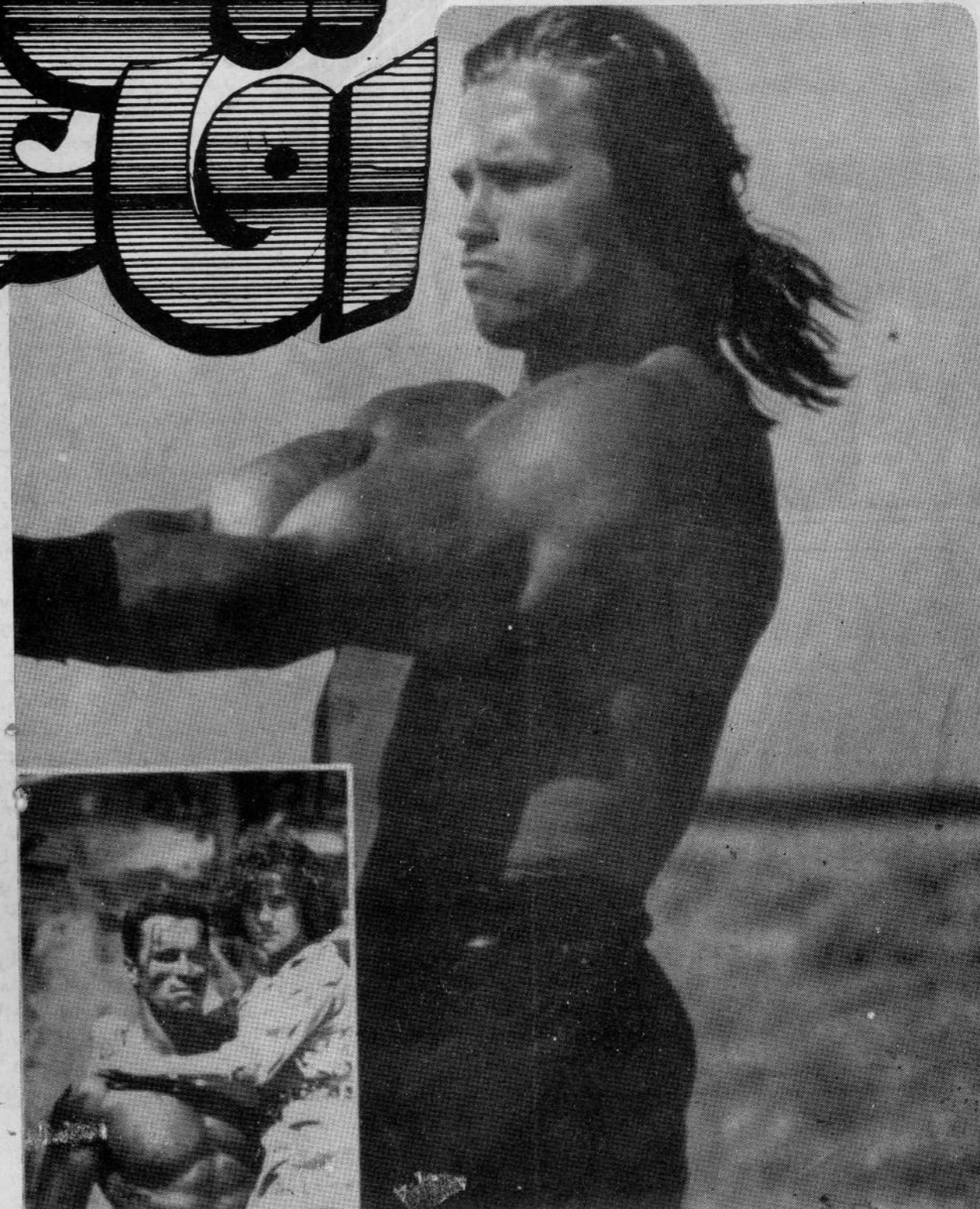
سولو استار

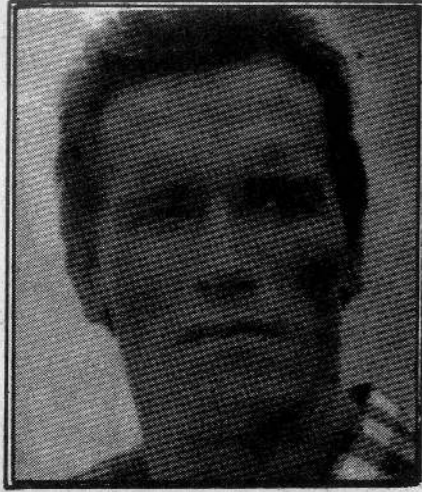
هانس " در سطح گرانترین اکتور را
 است. از تولد بدون شک هانسی از
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود
 و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -
 سانتی Biceps بی سس در مقایسه
 ۵۵ سانتی از ستاره و ۱۸۸ پسر
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -
 پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستاره ۰۰ اما
 در زنده گی تفاوت عده ای و
 قول سینمای ما لیوید درین است
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
 تهریه سینما راه یافته است اما ستاره
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص
 به صورت پرورش اندام پرداخته
 است. هانسی در بدین شک نخستین
 هنر پیشه درجه یک جهان است
 که از دنیای سینما به سینما را آورده
 است با وجودیکه تهریه است
 کچهر " لیندا لوتنیا " پوگنستر
 ستاره فراده و کاراته باز معروف
 جنگ نوری قبل از او به سینما آمده
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال
 پس از " سولو استار ستاره " فارسی
 اتریش در یک دهکده کوچک کستل
 دایان که ما قرار داشت زاده شده
 است. پدرش افسر پولیس بود. او
 مانند ستاره طفولیت پر از بازیگرم
 را گذراند. است. شهرت و
 قیمت او در جهان سینما به قدر
 هیو ویز بود. علاقه اش " پرورش
 اندام " بادی بیلدینگ " کسه
 او را محبوب عام و خاص ساخته است
 میانه که اسریر یکی از مؤلفین
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما
 لیوید است. " هانسی از هر لحاظ
 مبلغه ستاره دالر در زمانت مدیریت
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو استار
 ستاره که صرف از فیلم " بازوهای -
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار دریاست
 نموده است دارد اما با سایر هنر -
 مندان معروف چون " ورنر هرتسوک -
 " استرید " " لوتنیا " و دیگران

سولو استار

لرنولد





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و همه ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها شدم.

کونی : تولد يك اسطوره . کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه بی روحیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هراتر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم .

هر روزی فیلم اول کونی ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه بی که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید و است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ متری و فسیح عظیم

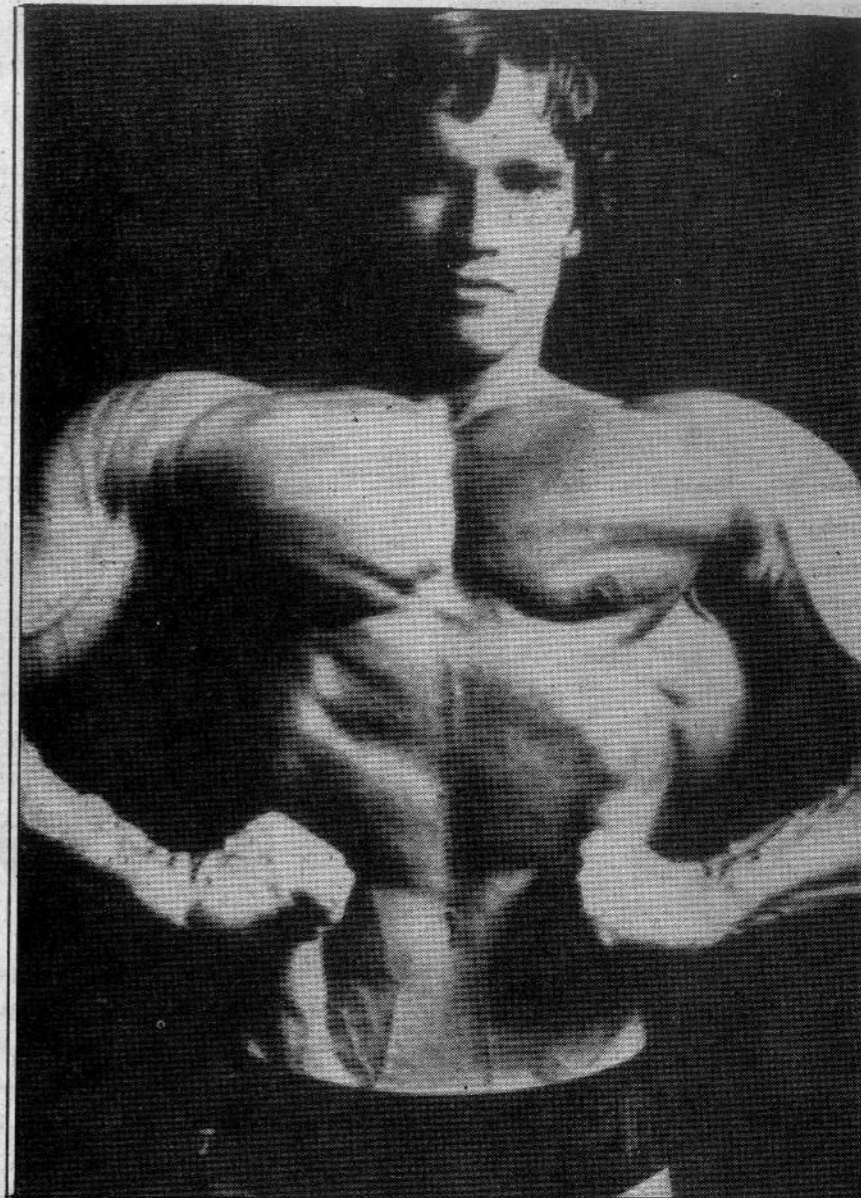
بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراک نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نیست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چو : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و ۰۰۰ دست یازده است که از پرورش تری کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

تونی و "هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتا آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آمربنی در فلسی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و درین فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زهرا خود را در قالب خود می یافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور" پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی " نام دارد ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

بوده من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اروپا در "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم .

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و یک سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد و آن وقت به خواب -



سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است .

وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود ، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسله بی بود برای دست یازیدن به آرزو های چو :

سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتار مجللو ۰۰۰ زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

"نقش آمربنی در فلم ها برای هم دیگر کوش بزرگی را همراه داشت زیرا در جریانه مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و دسله خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیزت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است و در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا دسله و اندام همه چیز نیست ."

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند گشایند ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

و هرگز از مشقات تمرین نمی نالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هرچه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های "بیادی - بلهدینگ" زیبایی اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خوا - ب های من پروریدم و لباس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کلیفورنیا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفیس و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز مقرر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته‌گی‌های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین‌های کوچک لعاب‌دهن و مواد غذایی به میان می‌آید که بستر نگهداشته و تغذیه میکروب‌ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسیدهای ضعیف لاکتیک و نیتراب سرکه را به وجود می‌آورند که در نتیجه تاثير آن‌ها اول يك تغییر بسیار جزئی (فرورفته‌گی‌های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس‌تر در رشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب‌ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یادآور دندان است.) به زودی در خلاها و فرورفته‌گی‌ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (اماد رعمتا)

عدم مراعات حفظ الصحه دندانها
آماده‌گی و استعداد ساختمان دندان‌ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است : مثلاً اگر مقدار منرال‌ها به ویژه فلورآن کم باشد)

نوع غذاهاي مصرفي : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا، چاکلیت‌های نرم، کیک، کله‌ج، اکثریت میوه‌های پخته و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی‌ماندن پارچه‌ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان
وجودیت میکروب‌های اسید ساز رشته‌مانند

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست. اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان‌ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب‌دهن و

از مجله «جهان طبابت» چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده‌گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست. کاریس یا (گرم خورده‌گی دندان) مرض مغرب‌کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتهای تکلی و ساختمان‌های مغزوی دندان از بین میرود. اسباب و تکوین مرض: کاریس در اثر اشتراک شماری از اسباب و فکتورهای مساعد سازنده به وجود می‌آید از آن جمله :

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مریض‌فک بالایی یا پایینی و اساج مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراح‌حسی عاجل را منماید.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آرا را شده مرکز مخفی زمین برای متع شده آینه به وجود می‌آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می‌آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در سازه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب را تشکیل می‌دهد. مخلق یاد شده تیلور قسمی می‌تواند تخریب و منحل نموده و بویختن مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچک‌ترین غلظه نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها احتیاط مدینه بررسی کردن نباید گذشت از چهار دقیقه باشد.

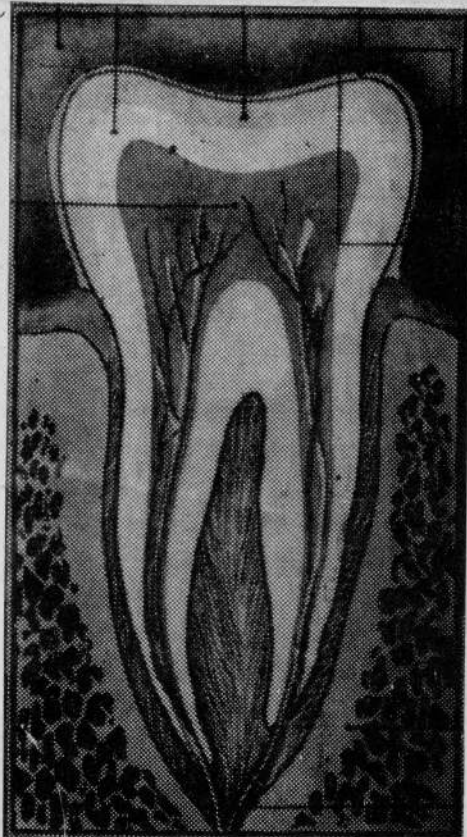
- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سبب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا خوردن دایمی سببها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تابلیت‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیرادرسه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر (چهار بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتراز سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند می‌تواند رنگ سیاه را به خود بگیرد.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس دایم آن‌ها در شان منزال‌های سطح مینارا از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه می‌گشاید. این مرحله در نشانه مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ مراجعه نشود، مواد زهری واسید میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خیم (پولپیت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) ساعت دیگر دندان در برابر غذاها ی گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این نشانه‌ها بپیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف خود را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرز در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بجود. چون درد زجر آوری تخریب میشود (حتی تماس زبان درد -

ناک است) در ظرف کمتر از هشت ساعت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد و خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند . به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نامی ظریفش شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاغی این فیلم که دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیت هده اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کارمدل سال ۱۹۴۸ خود را می راند متوکر حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلما ساز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۲ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هو سه طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معرض تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرده - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۱ سال کثرت از سن واقعی هنر -

" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جا یزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلما ساز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلما سازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

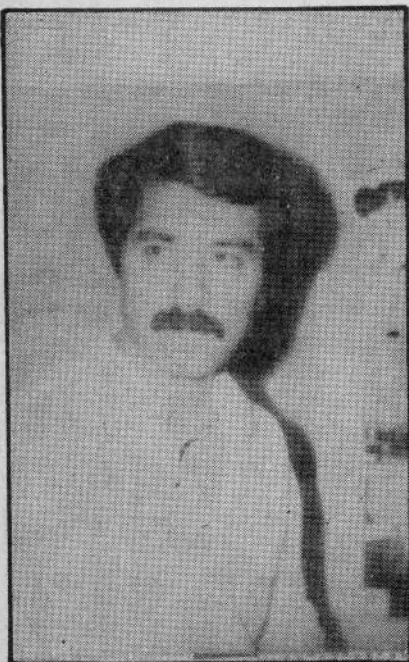
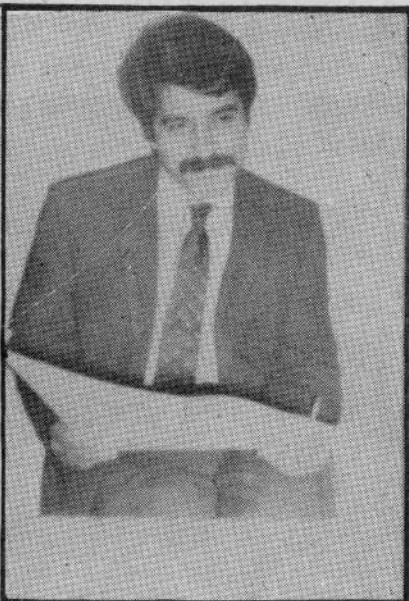
صفحه ۱۹۲

هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلما نامه ی اوپوزیسیال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلما نامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خبر امر - یگایی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گری برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که ازل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

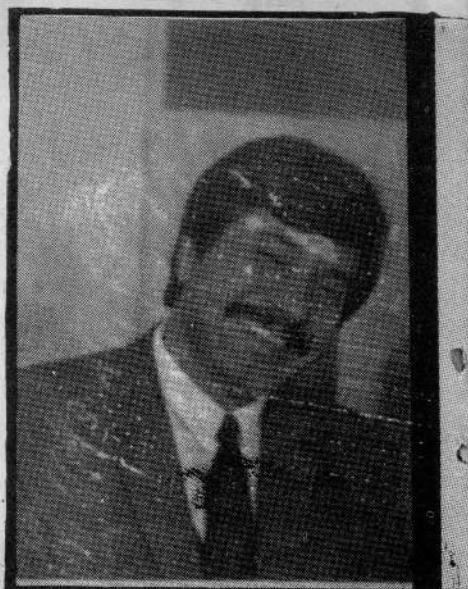
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟
 - بل در فیلم "بهار میوه" نقش داشتم .
 - برای یک سینما گره هنگام فیلمبرداری چه خاطراتی می‌تواند اتفاق بیفتد ؟
 - زنده گی یک سینماگر همه اش خا-
 طره است . برایتان قصه کنم که یک وقتی به تاشکند دعوت بودیم . اصلاً منسر نفری بود و ولی من در آن جا تقاضا کردم تا کمره بی در اختیارم بگذارند که از زندگی اطفال افغانی که در آن جا -
 درس می‌خوانند - فیلم برداری کنم . کمره را به اختیارم گذاشتند در آن جا فیلم برداری کردم . سپس به دو هفته آمدیم در آن جا نیز فیلم برداری کردم و در ضمن -
 یک فیلم بردار مجرب نیز در آن جا

با من توظیف شد او هم خواست که فیلم برداری کند . او با طرفی می‌گفت و تصویر می‌گرفت و ما تعجب می‌کردیم سر انجام موسی را مدتی و حبیب طلوع از میهن خواست کردند که من خودم فیلم برداری کنم زیرا با شرکت کردن زیاد -
 وقت ما ضایع شده بود . من کمره را گرفتم فیلم برداری کردم . فیلم برداری تمام شد و فیلم به لاهور تدارک یافت . فردای آن روز با رئیس سینما توگرافی و دوستان خودم یک جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا کردیم . متأسفانه یک ساعت هم از آن فیلم بردار مجرب درست و لیکه نیامده بود .
 وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به سوی من نگرستند و از من می‌پرسیدند که در کجا تحصیل کرده ام . هر چند من می‌گفتم در این رشته تحصیلی ندارم . باور نمی‌کردند . می‌گفتند باید در ماسکو تحصیل کرده باشم و دوستانم "موسی را مدتی و حبیب طلوع" با خودش رهم را می‌بردند .

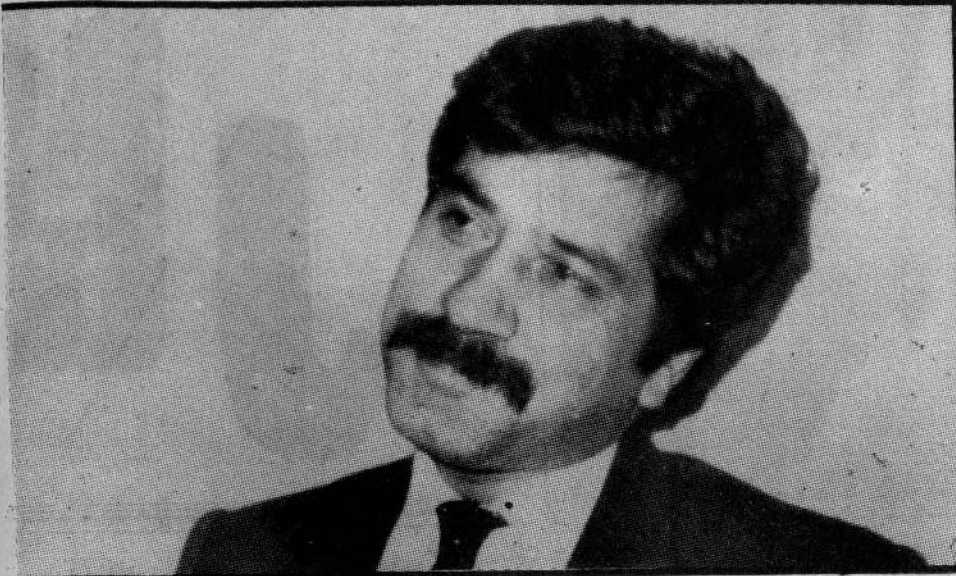
چون کار تازه بی رویه است دارند ؟
 - فیلم تازه بی به نام "مکوت" را زیر کار داریم .
 - اگر بر سنی آخرینم را کنجکاری و -
 کتبخانی تلقی نمی‌کنید ، اندکی در صورت زنده گی شخصی تان نیز صحبت کنید ؟
 - ازدواج کرده ام ، سه بچه ، قصه اول داریم که هر سه تن شان در برخی از فیلم ها نقشهایی را بازی کرده اند .



که جز یکی دو فیلم داستانی و سینمایی و یکی دو فیلم تلویزیونی ، دیگر هیچ فیلم ما دور نمانده است به این معنی که قلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق به پالیسی روز ساخته شده که اینکای فیلم های خوب فلکسور یک و محلی وطن خوب ما ساخته شده و نشر می‌دهد تا جای فیلم های بی‌مغز تجارتی ، خارجی را می‌کنند ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فیلم های آنها -

هنرمند باید هدیه فستای باشد

هی - محیطی که برای پهننده ما پذیرنده باشد بسیار .
 - فیلم های ما چرا نقش شوند " صدای دانه ؟
 - فیلم های تلویزیونی ظالما طوری است که مایه خاطر سهولت کار و روی سست آواز را بگیریم ، لذا از آن جایی که مایه ها زیاد دقیق نیست و از جایی هم مشکل بستگی وجود دارد ، لذا آواز مخصوص می‌باشد .
 - آیا گاهی خودتان نیز در فیلم نقش



صق و پهن چه نوع بوده اند ؟
 - اگر چه پاسخ این پرسش بیشتر به مسؤلین افغان فلم تعلق می‌کند ولی منحت یک سینما گر ، میتوانم بگویم که محصولات این مدت زمان واقعا خوب بوده و برای آینده نیز امید بخش می‌باشد .
 - به مثابه یک سینما گر ، سینما آن چه را که است باید تصویر بدهد و یا آن

سینما روی آورده اند ، چهره های تازه و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند تا سینما انحصاری نباشد . و ما خود -
 می‌دانند اگر در یک هفته سه فلم نشر شود و در همه آن همان یک هنر پشه باشد آیا برای تماشاگر هدیه گهر خواهد بود .
 خوب اگر افزو نتر از این بگویم ، فکر میکنم درست نخواهد بود ، ولی یک چیزی را باید یاد آور شوم که بسیار بافلنانه در

هنرمند باید هدیه فستای باشد
 چه را که باید باشد ؟
 - چون سینمای ما یک سینمای جوانی و بالستیک است ، نه سینمای -
 تجارتنی ، لذا با شناخت از جامعه فلم ها تهیه می‌شود .
 - ما فلم های بسیار خوب داریم ، ولی هر کدام آن ها چرا صرف یک بار نشر می‌شود ، آیا نمی‌شود که به جای فلم های خارجی ساخته های کشور خود را بپوشیم ؟
 - به پاسخ این پرسش تان باید بگویم

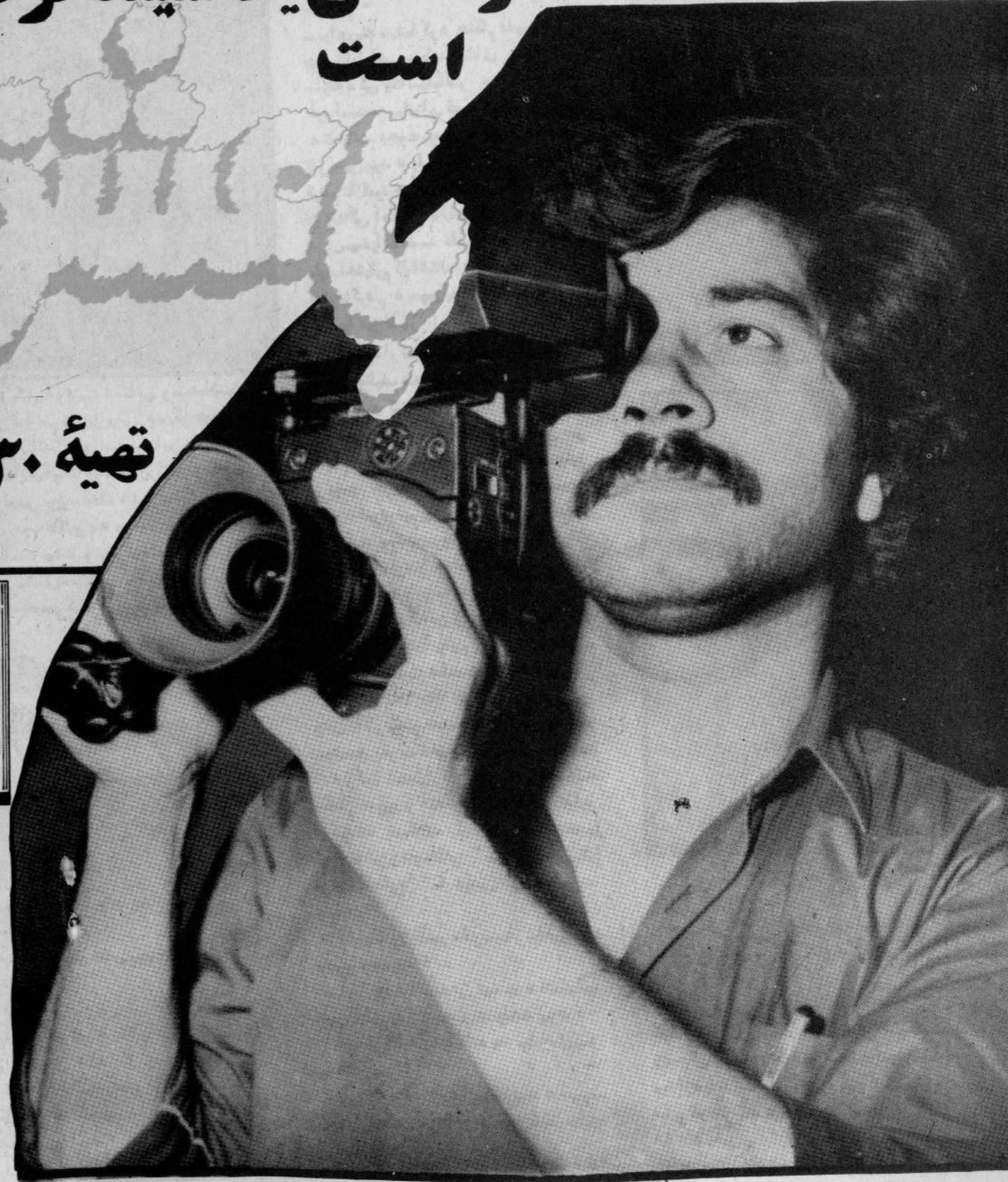
« هراس از چی و از چی کسی ؟
 - هراس از نقد و انتقاد .
 - آیا گاهی فلم های شما نقد شده اند ؟
 - برای نخستین مرتبه فلم هنری " به - سوی لانه " که پس از اعلان رسمی حاله ملی تهیه کرده بودم از طرف برخی از -
 سینما گران و منتقدین مانقد شد ، هر چند که کسی ها و کاستی های آن را به رغم می‌گفتند ، من نهایت غشوش و راضی بودم ، زیرا به نظر من نقد در سینما و دیگر کارهای هنری ، پیکانه راه بهرین رفت از کاستی ها و کس هاست .
 - عبادر آغاز صحبت خویش گفتید که با داشتن علاقه و اندیشه بی به سینما آمدید و می‌گفتید کارهای شما بخش را به انجام برسانید در حالیکه گروهی می‌گویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی وجود ندارد یعنی که کار منور به منظور بهبود فلسازی صورت نمی‌گردد ؟
 - اندیشه و خودشان ایجاد گر است من با اطمینان گفته میتوانم کسانی که در سینمای ما وجود دارند با درک رضا -
 لت خویش در قبال سینمای ما می‌اندیشند ، این سینما گران ما بار سالنندی که دار -
 ند ، با آرزوی مندی تلاش می‌نمایند تا یک سینمای بالستیک و واقعی را در کشور -
 میان آورده و آن را هویت ببخشند .
 - آیا واقعت دارد که در سینمای ما بیشتر به واسطه وسیله اعتبار قابل می‌شوند ، تا به استعداد ؟
 - نه ، به هیچ صورت واقعت ندارد شما میدانید وقتی که فلنامه نوشته می‌شود تهیه و کرکتر ها در آن بر جسته و نشر می -
 شود امکان ندارد ، آن تهی که در -
 فلنامه شرح شده ، آن را تصویر داده و به کسی که عقده دارد و می‌گوید :
 فلان کارگردان به من نقش ندهد ، نقش داده شود درین صورت من فکر میکنم باید از فلنامه نهی دوباره خواسته شود تا تهیه و یا کرکتر را دوباره تغییر بدهد .
 کارگردانان ما چون انجنیر لطیف سمید اورکزی ، فقیر نی ، جوانیوسر حیدری ، واحد نظری ، شبان ، عملیل و دیگران ، همه شان آرزو مند این استند که در پهلوی سایر هنر پشه های که -

کشورهای خارجی حتی از هنر پشه های کشور های جهت بازی در فلم دعوت بعمل می‌آید ، ولی درین جا همین که یک هنر پشه نام کشید ، بعد موقع است که در هر فلم برایش نقش داده -
 شود و این را نباید اندک آهتیب و کرکترش مطابق به همه فلنامه ها می‌باشد ، یانه وقتی برایش نقش داده نشود ، آن وقت خود تان میدانید . . .
 - محصولات سینمای ما از نظر فلسی

عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.
آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د پالوک و تشمل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تھو سق دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمید پرست.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره مین تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراض - محمد من و آنان را واداشت تا هیتی تمین گردد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستاتم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟
- در سال ۱۳۵۸ با برادرم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تھلسی و راپورتاژ ها را فلمبر داری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟
- در سال ۱۳۶۰ فلم هنری " کفر " را در ولایت بلخ فلمبر داری کردیم فلما ی دیگری چون " شکوه پوری ، احساس - راستین و تنکی هشی و سر بند و صبح سپید و آب ، با هم برای آینده ، نوای - فلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم های راکه خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.



در حدود " ۳۰ " فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم های تهیه و به - دست نشر سپرده ام.

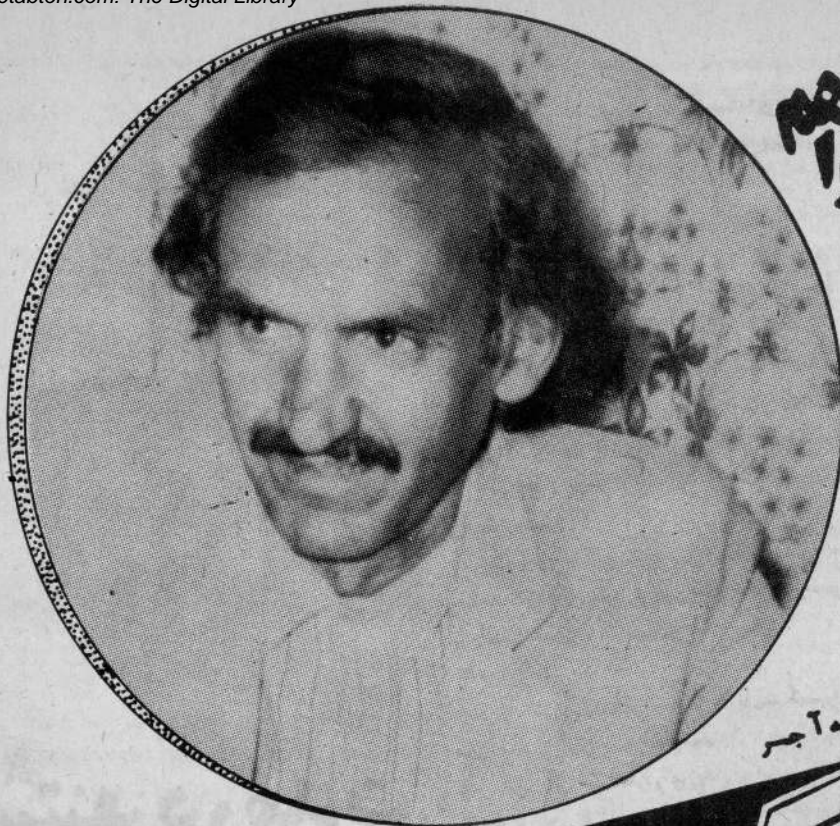
چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟
- میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پته اول زنده هم قرار ندایم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف مهمی نداشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبر دار باشد و کوره مین باشد و پسا فلنامه نویس باشد ، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تمین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن کسی که خود رسن بود و علا - قه به هنر سینما راد و خودش احساس می کرد و همان گونه که امروز اطفال او - قه مند این هنرند .
فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و وی او را سخت مصروف میبایم . بار اول معتقد به این میبوم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انسا - نهایی مصروفی استند .
عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه

و فردای همان روز به کار آغاز کردم . قدر آن زمان یک پایه کوره دید عیبی - ها وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و وی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند " حیاتی ، نورالله صدیق فیض الدین فروغ و " و دیگران ، با تلاش کارهایم را پیش میبردیم . در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دو -



مجید سیند : میخواهم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوة آجر

سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی دارم با سه تار نواز ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۱ و ۳۲ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگویم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد، شامل آن کورس شدم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبد الحليم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آنزوم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوزدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستبازی و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استادم بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.

چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخواهم سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.

چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود. در حالی که یک سه تار نواز زنده

بقوه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنری اخلاقو لړل ضروری دی

مرکه کورنۍ د لهرم



حاجی چمن د پوښتنو هڅه کونکې چمن

کله یې چې گوتې طبلې ته ورژدې شې یوه دنیا خوښی او افسون نضا پکې کړې . د لاسونو د گوتو سحر او جادوی د انسان روح آرامې بڼونکې اغیزې لاندې راوړلې په رښتیا دده لاسونه خوږمه د احساساتو پارونکې با ارزښته او با قدرته دي .

د حاجی چمن سره - چې همیشرد پسرلی د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کېږي . د موسیقۍ په ریاست کې مخامخ کېږم . د لنډ روښنه وروسته د مرکې بلنه ورکوم چې په ډیر صمیمیت سره حاضرېږي . داسې په خبرو پیل کوو : - کله چې تاسې د تلویزیون په پرده وینو همیش خوږ او خندان یاست . آیا د هنر د ساحې څخه ... دداسې حال کې چې موسکای به شونډو بریښي زما خبره پرې کوي اوای :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لارڼه دي چې د هنر ضروري او پوره اخلاق ولري . نوځکه همیش چې زما پښه محفل اولاسرې طبلې ته ور ژدې شې هرڅومره غم چې مې په زړه کې وي غټه گټه پرې کېږي د اوبه خندا اوڅر -

بڼې خلکو ته خپل هنر وړاندې کیم . - تاسې څه وخت د موسیقۍ نړۍ ته گام کېښود ، د پوځه پوځه نه وروسته وای :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چې لا وړوکی وم .

- داسې بریښي چې تاسې په یوې هنري کورنۍ کې زېږیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلې زما پلار طبله اوتره مې آرمونیه غزلوله . هغوی نه یواځې زه بلکه د پوزیکات شاگردان روزلي دي . تره مې هنري ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله کې مې او دمخه په ډله کې په اصطلاح ښه ((پوځ)) شوم . او وروسته مې په نورو ډلو کې همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال کې د محمد عمر په مرسته مې له راه پسر سره همکاري پیل کړه او چې د د پسرې مجلس ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځې سید علم او طلا محمد دراد پوسره قرار داد د رلود . نو ما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل ، پروگرام به مو ثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمې څخه بهر ته تللو .

- تاسې ولې په دومره عجله بخان بهرته جلال آباد ته رسولو ؟

- موږ په جلال آباد او خواوښا سیمو کې ډیر محبوبیت درلود . لږه لږه سیمو لکه کمر ، لغمان ، پېښور او پښتونخوا سیمو ته به ود ونوته فونډل کېدل ، او هر واده کې دوه شپې ساز غزلول کېده . بعضی وخت به یو واده لاڅمته و چې د بېل واده نفر به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کې خوږه اصلا کورته د تڼه او د جامود بدلولو وخت راته نه پیدا کېده .

- نو ایاستاس د دې وضعیت په وړاندې ستاسې میړمن عکس العمل نه ښود .

پاڼې په (۱۳) څخه کی

د باقبريال دوه شعرونه



سو درغونه

تاته هوسيزم د زنا هيلی تر سره شنه
 شپه خومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه
 ستا په ايینه کې زه دخپلی سوزم منځ ونيې
 خدايز واسمانی بيخلی زما په حال خبره شه
 زه د زړه له وينو رنگوم د شفق لـ
 ته په ترمو او بنگو لويي . بله تر سحره شه
 زه به دلالة په شان بنگاره سوي د افونه کړم
 ته سهارنی زمين . چلنزه ترد لهره شه
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي
 د پيرو خوږيدلم يو عمل بيامی تر نظره شه
 مينی دروازي شه له بنگو رنگينـ و سره
 گل کړه د فزل فونې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلين
 باقی بريال

گلونه لور زمانونه

خو شيبی د انتظار اوزده گلونه
 د راتلوته د هغی سترگی په لاره
 راسره د نا اشنا هوس خيالونه
 اوزیرگی می به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنـدي
 اند او ژوند می دستپو ترانه وه
 ما لمبه کړه د پويي په سر روڼانه
 نژدې شوي د وصال خوزه شيبه وه

سرومنگولو د بيلتون پرده کړه لري
 رابنگاره د هوسونو شاه زادگی شپوه
 او د مينی د تاوده بستر د پا سه
 ساه نیولی . خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د گلونوسره فنجه و
 په سينه جی بی گلپانی رنگينه شوی
 ولوليزه بی د هطرو خوشبوی و ی
 هر نظری بی د بنگلا و نذرانه شي

د اوریل بی زانگیدل تاوکړي ولونه
 اوسکای نڅپیده په اننگوکی
 تول بی فوز شومه د مينی انگا زو ته
 د وړی نچکی زسی به نغموکی

د هغی د سپینی خولی له بنگولو
 د سرو شونډو د شرابو څه مستی وه
 د بدن په مرغلنډو اندامو پی
 زیاتیدونکی د پانی هوس گرسی وه

له وړینمینی دوشالی جی را وتله
 د سپینی تلکی گلان بی په نخاوو
 لکه پینه په خولوی لور په لور
 څه اثری به کتوکی د حیاوو

سپینه وړانگه د سوزم می خوره وړه شوه
 لوبیدی د عوانی مسته جذبـه وه
 اوله گرمو او سيلو پی بنگاریدله
 تلوسه بی بارونکی ولولـه وه

د شيبو هغه بهیر بسللی و و
 جی د مستی فونې وسپړل گلونه
 دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غیرت کيف

پهین این پوړی د انسانه میگویند
 نسانه از بلای گوښه ویرانه میگویند
 او میگویند :
 که در شام و شب تاریک
 سیاه لاش خوار د پو
 جهان را قبضه میدان
 و هر که شب بدون آید
 برویش حمله می آید
 اگر شب را گذر خواهی
 دعای بایدت بر لب
 چرائی بایدت بر کف
 سلاخی بایدت در دست
 و راهی بایدت آزاد
 چه گویی تو؟
 چه بنداری؟
 مگر این مؤذنت بیست
 پتیا راست میگویند

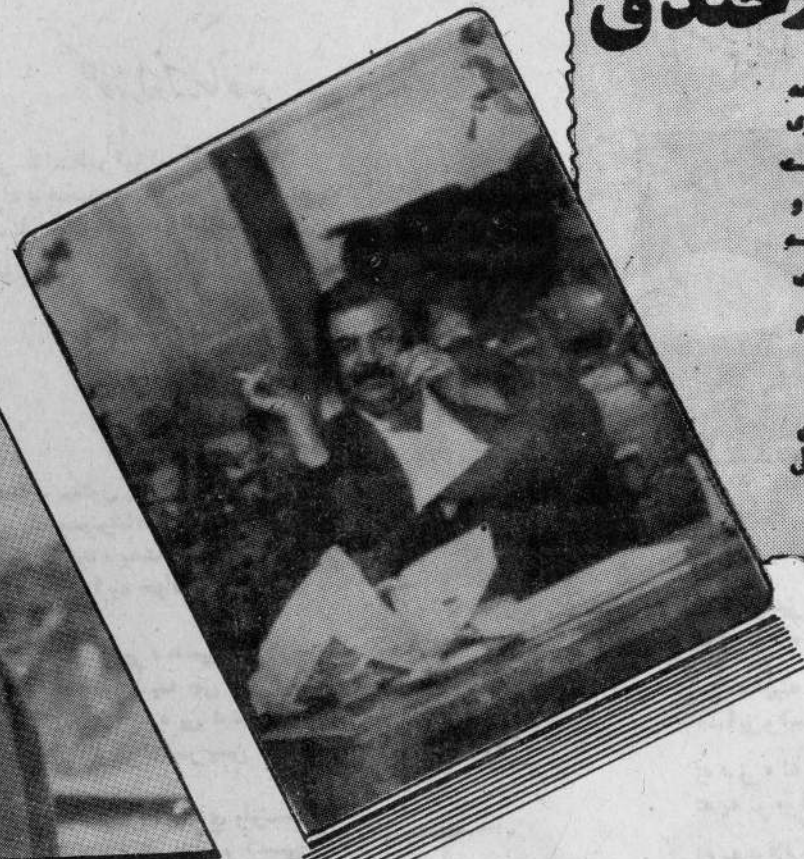
اسد الله ((ولوالجی))

شماره سوم

پرستو آمد و پوی رسیدت آورد کرد
 بهار . رهگذرت را شگونه باران کرد
 بشارت گل سوزی خجسته باد . جوگفت :
 که میبوسد ز سفر نازنین صحرا کرد
 به راه آمدت . گل نقش پای تو پرورد
 که فصل وصل باد همجو کج باد آورد
 تو رساند خدا دگر دست ها . گل زرد
 خوش آمدی بر نشان باد خاطر . بنگر
 به کوهان سیدار نقش باد واره درد
 به سینه تاه بود نقش باد واره درد
 هنوز تازه بود آفتاب مهران بند کرد
 مرا به غری آفتاب مهران بند کرد
 که گشت سینه ام از آه بیبوی سرد
 بیا بیا که تو می شاهنورد د یوانم !
 مودت که تو می در نگاه (حامد) فرد !
 عبدالسیح حامد

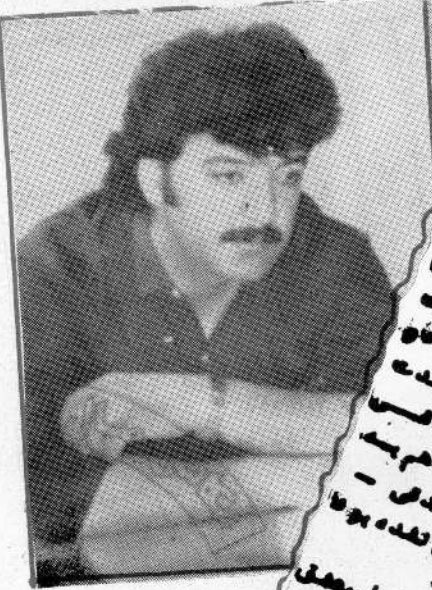
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
لجی در حرکت بود دفعتاً با مشکل سواری
در مقابله ظاهر شد که با سرعت
پس از آمد در پیوردست و پاچه فسفاو
به به جای برك موتو اکتیو موتر را هر چه
فماطر به با دنا بایسکل را به فاصله دوری
پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
را به خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
فسوق خندق شده بود که به مشکل
تا خانه رفت .



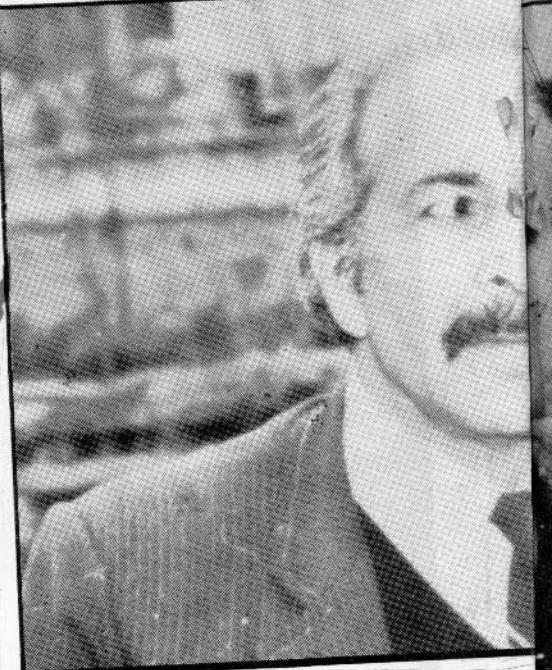
مهم‌کننده مذاکره آبر

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در لاله‌ها و کوشش‌ها

نعمت آرش هنر پیشه فلم های انداخته
با همه بهشتان او که در فلم سینمایی
حساسه عشق با ساره نقش بسیار
کوبه آوازه عشق و دلدادگی این دو
هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت
توجه گرفت و طوریکه در اندک مدتی
آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم
بازی مغرور نامزدی همان سوری شده بود
درازی از نامزدی جانی کردند .
که به زودی ازدواج کردند .
واقع در زمانی که در فرجام انداخته
فلم سینمایی همه با به حیرت آورنده
مانند نقش بازی کردی از طرف فرانسوی
های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی
نعمت آرش بزرگ نمایی مانع مسلمانان
را به اندوه بزرگ نمایی و بر کار هنر
سفر خط بخلا کمانی .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
مطلب و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
لویز بین را محاصره کرده بودند هر شک
در زمره تمهید پنهان شده بود
ظهور در گاهی این سوگامی آن سنو
مد وید تا مگر پشک را کبر نماید . اما
کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بودیم
در آن نقش داشت اما مدانید که آخر
چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
پسکت و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
سماه و چرکین .
حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه
را خسته و اندوهگین ساخت . عروس
خارجه می که با زنده گی افغانی میگذشت
بود و پشک همراهِش زنده گی میکرد

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار در ملز بهشت
را به تلوین و با همسر دوم تا از حادثه
زنده گی هنر خود برای خواننده گل
مجله فیه که تا این که او را فارغ
منزل اول تعمیر تلوین با زست و حالت
دگرگون در حالی که دوستانش گسرد
تقیه در صفحه ۹۴



شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد

سید محمدالله که هنر و ستایش او را بنام
شیرین گل برسوز بهشتانند در
حادثه که در این روزها خساره بسزگی
اقتصادی را به خاطر هوس و آرزای تهور
لد او شد . آوردن عروسی به خانه بود
که مبلغ یکساز افغانی از دوستان
توش کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و
شبه کم نماید و متقبل شدن این توش دوام
و صرف کلان عروس چندی منماینده که
شیرین گل باطنش از آنکس ها با خوشی
و شادی عروس را به خانه می آورد و آنکه
دارد تا عروسی واقعه چون در خفسر می
که سال های سال به امید عروسی با او
مجلس سپهریان و سا زنده زنده گی مشترک
باشند .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

PHOTOGRAPH - RAKESH SHREYITA

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasaji

Sonu Wallia
Photograph - Mukesh Panchal

زنگنه و فانی

نسخه چاپی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -
براشتراست. بنک میگوید: من از آن -
دایرکتور هانیسم که هنرمند را آزاد بگذارم
و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیا ورم
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...
اوبه جواب سوالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمس
استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه
ببختد. و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
مراتب آشوک امرت را بخ نکر کرده، بالایی
ناز میفروشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد، -
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به
دستور گرفته هیروین هاتمنبیرد هم...))
برم بهاری به شکایت هایش از سری -
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام
آشوک را از زیننه شنیدم، صرف در همین
مورد فکر میکردم و اصلاً فکر نفع میدم که او
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در
جهان تا اخیر را میماند؟ آنهم اسرار
یک هیروین؟ از مد هیوالا تا نرگس،
از هیامالین تا نیتوسنگه و از رینارای و -
موسس تا سری دیوی.
از سال هابه اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ
فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
پیار کیا تو درناکیا)) وقتی عاشق شدی
دیگر هراس برای چی...))

بقیه در صفحه ۹۴



است. برادرم آشوک امرت را بخ هنرمند
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
برایش جواب مثبت داده است.
سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من بس
چشمان خود دیدم که...
وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
دقیق بگم. اما قبل ازینکه من کوچکترین
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به
راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد مید
صدایم کرد: ((امریش! امریش! بس
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشیشه شناخته شده
هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بس
فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
یاد میکرد که من صرف به خواست ما در
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به
باد فراموش داده است.
من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا
مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
بهاری معرفی نمود، از من پرسید:
هیروین درجه اول هند چطور است؟
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست
برادرم یعنی سری دیوی را می برم و -
وقتی دوباره برادرم پرسیدم گفت:
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
سری دیوی این موضوع را بنهان کرده

نگینا دستار غذای دریایی

ترجمه: کیما



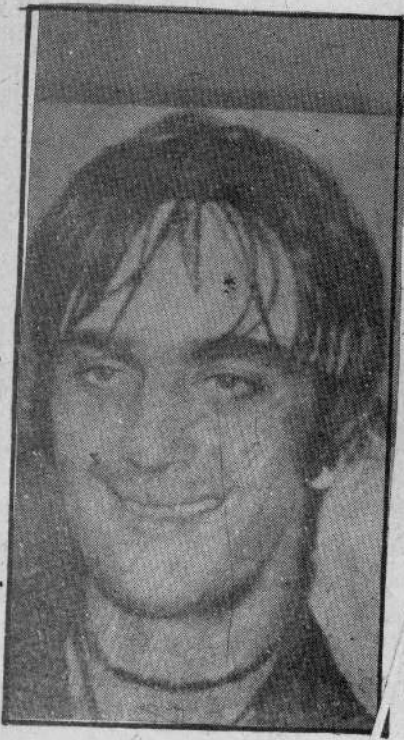
✦ غذای دلخواه ،
- محصولات دریایی جنسیت که به آن
دلخواه می زیاد دارم . اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ صریحاً دلخواه :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .
✦ رستوران دلخواه :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ موتردلخواه :
- موتری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه (۹۴)

رسمی مود روز نیست ، صرفاً اگرگاه -
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
مینمایم . دیگر در همه حالات ، بادام
دراز ، و پیراهن های جین زنده گ
میکنم

✦ رنگ های دلخواه ،
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .
✦ لباس دلخواه :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با
همیشه و مشورت زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند .
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر
مسئولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آور است . او
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار
(Ran-X20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بیست
بر عقده و اندک رنج و وبال آخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی آر امرکرشن -
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کهنه
سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسا عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزا بت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نسیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه - مید هید که از اینجا به دوستم تلفون کم تا آن در رس دقیقش را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس میدل شده بود و از - بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریمت دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



راهنمای خواننده
 ترجمه و ف. ف.



چراغهای پیشروی موتور کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد.

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد. مرد در حدود چهل سال پداشته موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید، اما ریش نداشت. وی کرتی سبز ابرشمن عجیبی پوشیده بود و یک پارچه بد و زرگرد نش بسته بود و با هایش لافرمی نمود الیزابت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است. معانی ای که مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند.

آقای ایتان پرسید: لوسی قصبه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخل پهایند.

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت.

آقای ایتان گفت: خانم، آیا دلتان میخواهد با خانم آشنا شوید؟

اینرا گفته با تعظیمی الیزابت را به اتا قسی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد. الیزابت به عقب مرد روان شده و بکسش را در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر وزمانه د یگری قدم گذاشته است. در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز، چوکی ها، پرده ها و همه چیز قسم معلوم میشد که از روی تماویر بعضی کتاب های قصه های قدیمی کاپی شده باشد. خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد. وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام و علیکی کرد. لباس تیره رنگ و درازش را هایش را می پوشانید. ولی یک چیز سبک ابرشمن به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود و وی سعی میکرد که روشش را از حرارت آتش دور نگاهدارد.

آقای ایتان چوکی ای به الیزابت تعارف کرد. الیزابت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد. وی این لباس را سبب با رخصتی آخر هفته درده پوشیده بود.

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیزابت درین اتاق چیز غیر عینی مس نمود مثل اینکه مسافری از هتآب آمده باشد. این مردم عجیبی نمی هابوند؟ آیا آنها درام عجیب و غریبی را بازی میکردند؟

یاد یوانه شده بودند؟

خانم ایتان به الیزابت خیره شده بود. معلوم میشد که از آن چه می بینید خوشش نیامده بود و حقیقتاً تقریباً از او ترسید بود. موهای مسافر کوتاهه تپجی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیزابت را پائیدند. باها (با هیچ پوششی، هیچ چیز که آنها را پنهان کند ازین با تریاد کوتاهی از چوکی اش افتاد، مثل اینکه ضعف کرده باشد.

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت: عزیزم (نترس این خانم جوان خانم دوستش را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد.

بعداً به طرف الیزابت برگشت:

ماشش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرتاً معمان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیابیم. الیزابت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرنوشید.

خانم ایتان چشم هایش را بست و آقای ایتان سکوت را شکسته گفت:

امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید. ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار چیزی که ما امید انیم تفاوت دارد.

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت. قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعا در عصر ملکه ویکتوریا زنده می گردند.

الیزابت پرسید:

الیزابت پرسید:

آیاد رهمین حوالی کدام کلبه گلایی رنگ دیگر نیز وجود دارد؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالاهشت بجه است من باید به دستم تلفون کنم و پورسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است.

آقای ایتان نیز مانند زیش ترسیده بود:

آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید. فاصله زیاد تر از صد میل از پنج بجه عصر، صد میل در کمتر از سه ساعت.

بلی، من تا خیر کرده ام زیرا موتمن به سرعت حرکت کرده نمی تواند. آقای ایتان با چهره رنگ بریده و دست های لرزان پرده های سنگین را پس کرد و به بیرون نگرست. در اطاق سکوت برقرار شده بود.

الیزابت احساسی نا آرامی میکرد. آیا سگرت کشیده میتوانم؟

اینرا گفته سگرتی را از قفسی اش برداشت و با لایترش آنرا آتش زد. خانم ایتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن. آقای ایتان نیز از منظره وسیک، نقلیه فیر اسپ و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود. چراغهای روشنتر از هر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود (او حالا آدمی رامیدید که در دود را از یک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و - وایسواز دهن ریشنی خود خارج میکند این آدم واقعا از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود (

مرد بازویش را بد و زنش حلقه کرد تا او را از شر مسافری پگانه حفظ کند و فریاد زد:

برو (برو (توجه هستی (از کجا آمده ای (بخاطر خدا، برو (و ما را آرام بگذار (

ظلمت الیزابت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید.

وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشد، الیزابت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فیر عادی - اتفاق نیافتاده باشد. پرده گلکنه نوزمی سرود و باد در فضای آرام مرزها هاجا میگرد.

دروازه باز شد و او در دستش بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید. او عزیزم داخل بیا، آیا انتظار کشیده ای؟ من وقتیکه شنیدم تودر - میزنی حمام میگردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به پائین رساندم. بلیندا در حالیکه بصورت الیزابت می نگرست پرسید:

چه گپ است؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین.

من فکر میکنم که سه روح دیده ام. الیزابت در حالیکه دستهایش را لرزید یک آتش میگردت گفت:

او بلیندا، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت. من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم. وقتیکه مردم، بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارامه ماخزو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسمدي خپهري مې پر مخ به خوږې مابه لا پوري نې فزلی هیواد والوته وړاندې کړي واي . خوږې د اخی افعال وروسته نوزده مې ماته نسې مثلا د درو وروستو مترمه به نه ویاوهنر به مې هم د هنر په خوږه وي او هېڅ بنیاد به نه لري یواځې . دخارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وي خوږې کورې د مکرویانو کور ، دخارج تگه او جانیې بیا د هنروي وي . زما د پورش کاله کښې چې هنرمند مې ولی تراوسه مې گډه په شاده نه د لته اوسپاهلته ، همداروږه مې د لته کډه وکړه . خدای خبر چې دې کورکې به تر خورمه وخت پوري د اوسیدو اجازته راکړي . زما دې یوه خپه وي خوږې د اخی وي . زه پکې خوږې مې .

تاسې به خپل ژوند کې څه هیله لري ؟

هغه هیله چې ټول افغانان مې لري . فوارم په هیواد کې سوله او ارامې راشي . چې د سولې ترسپوري لاسدې هر څوک خپل ژوند او روزگار په ښه شا پر مخ بوسی . فوارم اولاد مې نیک او صالح لوي شي اولور تحصیل ولري . خوتولنی ته ښه خدمت وکړي . هیله مې م هنراوهنرمند د قدر په سترگه وکتل شي . او همدارنگه امید واره مې کله چې د کال هنرمند ټاکل کښې انتخابه د کابل په سطح نه بلکه نظر فوښته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د موسیقې د استادانوله خواته باید تایید هم شي . نه دا چې د کابل پلعه ته مې نښلی اوچک چکی ورته وکړي .

د کیم هنرمند سندرې موخوښي دي . د دې پوښتنې په اوږدوسره مې سمدېشنې په موسکاکې وویل :

گوره د دې پوښتنې په جواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شي تاته مې ښه خصوصې ټول وایم چې نوشته مې نه کړې . په هیواد کې مې د استاد اولاد اویوب او په باند نیوهنرمند انوکې مې د فلام علی سندرې چې د فزلی شاهنشاه دي . پوري خوښي دي .

تاسې خوماشومان لري . ایا کوم اولاد موفواري چې تاسې فونډي هنرمند شې ؟

زه درې زمان او درې لورگانی لرم . اولاد مې وروکې دې مشر زوي مې د پارلس کلن دي چې د موسیقې سره زیاته مینه لري ولی هروخت چې د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشوایا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .

ستاسې سندرته د اښکلی ښکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .

استاد اول میرچي ژوندې واکتیرا هغه جوړول اود هغه ترمر مې وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړوم .

ستاسې ټولې سندرې لکه لویې ، چاربتی ، بکتي ، سروکې اود استا څخه ورو دي مگر فزلی موبیل خوند او کیف لري او تاسې پکې پوري ترگوتسو کړي . تاسې په دې هکله څه وایاستا .

که څوک د فزلی په ماهیت وپوهیږي نو واقعاً فزلی پورې خوند وړ اړه زړه پوري ټول دي . او باید زیاته کړم . د ښه فزلی وړاندې کول هماغسې ریاضه

په ویشی

نو استاد به ښه وهل او پبول راکړل . خو چې مې راباندې درسته زده کړل .

خومره سندرې به راد پواتلونیسو کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایم :

تر درې سو پوري به راد پواولسې یا د وولس سندرې په تلویزیون کې لرم .

ستاقلې له سندرې سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسې دومره کمې سندرې په تلویزیون کې لېسنگه کړې دي ؟

زما زړه هم فواري چې زیاتې سندرې ثبت اولېسنگه کړم . ولی موزته څوک اوري . او ځینې وخت مې لا سندرته ژارې . په هیواد کې خومره ارزښت ورته قایل شول ؟ کله چې مې شوق قهر بحاي مې نه پیدا کیده ماله خپل جیبه بیسی ورکړي او د قبر بحاي مې ورته راوښوه . زما اود هغه اړیکې د شاگردې او استادې نه وتلسې وي هغه زموز د کورنۍ د فري حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت په ما و د خلوتښته زړه روپو خیرا مې ورسې وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد مې د هغه سره څه وکړل فزله دي چې د ارایسی ورته ترلاسه کړه او ماته مې صرف لس زره روپۍ د قبر په سر راکړي . استاد د درد اخله دي . میرمن مې چې کله د پوښتو کولو نه ستومان مې نوچنگه را سره کوي او وایم ته له چانه کم بیسی برون هنرمند شولې د کور او ژوند خاوند دي . تاته په دومره وخت کې یو کور د رونه رسید پرېزده د اهنر پرېزده .

نعمت الله

ما په لارکې د موسیقې



هنر، هنردی باید قدر

مرکه کوونکی : د لحر م

اقتصادې مرسته راسره وشی اخرسره لپه بچیان لرم . د بلې خوا پوساقت د اند پواالاتو سره مې فلت رو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړیکې لرم . هنر زما د ژوند مقصد دي . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چې ترمرگه به ژوندې وي . اخرهغو خوما څه د پولي په سر په اسانۍ نه دي زده کړي چې داسې په اسانه به ورسره خدای پامانی کس مایدي لارکې پروهل خوړلی .

خدای دي خپروکې د اللطف مویه حق کې د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنۍ له طرفه .

استاد اول میر پوکوښی کاوه چې په صحیح شکل موسیقې زده کړم . ترهغه دمخه هغه رازده کول چې څنگه خپل اواز د (سا . ری . که . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . اودا تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کې دخو ساعتوله پاره کاوه اوکه به مې فلت کس د ثبت موقع نه راکوي او که څه هم شی نونه نشریږي . زه دا عادت نه لرم چې زاري او نواتي وکړم چې خپري زما سندرې نشرکړي . هنر هنر د پوښتو قدر مې وشی . که د زاري ښه رامنځ ته شي نو هنر خپل ارزښت له لاسه ورکوي . همدارومې خلورسندرې په راد پوکسې ثبت کړي چې شعری د استاد حمزه اوښه کمپوز هم لري ولی نه مې نشروي . استاد اول میر چې جهاني شهرت لري سندرې مې په بهرکې خلک په مینه مینه

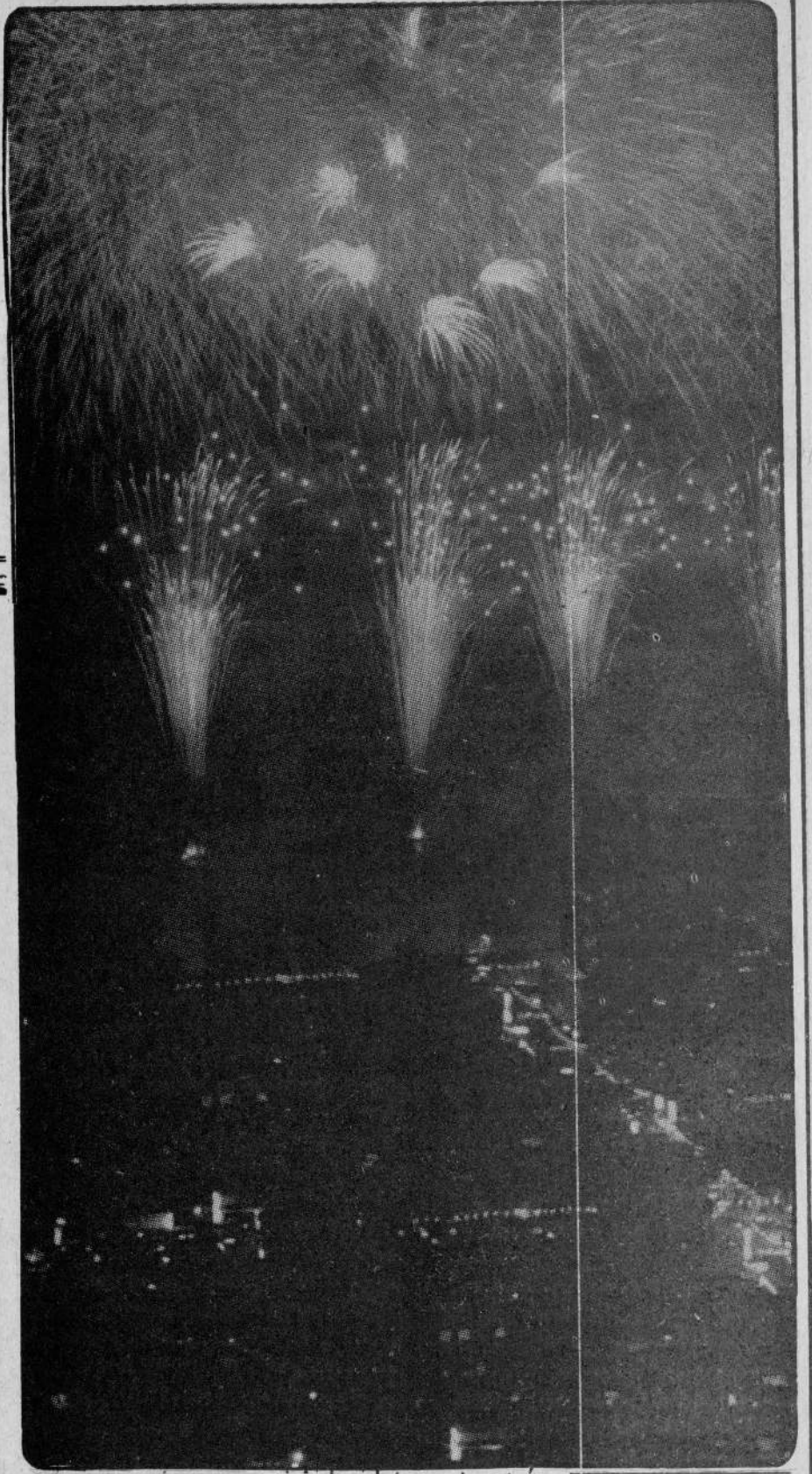
لرونکی سند رفاري نعمت الله دي چې په خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او لهعانه مې بیخوده کوي . کله چې له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم په لومړي سرکې مې فکروکس چې گوندې بحاي مې فلت کړ لکه په کوچه کې گڼونه پراته وروخته پري نا ست اوچاي مې خښ . په لومړي کوچه تر نظره تیره کړه هلته په یوې گونې کس پوښتو کالو گڼد لوماشین چې ترڅنگ مې نعمت الله ناست و زما پام هغاته واړاوه او داسې موه خپرویل وکړ :

ماجیت وهه چې ولی مې ونکړ اي شو تاسې په راد پویاد موسیقې په ریاست کې وروښه خواوس پوه شوم . لکه چې په گڼو لویسی اودا د اند پواالاتو مجلسونه اومرکې تاسې بحان ته راپولی او هنر ته مودومره پام نشته .

تاسې بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادي . اوکله کله د بیگاري په وخت کې رامنځ خوله یو پلوه

د پښتنې تنگه ټکورږ خوږ ژمنسی سند رفاري اوښه فزلی بول سند رفاري په لته د موسیقې له ریاست څخه د گڼولو د ادکان په لور رهې شوم . که څه هم چې د دې سند رفاري سندرې په تلویزیون کې کمی لیدل کښې خوبیا هم له سند روسره مې چې په ښکلی اوموزون فز کی د نازکخیال شعر اوښه کمپوز سره همفاري دي . د پرخلک اشنادي او خوند تري اخلی . د جاخبره موسیقې دده په خټه کې اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه مې دخپل زړه په تلکې موسیقې ته بحاي ورکړي دي . د پلا د وولس کالوچې له موسیقې سره مینسی دي ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی اومرحوم استاد اول میر ته د شاگردې زنگون ولگوي . دیوکال په ترڅ کې استاد دده په استعداد باندي پوره باور ترسره لاسه کړ او دي مې راد پوته وروښاند . هوکې د پښتو د اکره اوسابقه

شبه ولی توره وی



شبه ولی توره وی . یا شبه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتی دی . او داچی عوواب بی مشکل برینسی نوله دی امله بی دباراد کسی (د تولود عقید وینا - لفه عقیده) نیم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نوخیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتته وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی له لمر لوید وروسته اسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گومان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتته وی . بلکه د لومنی محل له پاره شمرورتته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فترده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بیه نه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیوره بینانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال اسمان تیاره دی : بلکه لمر ویده وی او د فلواوشیسی گریمید وله پاره د ستورو رنایی د پیره لزه وی)) . داسه ده چی بوینتی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بیه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یوینگیل به فکر کی وینیس : به دی توگه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه
د محمد ایوب اعظمی یتنوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه منگله کسی د گریمید ونکی سری د لیدنی افقد ونو به د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په اسمان کی د اگن ستوری د یوه منگله سره ورته وگنوجی دسه تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د اسمان زمونیز د لمر د سطحی د رنایی په اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونیز چی اسمان د منگله سره برتله کر خه قلمی موکری ده پردی خبری یوه داسی معما را منعتته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستییوختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا ووه ریتروسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتته رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریاسی بوه ددی باراد وکسر لومنی بیونکی و .

هغه د یوه لیک په ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کری دی چی دلس زوروخه زیات د لیدلو ورت ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به همدی اساس له هغه بحایه چی هغوی د پیری . او مونیز نه نری دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری فزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریمید چی د اسمان د گنید ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا به اندازه شی)) دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د ک اسمان چی به نه تمامید ونکیسی جهان کی د تل یاتی روینایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خیلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خود پیر ژر - اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصار د هغه وخت به علمی تولونکی وړ اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیر ژر هغه باراد کس بیاسر رابورته کر . د هالی به نیم یو بوه چی د هالی د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سری د شاهانه تولنسی (روبال سوسایتی) خخه وړ اندی یا حتی بخیله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره . چی د لیری واتن د ستورو روینایی د پیره کمزوری ده او به سترگو د لیدلو ورت نه ده .

نیموین چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوریید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه بوهه چی نن مونیز ترلاسه کری داسی رابنسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خبروشوی نور د لیدلو ورت نه وی نومونیز به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوری لوی دلی له خوا د پیره روینایی (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تکلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی محوان ستوری بیژند ونکیسی (جان فلیپ لومنی) به نیم خرگنده کره چی د شی تووالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو د ورت انگره کتولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل وړ اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونیز نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری ووینو - دغه فزیکوه که خه هم د ویره فته گام د معما به حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کس مساللی ته پیسی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید ورت صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ هفت روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صد ساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کشور ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطی سگرت برای دولت ۲٫۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیروز شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک تو فان با شده، شور می خورد .

مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که درجسوب
افریقان باد به چشم میخورد ، از جمله
خطرناکترین مارهاي این قاره است
این کبوا بحد ازان که عضلات خود را
خورد کرد از دهاه خود از طریق
سوراخ دندان هاي خوش زهر را
پاش میکند . و موما چشم هاي انسان
را مورد هدف قرار میدهد ، زهر
این مار تقریباً سه متر دورتر پاش
میشود و تصادم زهرمانه چشم سبب
درد شدید حتی کور شدن انسان
میکردد . باید یادآور شویم که این
مار زهر خود را فقط در وقت دفاع
از خوش پاش میدهد .



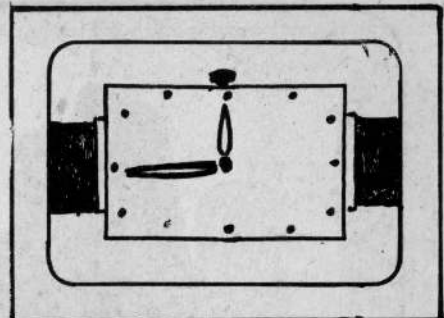
لندن بودند که میگفتند : لندی ها
ازین به بعد درگادی هاي سرسبز
شده ، نه بل در زیر چتری خود را
بنهان خواهند کرد .



یک تبعه اوکرایین یک انجن برقی
را ساخته که هشتصد م سر یک گوگرد
است . کار منحصر به فرد نیکولا ی
سهاد رستی در نمایشگاه مایکرومنا
توری در موزیم پری تخنیک مسکو به
نمایش گذاشته شده است .

سهاد رستی از وسایل کاملاً مخصوص
صمانند سامان آلات قطع که که
از الماس ساخته شده و موجع به
نازکی یک تار مو استفاده نمود ماسه
او میگوید دشوارترین کار تنفس
به شیوه خاص بود زیرا نفس کشیدن
در حکم توانایی برای این اشعای
نفس و ظریف بود که قطعات خیلی
ریز و کوچک را به هوا بلند میکرد .
سهاد رستی تمهیدات آب پازی
را پیش برد تا به اصطلاح نفس بخشد
کند و حتی فهرمان آبازی شوروی هم
شد .

سهاد رستی کوچکترین ساعت جهان
را ساخته است که در رأس یک پروانه
مطلا با نازکترین بال های شیشه یی
جابه جا گردیده است . ده سال
تمام در کار بود تا سهاد رستی بتواند
قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰ تا ۰٫۰۰۰
میلیتر با هم وصل نماید ، قطعاتیکه
از فولاد ساخته شده و به عقیده
مخترع آن میتواند برای پنجاه سال
بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

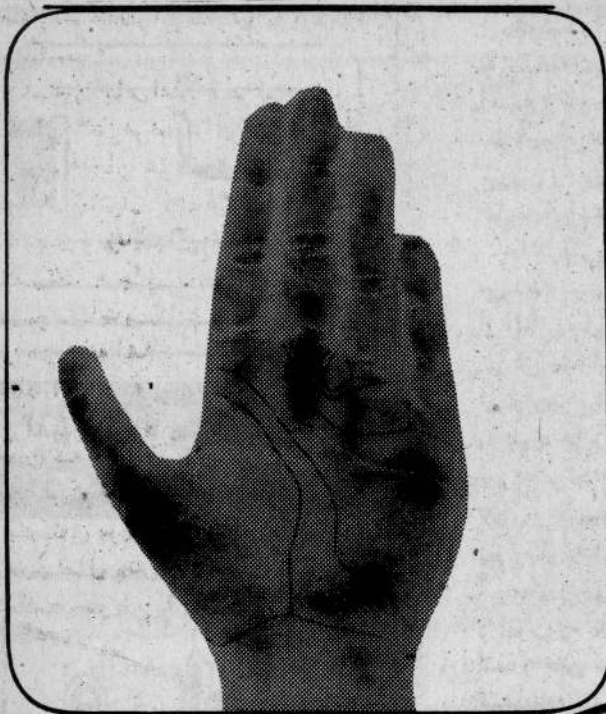
و از آنجا

پیدایش چتری

— قرار معلوم چتری اولین بار در
چین اختراع شد . البته برای جلوگیری
از برف و آفتاب ، نه برای رفع ریسش
باران . برای اولین بار چتری پیدر
انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پیدا
کرد . یعنی در زمانیکه (جوناس) در
هوای بارانی در لندن با چتری به
کوچه برآمد و مردم را متوجه خود
ساخت . این عمل وی از خود
طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
دشمنان این کاروی گادی رانها ی

خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقیقات چندین ساله روان
شناسان سوئیس نشان داده است
که خواب شبانه های می و چون کوتاهتر
است و انسان در ماه های سپتامبر و
اکتوبر خواب های طولانی میبیند .
زن ها نسبت به مرد ها یک ساعت
افزونتر استراحت مینمایند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد افساز

نقش پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده صیقل و صبر از روی راکه بپوشید گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهی دید بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی راکه به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانست .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را بینی بر تشخیص حس لامسه دقیق بازگو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کشف ۸ هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسی نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیبتی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افساز شد . پرسشی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که پخش و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین گروپ های منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپایی اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه می - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایش

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد میند است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 یک مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت بر میان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانشمندان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-
 سان حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . یک
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری
 نیز وجود میدادند با عدد و طویتنال
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو رپ وجود میدادند با عدد
 حالا دانشمندان به اشکال کف
 دست بهاران را رای امرای رفته
 کم عقلی و صرع " مورکی " و سایر
 شکری " Psoriatics " و بیماری
 کلاریکوی و لادی علاقه مند و پیوسته
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کرمه چشم " .
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر ، انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان -
 طویته است که حقیقتاً با " راکو
 رقت دا غتکه که این شکل اغیاره ها
 در مصر قدیم و بابل - هنرا
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ترجمه : محمد العظیم

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیقه در مورد مصریان
 بیشتر نظر به مردم حبشه صحته دارد .
 در همین حال دست آورد های کفنا-
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خور افریقیان
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط یک تلویح غیر کویسی
 طبیعت نیست و دانشمندان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آیینه مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علا ماته
 برای کشیدن اسرار بیماریهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی
 زنده با " همچان بدی " رو به رو
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه " نشانه "
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته
 در آینده میدانند .
 همچس نمیداند چرا چنین یک
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes "
 یک مرض ارثیست یعنی " Mongolism "
 وجود میداشته باشد " بیماری منگو-
 لزم را اطفال نوتولی تشکیل مید-
 هند که چهره متکولیا این داغته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است .

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق پیوسته
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط
 فرانتس گالو " یکی از مؤسسون -
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از یک ملهارد گونه مختلف باشد .
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-
 زد تا محرم را بباید . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت یک فرد از روی
 بقیه در صفحه (۹۱)



پیروزیات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . چگو یز
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وایم
را می آورم .

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر بسوزش
میخواهم . من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وایم بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسرون

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه چگو یز از جیب دست او گرفت و به لرزشی کبکد

آن خود را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وایم آوردم بگذار بروم .

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضهان قلبش را

دستار کرده بی اختیار قاتقش را با قامت چگو یز چسباند ولبا —

لبی را

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه میرحسین الدین پروین

کلیمتین و یونارد

کلیتین هسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواسته به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواسته ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیتین با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز پاهایم میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشته کلیتین را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرده و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیتین با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیتین را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخاورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیتین را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...
 برایتان لا صبرم بخاورم .

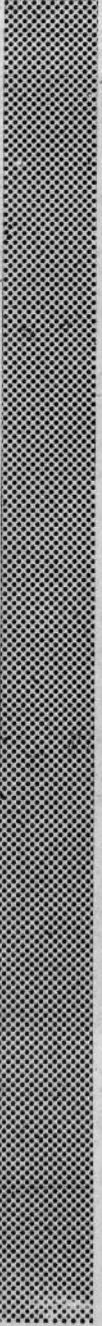
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده . کلیتین به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه بهان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خواهد بود ه است .
 کلیتین گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز پاهای خوشم را اخلال کرده ه شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفته و آمده دارند ه به ویژه افراد درمایی که مدعی زبانی و در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برایشان میگویم که هیچکس به حصول شما به من دسترسی یا به - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیتین . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها تانرا ...
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوارم به زودی راه سفر تان را ه



پیشگامید و دیگر ابداء در مورد چنین تصور نکنید . چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اطمینان کودکانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیتین .
 - آره ه اکنون من میخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هموا- بتان ازدواج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیتین - صانعت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیتین . سلامت باشید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیتین و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صا - حلس حرکت کرد . با آن که سوار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیارید . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار ه همیشه با اوست و ابداء رهاش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتیرو روشن بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورونوز از کوچه تارک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه - در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

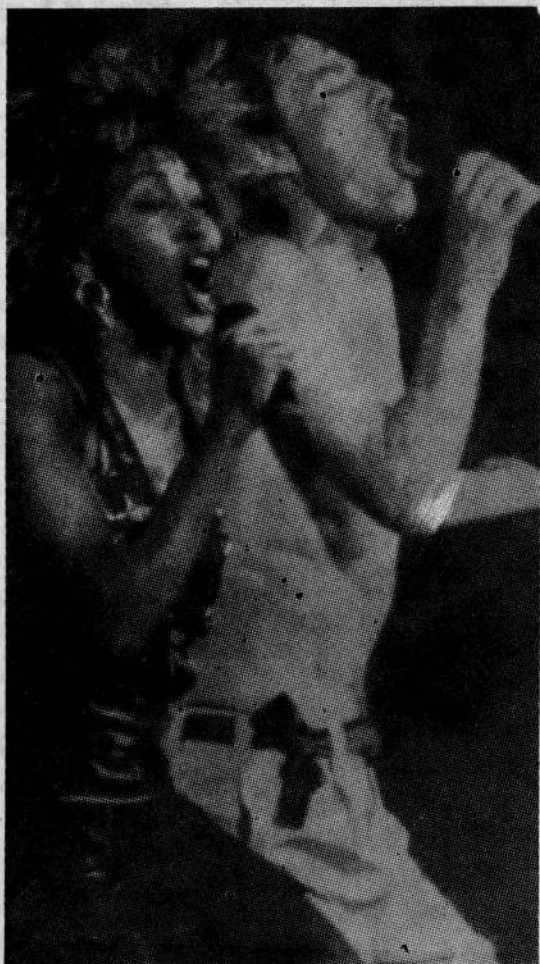
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :
 - پیری در چنین یک شام زیبا اکتیاق زیاد به هواخوری رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فوگوه ه ناپنده فرانسه ه وقت فری و دره جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشمی یا ه و هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و محرم خوشبختی را در دستمرا - به به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد و گفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کپستوف و یا در جزیره ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصرف میسوی شد جانس را از دست میدهی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم رابه خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق وازته دل نمیرقصد... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو بانمایش اندام اجرامیکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات واداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتی با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود رابه روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهاش ی تاج خروشن تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مد و رنگه بی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم.

ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را میدانی حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصد...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:
اگر ما خود را با این فرهنگ میار

به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصد...
گفتم:
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باچه تنگ دارد؟
گفت:

او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و امریکرد و سرودش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل موقوفار گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



حالا که پرسیدید پس بخوانید

نجلاسروش از شهر مزار شریف:

س: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند.

ج: به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده می داشته باشند!

عبد البصیر مایو ولید میرزاده از شهر مولاعلی:

س: خبیرشدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته ولسترمی باشد چرا؟

ج: زیرا از پدر مهربان دارد.

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان:

س: خبیرشدیم که احمد ولی وهنگامه عروسی کردند، بعد آجداشدند فعله کجایند می دارند؟

ج: عروسی کردند، توبه نمودند. ازهم جدا شدند، وفعلایکی درشرق دیگری درغرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تابین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی!

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل:

س: چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند؟
ج: اینکه چرا خصمانه، عقل منجم قدند از زبیر این عمل ناجوانی است، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد، نه می سعادت انتقاد شوند! سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل:

س: چرا دختر فلم فرار دیگر فلم ها کار نمیکنند؟

ج: بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار در منزل مصروف کارهای یک که بانواست.

سازیم، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد:

- در ملک ما کسی قدر خواننده و ورتا د پیکورا امید اند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگهای خود را اجرا میکنند، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند، همه فکر میکنند که خارجی استند.

از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم، معناییست مکرر، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد؟ هر فرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد.

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد، نفوذ کند؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد.

همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو))

بدهد. آن ها را خالی و میان تهنس بسازد. دوستدار مایکل جکسن ها، بیگانه از خود می خبر از پیشینه و فرهنگ خویش، انسانهای سطحی، انسانهای فرهنگ ستیز، مزد و رصفت و مطیع امیر

نیر ۰۰۰ بتلون های غشاد، کرتی های کوچک، نکاتی به شکل شوالیه ها، بوت ها همچو جموس، موها تاج خروسی و...

در این بدیده حاجی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم. یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه، با همه ترند ها و لکن بازهای عاملانش، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد، فرهنگ بدون زیر بنا، چیز نیست باد هوا، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه، آن را جذب نمیکند، ولی هرچ و مریج فرهنگی قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد.

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم بیگانه است. هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد، هنر، هنرمندان نمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرسی بروز کند، هنرمند ماد ر قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند. هرگز هنرمند

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد، هنرمند ما به مردم خود، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد، هنرمند ما فاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند، هنرمندان ما، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند، اما با هنر اصیل، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند. نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده، تری نمایند، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و زخود شان است به نمایش بگذارند؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد. - سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند. اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهد ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد. این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

کلیسای مسیح

دختر جوان

مگر کشتی و قمر
از ع بس
تنظیم کتبه نوریه سال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق به من است .
شب شد . وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود یک خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ، بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این پهلو به آن پهلو افتادم . هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب ترکس نوازش میداد . در فرجام خوابم بود . چنان خواب خوشی که ندانستم چس گونه صبح شد و صبح نیز خیلی سرحال و عادی راهی دفتر شدم .
و اما شب ها . . . برای خیال دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب هریم با لبخندی گفتم :
مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا .
دختر ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز لباس را عوض نکرده بودم ، یک همسه اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند و تیریکی دادند و یک ه یک قصه خواستگاری را آغاز کردند من خوب شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم ه سرش را به زهر افکنده بود او مرا مشتاقست و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته آهسته حرف میزد م نگاه های خسته اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر فهایش را میگفت حرفها بیکی هیچ با هم ربطی نداشتند . ولی هر چه بود من کوشش کردم که بدانم چسی میگوید . . .
یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد ه قصه یی که گفتش در دست و ناگفتش رنجسی ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در برداشت باد سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د شتاب داشتم و میخواستم از سردی هر چه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

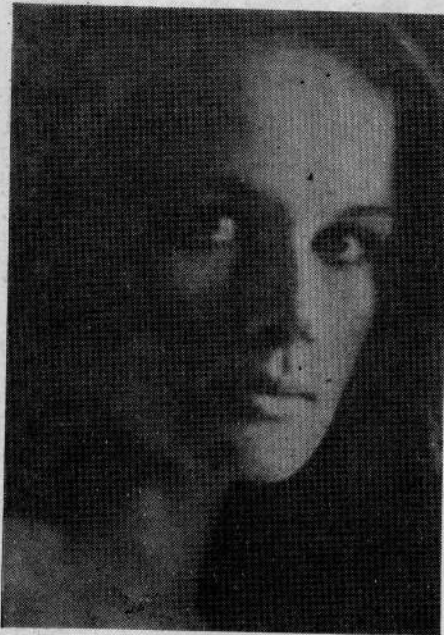
پنجره مایستادم به آسان تیره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگه زد و
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگذردیم و به آینه
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هرروز که میگذشت و نرگس را
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروز و کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یکایک برایم میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند
 بود که سر و صورت ما را میبست . من
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم
 نرگس درین هوای سرد و توخنک
 نخورده ای ؟ بالهنودی گفت :
 وقتی هرگز سردی طبیعت را
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .
 او شعر میگفت قصه ها مینوشت
 من شعرهای او را به یاد دارم .
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه در د و فـ
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشتم .
 خیالهایی که او داشت محالاً یکایک
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
 به شب و شب را به صبح مهربانم .
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود و من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
 همه او را دوست میداشتند و ما ها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بهر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همه
 شان در روز های رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شب ها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبردیم یک شب باز هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هائی
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس
 لافتر میشد .

نیدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده دیگر کویهایی
 در نرگس پدید آمده و کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غم
 میشد و اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای ابی
 و یاسنی نقش میبست و گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نس آورد .

به مصلحهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی
 میدیدم بهمدار میبوید و هیچ نظیر
 سید کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید و من زوجه
 خواب میرفتم و نیدانستم تاچی وقت
 شب بهمدار میماند و آیا خواب
 داشت یا نه ...

در آن روزها با دختری به نام
 " سیمین " آشنا شدم که بهر ارقام
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او
 لطفانه ورق بگردانیدم

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -
 خانه شان پیاده میکردم و خود
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -
 عادت شده بود که با سیم روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستان
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئیم
 مصرف میشوند .
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -
 گت از درد هایش با من حرف نزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست .
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چی طور است ؟
 از جایش برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟
 با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چی کنم که رنج و دردت نباشد
 پیش داکتر میرمت و دروا میخرم
 دیگر چی کنم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خا -
 موش شد و چشمش را به گوشه پیس
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...
 با صدای بلند گفتم :
 پس است و گهپای فلس خوشم

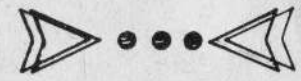
نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو
 رو برگشتاند از پس شیشه به کوچه
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .
 مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد .
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست
 ست برون و گرچه نرگس هیچگاه سی
 مسامع آزادی من نگفت ولی حالا
 با خاطر آرام به مبل دلم رفتار میکردم
 یک روز سیمایم گفتم :
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار
 گذاشته که فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفته
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار و مادر نرگس پیش چشمم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .
 مادر سیمایم در آن در میگذشت
 و در پایان هر صحبتش فیهی -
 میخندید منم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
 به سیمایم گفتم که :
 برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگا لش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس .
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان چشم کشود دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم تب داشت دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
 میدی ؟
 گفتم :
 هان بپرس ...
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلیت به سر
 طفلیت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
 من چی بد کردم .
 بیخی گوش را گرفت و هایل های
 گریه .
 فقط گفتم :
 نرگس گریه نکن .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریه میکردم . هنگامی که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیمایم رسانیدم سیمایم
 در آن وقت با نگرانی از او -
 پرسیدم :
 ای سیمایم اخبار داد که یا سیمایم
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...
 افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدی .
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شدم . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم و
 پریشان و خاکزده بودم تصویر من
 و نرگس که به دستان خودش رسامی
 شده بود و رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیمایم
 گفته توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .
 نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ام آن روز سیمایم و مادرش با
 من سرد عوار را گرفتند و من به حرفهای
 آن دو گوش میدادم .
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...
 از خانه برآمدم ابتدا به خانه
 پدرم رفتم . پدرم نسبت به من
 نداد و دلم درد داشت در آشنا
 می که به دستان خودم به شاکشتم
 و به طرف شفاخانه رفتم .
 شفاخانه را دیدم و در آنجا
 نرگس را دیدم . نرگس بیمار
 بود و در بسترش سوخت . سرو صورتش
 در بیان از زنده گی پوئیده شده بود
 و از همه چیز فهمیدم که یک چشم
 را از دست داده ام و صورتش گریه
 و زشت شده است . سیمایم مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپرس -
 م .
 نرگس چی حال دارد ؟
 وقتی حالش بهتر شد از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود میخوا -
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفت .
 هنوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بسترم درد میکشیدم و رنج میکردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم . هوای -
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون
 سوگند به تو همه واقعتاها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشتم
 که به آن فرشته بزرگ این همه بی
 بند و یاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوا -
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 با یک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم
 به نرگس نگاه کنم و این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زشت
 مشرهم دیدم ولی هرچه بود و دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم
 منگنیدم . حالا مترجم نبود که مرا آسوده
 به جایم برساند و غی در دلم
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم
 را به پاهای نرگس ببندم آن ربه او بگویم
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام سیمایم دیگر -
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و ناهق بهانه میکرد و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتش
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه
 نمی آید .
 نرگس بهترین زن جهان بودی و -
 به دلمان دامن یک شیطان پناه
 بودی من موصوم بگذار پیش پای
 تو بمیرم .
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشم به بستر او افتادم دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .
 ولی فکری در مغزم خطور کرد
 نزد داکتر معالجش رفتم ...
 وقتی داکتر به صورتش خیره شد
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
 با تعجب به من نگرست و از وضع -
 چشم پرسید و حادثه آن روز را
 تشریح کرد .
 با صدای غم آلودی گفتم :
 چی بدی فتنی بزرگی من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او
 به یادم می آید و واقعا زن فهمیده -
 می بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تداوی او
 در هیچ جایی نمیشد . به من چی
 امری داغید ؟
 احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تماس وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم و دست دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
 بختند . و دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور
 شدم .
 راهروهای جاده پر از ازده حمام
 بود و کسی نمیدانست که من چی
 غص را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود ههای -
 های گریه و مادرم به صورتش نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده
 است ؟
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...
 خواهرم و پسر را آورد او را از -
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت .
 احساس کردم و پسر نیز موصوم . با
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم و پاهایم
 پیش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به
 داکتر ببر .
 خانه خالی بود شام میشد هر
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چی
 طور به خاک او نگاه کنم ...
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود دیدم هر دو لب
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند -
 کوتاه بغضی در گلویم بود و
 دلم هوای گریه داشتم .



لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

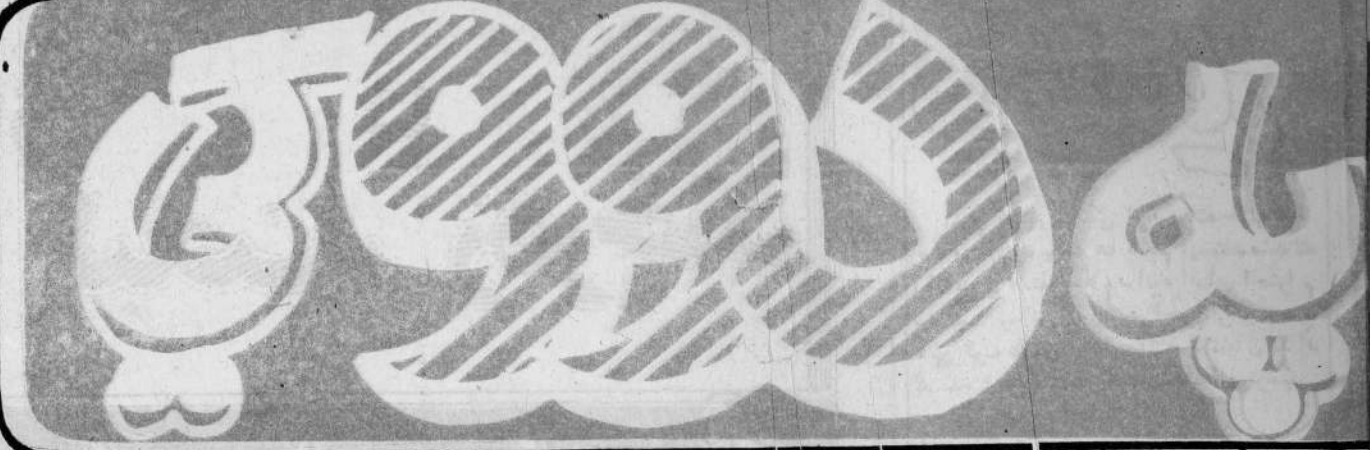


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړې وه .
د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز وه چې جون په مینشایې له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړې کړ او په دالان کې یې یو گام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و او خود فریاد د تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید او د پیر زیات په فضا شواوونو غشتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خونې نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه شې اواز پورته نه شی .
د همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولې یې پر وچولې وو او را کوزیدې .
دا د ایلزي د خونې ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات راوړیدل او د فضا او عصیانیت معای یې وینسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا اېستلو دا ویدود .
هیڅ شې یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چې ده دوره تر شایې بحان دوه قاتو نیولې وي او کله چې ده ور خلاص کړي وي د ده په غېږ کې یې بحان وروږ نیولې وي . دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید . خپله سایې ویدوله او د قفل

د سنگریزې وړخ راوه او وری د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد و نه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر ژر دغه پار بریالی شواو کله یې چه د ایلزي ارامه سا اېستل چه د ورته فز نیولې وه واورید . ده سره د احساس را پید او شوا چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شی کولای چه دې بېرته شاتگه ته مجبور کړي او خپلې کوزې ته یې بوزي . کله چه د ه دې تیاره کوته کېسې گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پورې کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېسې یې لیدې هم نه شواو هغه ښکلی موجود چه دې نه شپه د هغې سره د یو معای کېد ولیونس وه پکېسې پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه د ده وه . هغه نجلې چه پې پري گران وه او د ده لاس دې جرات نه هم باید پاره شو و ی .
کوم احساس چې د ده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او د ده د پیر الیتوب خرگند وي . د ده په رگونو کې د سوزید و احساس را پید او شو . داسې احساس چې پخوا یې هېڅکله له ایلزي سره د یواختوب په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزه په درانده خوب وید و . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پورې هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود او کله به سرد شو . ایلزه د ده د اجابو پیرال هم د ده و .
خو بیا هم د خوشیو له پاره ده ونه شوې کولای چې وړاندې لار شې . په اندامونو

لر زه راگه شوه . د هغې د سا اېستلو اواز لکه شراب د ده په رگونو کې ښتید . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس سره شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .
د جیفرې مود به کوزې پوه شو باندې ولگیدې او د پیر ژر ترې را پورته شوې تا به وېلې چې په یو د پیر مقدس معای باندې لگیدلې وي .
دواړه لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولې وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره ترې وې یو بریل باندې اېښی وې . وو ورو د بسترې خواته وروږدې شو . د اعمل ترخو چې د هغې خنګ ته ونه رسېد . ونه درید . ښکته . په بستر یې سترګې خښ کړې . اوس یې چې سترګې له تیاري سره آشنا شوې وې . هغه یې ولیدله .
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کور لککو تپو باندې یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج د اړه طلا یې تاج په واورین . البت اېښودل شوې وه چه د پیر وینان پهنولې ونه یې کېاېسول .
د هغې نصابې او ونوتې سترګې خوب پټې کړې وې . دموم په شان پانه یې د وروښمین جمال په شان برې راخواره وه . نوس اوسرې شونډې یې لرې فوندي سره بېرته وې . د مخ پوست یې کمرنگې فوندي ښکارید .
یو کورچسې اواز لکه لاس یې برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پر خپلو شونډو وښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوت لکه د معدید وینکی اور لیس ورننوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړ . په اندامونو یې وو ورو ایزه رافله . و خوسیده او سترګې یې رالوتخې کړې .
د پیر ژر راوښنه شوله . دا په درانده خوب وید و . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لږ زید او شوې .
د یوې شیبې له پاره . یې سببه او انې د پیر نجلې ته وړید او شو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یې ورو اړ و کړ .
هغې په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولاندر اوسه پورې هم پاره شوې نه وه . جیفرې چې د احوال ولید . نو د یوې محرکه قوې تر شا ښوراندې په بستر باندې د هغې تر شتگ کېښاست او د هغې لاس یې خپلو ته یو شونډو ته ورو پورته کړ .
په فز ناستی اوازی ورته وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لور یې شپه د اوما — ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوې کولای چې وید و شم . زه))
هغې کوم عکس العمل وروته ښوده او نه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د یوې شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې ورتنه شوې کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شوه .
د هغې شونډې له موسکا پکې شوې . هغه خپه نه وه . ښمې کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې چه کولای شی ؟



هغې وویل . ((جیفرې . خوته با پید نه وي رافلی . ستامور .)) د هغه په سترګو کې یې اعتدالی او جسطبه له وراپه علید .
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې . مونږ کوز ده . کړې او واده به هم وکړ و . ته په ما پورې اړه لري . اوزه .
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او . نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایې بنده بنده کینف له اود جیفرې لپوې او ترې شونډې د هغې پر خوله باندې کېښیول شوي . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اوز و باندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهید و خه کوي . بحان یې د هغې ترخنګ غوږ بحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ښکته و نیوله او تر هغې پورې یې دا ښکته نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز وید و په مقابل کې د نیما یې کوزو تر شا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ښخیز سره وویل :
((ایلزي — زما گرانې (اوه . زما گرانې — زما گرانې))
د جیفرې د لپوې مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وې . هغې د جیفرې له منلونه انکار و نکړ او ترخنګ یې کرار پر بوتله . اخرد اد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې تترت ورو اړ و کړ هغې خه ونه ویل او د هغه د فزې تنده یې مات کړه . جیفرې د دې ترخنګ پروت و او دای ښکلوله .
هغه وویل . ((ایلزي . ته خپه نه یې))
هغې لر د اعتراض په توگه اوه وایسته ادا به لیدله .

هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت بابت قهر هتلر شده از او پرسيد :
چرا اداي احترام نكردي ؟
نفرمذكور يا خونسرد ي گفت :
بيخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم
ارسالی : عابده رابع بكاش

تحليلی

از يك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
بزرگترين خرابی در وقت داشتن
چيست ؟ او جواب داد :
داشتن دو خنجر .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
- آقا چرا گريه ميكنيد ؟
مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :
- اين چيست ؟
رهگذر گفت :
- معلوم است ، اين ماه است .
گريه مست شد يدتر شد و گفت :
- من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟
ارسالی : زوليانا نصيري

ببخشيد زير خنده

با عيبات مامور

مامور و كرتي و كلاهم نبود
اي امر اگر نخوردي نان و نمك
گر شام بود خرج پناهام نبود
والله زيريس است نگاهام نبود
باوصف همه بختگی ام خام شدم
هر چند شريك رشوتم بود رئيس
اي كرتي كهنه ام فدای تو شوم
تا سال دیگر اگر بمانی به برم
در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم
او صادق و صند ي و بدنام شدم
تريان رفات و وفاي تو شوم
والله ره قسم كه خاك باي تو شوم
فاروق از خيرخانه



تحریر نظر، محظا سرابو



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوی امریکایی با هسران خود به اکتشافات جنگل های افریقا رفته بودند. شب هنگام گوریسل بزرگی آمد و خانم یکی از آن ها را زد و دید و برد. بقیه آمدند به جادو شروع کردند به دل داری و تسلائی اولوسی جهانگرد بی زن تیره کان با خود زنزه میکرد.

ای سستی جانم - ای سستی جانم تا حایی که یاد من آید و مطالعه کرده ام این نژاد مخصوص گوریل زن های را که میدزدند فردا صبح زنده و سلامت پس می آورند.

به عزیزش بلقیس هونی

طرح ادبی

عزیزم، به یاد تو اشک از چشمانم سرازیر میشود زیرا درد دوری تو که در وای تمام درد های من و مرهم زخم های من بودی آرام میدهد.

باشیدین نام تو وجودم به لوزه درمیاید زیرا به یاد آن روزها میانتیم که من و تو از هم جدا این ندانستیم. اگر یک روز ترانسی ندیدم چند سال بیوترسی شدم. اما انوسوی و صد انوسوس که تقدیر ترا از من جدا کرده است و تاابد جدا کرده است.

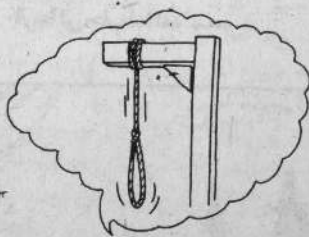
آه عزیز من
ای گوشه

نوشت: نیلاب حکیم

علت آن که ماهیها عاشق نمیشوند این است که پسران شکست، وسیله بی برای خود کشی ندارند.

نمیدانم آدم های دور وقتی در آینه نگاه میکند، کدام روی خود را میبینند

ارسالی: بلقیس ازاده



ترکیب هلری رئی:
به نظریک متخصصی رقصهای مدرن ترکیبست از رقصهای سنتی افریقا و حرکات یک خانم سائیز ۴۶ که میخواهد بیوهن سائیز ۴۰ را برتن کند.

درساعت دردی

بنافلی جنت گل خان که مضمون دردی را درس می داد برای شاگردانش وظیفه داد که برای فردا هرکس چند جمله یاد بگیرد و در صنف برای دیگران بگوید.

در این میان کریم الله که خود را لایق لایق می تراشید تصمیم گرفت که کلمه های زیاد یاد بگیرد.

به همین تصمیم از مکتب بیرون شد و در راه پشت کلمه ها سرگردان بود. د و بچه را دید که با هم جنگ می کردند. یکی برای دیگری می گفت برو که می زنت. کریم الله یاد گرفت که: برو که می زنت. پیشترت دید که دو بچه قصه فلم را می کنند یکی می گفت:

این را از د ر مند ریاد گرفته ام.
کریم الله این جمله را هم بخاطر سپرد.
کسی دیگری پیشرفت یک زن و شوهر به موتر بالامی شدند مرد برای زنش گفت: بفرمایید حق اولیت از خانم هاست.
کریم الله این جمله را یاد گرفته فردا به صنف حاضر شد.

معلم بعد از آن که جمله های شاگردان دیگر را پرسید نزد کریم الله آمد و گفت: بگو کریم توجه یاد گرفتی؟
کریم الله گفت:
برو که می زنت.

معلم خشمگین شده گفت:
احق، این همه ها را از کجا یاد گرفتی؟
کریم الله جواب داد:
از د ر مند ریاد گرفته ام.

معلم که اعصابش خیلی خراب شده بود گفت:
پیش شو گوشه که بریم اداره.
کریم الله گفت:
بفرمایید، حق اولیت از خانم هاست.



برده باری ما

فهرست قبرگردان سروس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبراست
 ماند به جان سوردن زآن تاقراری ما
 گویند به زنیسپاه سرآن ناپب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 ازسیستم پسندیدم درسی جوگوسفند بهم
 باری بیما به موتر بین برده باری ما
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل
 صداندلش نسازد اگه ززاری ما
 ای دامی تمدن وحشت بیما و بنگر
 درحمله بردرسی اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی پایانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانش
 و بالاخره ت را دوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود. پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند. دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد، دامی نهاد و به
 ترتیب یک عدد زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد.
 در بین این مرفایی ها یکی نیز اسپر
 شده بود. کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زد و پایش نیز شکسته بود. وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نیت به
 کبک رسید، کبک با میجز و بالاحاج درخوا-

ست کرد: آقا لطفاً مرا آزاد کنید. به
 پای شکسته من رحم کنید. به علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده بی آزارم
 که همیشه به او امر بد رو داد خود گوش
 داده ام. بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی فرق دارد. بر من رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید. دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت: شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام.

ارسالی حفیظ الله سحر



ترجمه : حمید خراسانی
مخاییل وشم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری
و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن
ها را متوجه سازم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه
دنیا این هنر با گذاشته ام و تجارت با این
هرسه را آغاز کرده ام
با چنین تصویر آنها سه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این با آن -
هنرمند پرسشها می افتد می پرسند
در این مورد روزی با یکی از دوستانم
در یک قهوه خانه دزد دل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کسود
گفت :
بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر عایدات پرداخت
ایند ؟
او را فهماندم که نه بهر مغرورم
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستور
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متعقن شود ه که از رستوران مغرور
ش بهر ه کتاب و چپس چس که حتی از -
و سایل و موبل رستوران هم حرفی در
میان نمی آید
مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد
انضار نامه های برای تصفیه مالیات
بر داختم ناغده در یافت داشتم
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلا نداختم میپرداختم
یک ماه در شورای ناحیه بی سرگروه
بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی
عادی هستم ه که هیچگونه رستوران
یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمی آید
سر انجام مامورین را قانع ساختم . اصلا
نقاشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستوران محله بسته میشد
زنک دروازه آپارتمان مرا میفردند
به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب
با چشم گریان عذر و زاری میکردند
مدتی با ففردن دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم ه اما سر انجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا
مشکل نبود . حالا قصه نام در کشور ما
موه هم است . نام شهر ها جاده ها
پناها عمو سات و هر آن چه را که
فکر کرده میتوانیم ه تغییر میدهند
من هم نام گریه هایم را برود ان ارگوری
از برود رکه هرد و از غوغای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاختم

وقتی اندام درست و پست شکل مرا
پهنید ه اصلا . خیال هم کرده نخوا -
هدت توانست ه که چس قدر آدم خوب
شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را
به فرزند ی بدهم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتیم ه بیچاره های صاحب
گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردیم ه اوله شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراهای شان
را غستم و خوب پاک کردم
یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " -
نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ
و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را مید -
زدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از ما میس میکردند
ظالها ضرورت می افتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . .) کباب (. . .)
میدا بود که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .
یک روز همسایه چپ بانگه حمله گرانسه
و صدای توطیه گرانه ربه من کرده گفت :
- تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای (. . .)
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکتت رسیده میتوانی ؟
با تعجب به سوش نگرستم ه اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست
چند روز بعد ه زنک دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود
- خبر داده اند که رستوران بهر ه کباب
و چپس باز کرده اید . آیا جواز نامسه



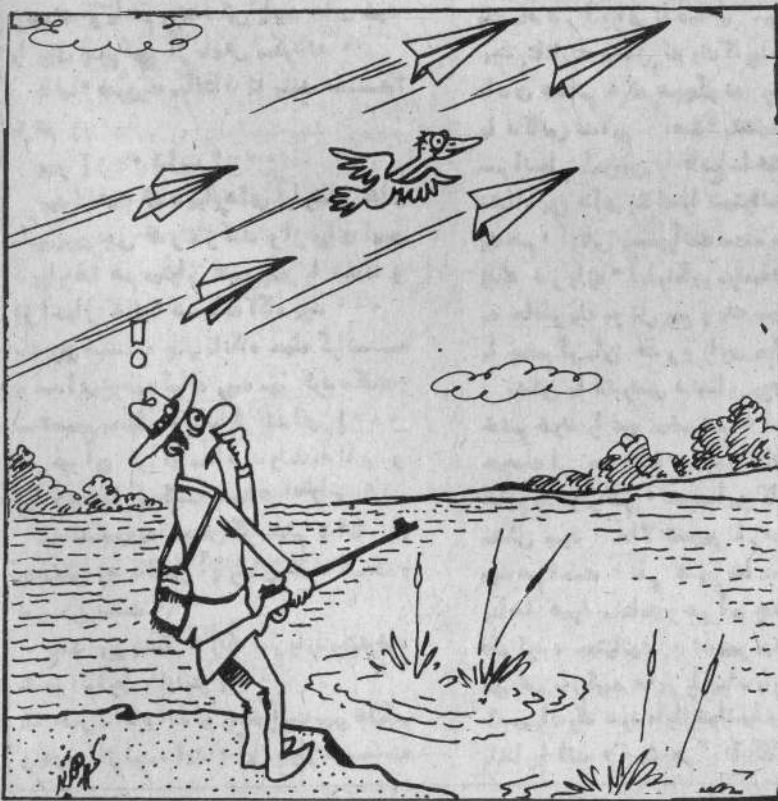
نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او
گروپ څخه پرته خو تللو
وځنډل خون يروز د گروپ
او اخستلو نيتي ته متوجه
شو. که گوزي چې په رښتيا هم
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
توتيب شوي دي. د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي
کلتی ثابت کړه او بيرته يې اسناد په
بوجي کې بڼاي پرېماني کړل. کله يې
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته
کوله. نوزما په زړه کې راتير شول: -
هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي.
لکه چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو
چارواکي په لاس کې لري.

* د پلوی په لاره کې يې د ديوال خوا ته
له ولي څخه بوجي راگيسته کړه او بيا يې
د بڼي لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي
پاکي کړي او پرڅه پرڅه يې په ښکته
وڅخولي. کله يې چې د بوجي
خلاصه کړه. نو لومړي يې ورته
راښکاره کړه. خو چا ورسره نه
دغه دنگ همون دي
بيا يې له بوجي
هغه کارت راوويست چې په اترو ټولگي کې
يې دده د برحالي شاهدي ورکوله.
خود ا هم ورسره ونه منل شو. روسي يې
خواستل مونه اونور ټول ټول کارتونه
هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
وړ نه وو. لکه چې دده قد او قواره يو
خوارلي کله هلك ته نه بلکې يو دوه
ويشت کلن همون ته پاتې کيده. نيز دي
چې د جلب او احضار گروپ يې مو تر



خان او که بل شوک تيرايستل



کلونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -
ماشوم وو. نوله خپلو لويانو او مشرانو
څخه يې اوږد لي روچي که چيرته
په لاره کې شوک څه شي پيدا کړي
نو بيا دي دري لاله په لور غز ووايي
چې: داسې دچادي. که به دي
دري غز ولو د شي خاوند پيدا نه شو.
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -
خپل اوياور معني گټه اخستل يې روا
کوي.
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه
د خوب ليدل چې موز ماشومانو په
څه شي په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه. نوموړي
په موندلي شي په پيه لاس کې ونيو او
بيا به مو ورو له مخه سره دري لاله
وييل چې: داسې دچادي. له
هغې وروسته به مو د شي خاوند ته په
غز پد لوسترو کتل او شي به مو په
جيب کې اچاوه.
د اد ماشوموالي د نا پوهي.
نا خبري او ساده گي خبره وه. خوراشه
پاڼي په (٦٨) څنگه.

د سیخ له خولی خورل

هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورنه یی وپوښتل نوراته ویل به می چی :

- څه وکړو د سیخ له خولی می خورو .
 - که نور روزگار مو تر یخ دی .
 - لنډه دا چی د جاندا د به خوله کی د زوی به لځای سیخ راشین شوی و .
 - لځکه چی د سیخ له خولی خورل پس

د خبروتکیه کلام گرچیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوراک به ما و نه پوهیدم .

یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتی له باره ورنلی وم . خو دا لعل می له روغبړ څخه وروسته د - سیخ له خولی خوراک باندی شخوند و نه راهه .

زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورنه می پوښتل :

یاره جاندا ده (تاخو به پور وخت د سیخ له خولی خور له خواوس می د سیخ له خولی نه خوري . . . که زه څپه کیژی نوزه د سیخ له خولی خوراک به ما ناترنه پوری نه پوهیدلی .

* جاندا د زمانه دی پوښتی سره لږ مومکی شواووسی ویل :

* - هغه وخت چی موز د سیخ له خولی خور له نوزه به کپونی مغازه کی مامورم . خواوس می ته هر ویلی چی تقاعد می کړی دی او به کورناست پیم .

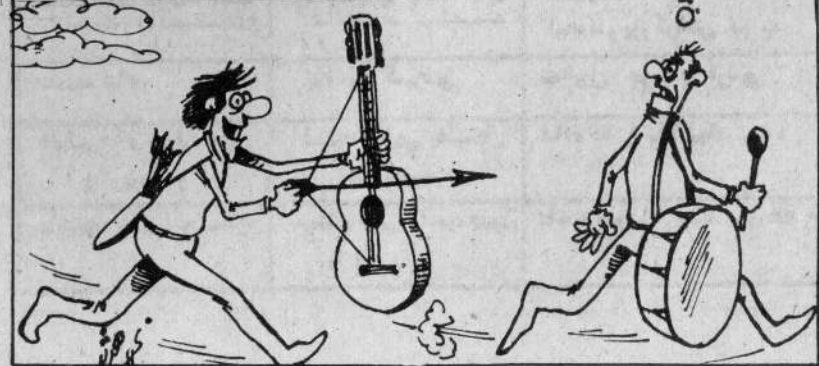
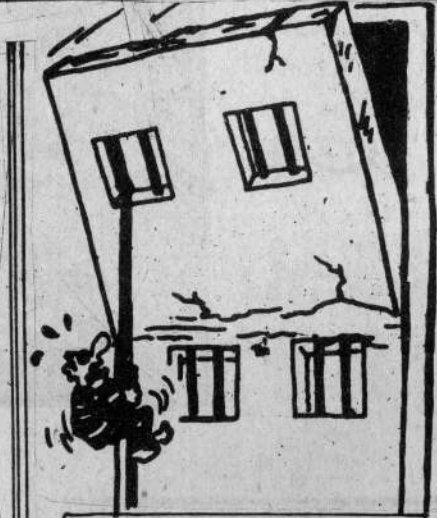
* اوبیای د خبرونه لری کی به دی - وپوهولم چی په څه ډول می د سیخ له خولی خور له .

* اوس نو که له تاسوسره هم د دی - خبری د پوهید و سوداوی . نوهر لعل چی له کپونی مغازې څخه دا ډول و - بوجی اخلی پوخل هغه له نظره تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی له شکه به د جاندا د سیخ له خولی خور ل درته به ثبوت ورسپیږی .

څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدی کیله سازیان اوسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلفونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیژی .

اوس نو خوښه د لوستونکو ده چی به هر ډول مانا ورنه اخلی . لځکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترنور او څیرنی لاندی نه دی نیول شوی .



د ماشومانو څیرنی

- پنی کی د عقل له ارادې وروسی .
 - نو سړی د نابودی کدی ته بیای .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو گوزاری له فولادی څنجر څخه هم کلک او زبور دی .

- لاسونه اوز ده به دی . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .

- که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د څیرنی خپل مکتوب

د اشپز برس او انرد بنجاره هنی ته څیرورکوی چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید او تقاعد پیسی وکړ .

دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانې په تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :

که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دی ورکړی . خوله هنی وروسی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

Runner's World

YOGA BOOK II

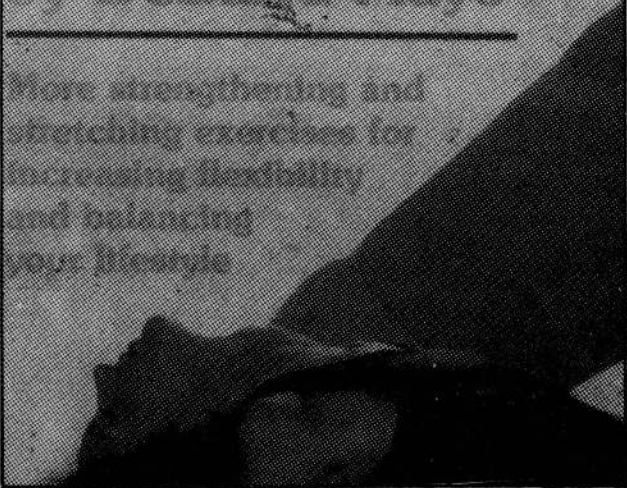
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربه‌ساز

باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کنی و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت داره
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقعه شانگه	فاصله بین تپه های شانگه	حمایت شانگه ها کک در پیز گرفتن خوبه
عضله های	چنانچین گردن	مسئول حرکات گردن
عضله های نوزنقه بی (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	شانگه ها را بالا میگذه
ماهیچه های سه سر	چنانچ قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

عضله های متوازن نشاندهنده - بدن سالم و خوب است . اجرای منظم تمرینات یوگا در حفظ عضله های محکم و در خور انحنا کمک خواهد کرد و در درک این که عضله ها در کجا موقعیت دارند و چس میکنند و در اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا را باری خواهد رساند . جدول ذیل عطا را با موقعیت و وظیفه عضله عضلا - تسی که معمولاً مورد استفاده قرار میگیرند آشنا خواهد ساخت . از این جدول منیحت بهترین سردستی و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه یسی به شکل زوج های مخالف قرار دارند . گرهه این شکل عطا میس مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چس

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دوسر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه میبینید ماهیچه های دوسر
در ناحیه جبهی بخش علوی بازوه آن
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه
های سه سرکه در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیو های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دوسر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن بی -
های زیرزانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳ تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تا نرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارد و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسم در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تا تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهایدریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افاز مییابد .

کاربوهایدریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهایدریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی است از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عاقلاً نه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کته گویی تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، نه خایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
نه خایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، بایست
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های پطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار پطنی راه ر جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دوسر	جناح جبهی قسمه علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فانه ها را میبنداند	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کری را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و پرنی	جناحین قسمه علوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دوسر را قوی چریان حرکات کشی کرده کند میکند
عضله های سه ری		بازو ها را راه ر جریان حرکات فشاری بسط میدهد

بقیه در شماره آینده

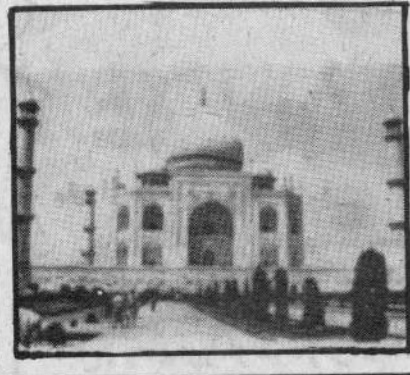
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت
جهان آرا به او خدمت می کرد و در
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
باسمن تاج محل را از فراز رود چناب
قضاها می کرد و چایی که محبوبش میخورد
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغل
ها طی هفده سال از هم پاشید و
حاکمیتی که اکثر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت.

به هر حال دیدار از قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوفا تاقضات آن تاریخ هستند و
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است. خدمت شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:
"فاید آن اراده که ساختن مانند
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت -
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دلی را
در پیش گرفتیم.



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
* لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است.
* در تعلیمی دروس به چی نوع ورزش -
علاقه مندی و اشتغال دارید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و ده هم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم.

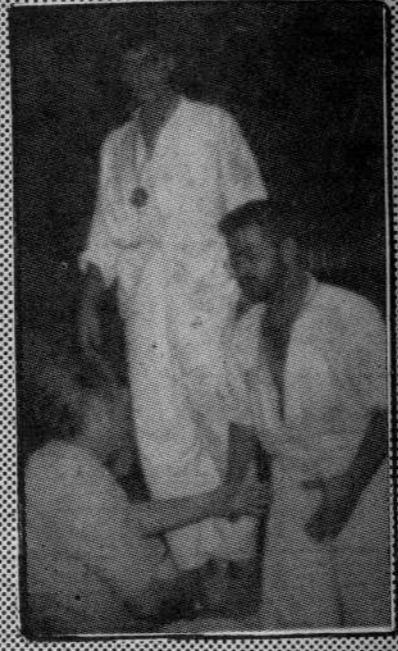
* میخواهم پیروم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerly) تیمه
سوریه بود دارنده کمر بند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشند.
* در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردند، اشتراک و نیم ولی هنوز من آمادگی
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمر بند
خود دفاع جدی نمایم.

* نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟
- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمر بند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انکشاف و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعدادی بهتر دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه چه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده
نموده و برادرش در مسابقات کتابت شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برنز را بدست
آورده است.

در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا اواسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمر بند
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمر بند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند.

هر دو برادر در بیشتر مسابقات

جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یا ساحې محدودیت به په پیر زیات وي او په دې توگه به د شمسی توریوالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي یوازي او یوازي داسې د یوا لونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوه یو کید و په حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسې رافلی دي : ((که چیرې د ستورو سلسله نه ځلاصید ونکې ده د آسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یوشان روښانی راورسني . دا به د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . ځکه په دې سطح کې به داسې نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولسو ده چې په داسې شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کيږي . دادي . چې د آسمان نه ښکاره کید ونکې یا نه لیدل کید ونکې سطح باید په پیر لیري واټن کې تصور کړو . دا هغه واټن دي چې د هغې په ایزدو کې هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغې خبرې څخه د اولبرس هونیای ري به په ډاگه کيږي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسې دوام ورکوي : ((داسې څوک به پیدا نه شي چې په زغوره د دارنگه څرگند و او رک یولوونکی حقایقو څخه منکر شي . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکي دلیل کومه نخبه دمان سره نه لرو څو په دې مو باور راښی چې ایاداسی شې امکان لري)) .

راغی چې د اولبرس له خبرې نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د نننیو پیژند نو په رنای کې وڅیړو . لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کې داسې یوشی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن - سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مود کتلې - انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یا سیون یا نور خپرولو وړ تیا لري . (ځکه چې د کتلې - انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) - په داسې حالاتو کې - محاسبو نیولې ده چې دا نور خبرونه به چارپوره پورتنی اوبو برابروي او د تود و ځي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) - او په سم ډول د ویره اندازه تود و ځه د ستورو د سطحې د تود و ځي سره ورته والی نه لري . اوبه عملی توگه د ویره تود و ځه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده او یا په بل ډول د ا تود و ځه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغې اندازه څخه ډیره ده چې امکان لري - آسمان د تل له پاره بری روښانه وچلیزي . په همدې ډول په شپه کې د آسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري - بحث ترسره شو . خو دا موضوع مونږ ته څه به لاس نه را کوي او حتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه را شیبی ولی هغوي چې بخوا وړاندي شوي دي .

اوس که مونږ دمان د نیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامید ونکې خو ساکن دي - فرض کړو - تر هغه لحاظه چې پوهیږو نوره یوه حدې سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) خپریږي . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید پیري کمی شي - په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهید و سره داسې عقیده څرگند ولا ی شو .

په نهایت دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نخستین بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه در بین فلم برام خود - شاید است این است که من رول هر - کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است و قش همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلیشر در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کونن در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف - دفاع و رهایش را از هر در می میدا -

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود بعد از آن گفت:

الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت:

من ... من ایلترا نعمیده نی عنوانم باور کردن نیست، قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم.

و تکیه بلیندا بر کلماتی را می بینم ناگهان توقف کرد و بزرگ بود که بپوشان دستش بپوشد.

آیا آن که در این اطلاع می باشد؟

من مطمئن هستم و تکیه داخل فاصدی بکلیت کرد و دستش را بر روی میز گذاشت من فکر کنم آنرا در رویت دیده ای.

الیزابت گفتش غریبست بعد زد:

اگر چه در این همه وقت که من در آنجا و ترسناک هستند من یکسری باخبرم بد داخل اتاق و یکسری از آن ها در راه بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کسج گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوانید؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:

این فقط معنی می دهد که برای چند دقیقه گذشت و آینه با هم متلاقی شده اند. اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد. اما بگذار برایت چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم.

قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیور در قره در باره چیزهایی برام گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه صدها قبل از امروز اتفاق افتاده بود.

شش روز پیشتر از آنروز ایتان ها از لندن به ... آمدند و بودند. بخاطر صحنه خان ایتان بسیار آرام زنده می میکردند تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک اتفاق افتاد و صبح روز بعد آنها تمام ایتانها را کشته و جسد دیگری در ... در ... کرد. خان ایتان بعد از آن خواب زد و بعد از بیدار شدن آن واقعه

بکلی تغییر کرد.

او چه دید؟ فلم ...

خوب، من اینطوری هستم.

در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار عجیب به خانه ایتان ها رسیدم. ایستگاه کتری سرخ روشن میشد و بود و لباسش بسیار کوتاه بود که بشکل ... زانوایش میرسید. موهاش کوتاه و قوی شده بود. سرمه و عجیب حرف میزد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی نداشته استعمال میکرد. او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گتو وسط یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود، به حد قوی فرو میرد و آنرا از ذهن ویلی خود خارج میکند ایتان ها قیمن داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود.

آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن مینمود. در اطراف سکوت حکمفرما بود. الیزابت منتظر نبود. او میدانست که بلیندا چه میخواهد بگوید.

الیزابت ... بلی. انها ترادید میروند.

خان او که بل شوک

اوس به رسمی دخترکی د پانخ . قاضی او با خبره سری د همان او د خلکس و د فولولو جل ول وگوره . دغه سری چی به بود رسمی اداره کی د فوروماموردی یو رخت بی له جا آوردن ویسی تردری سوه افغانیو پوری بیسی اغستل بیسه بدو ((رشوت)) کی نه حسابی اری شارنوال حق نه لری چی له دري سوه کمو افغانیو یاندی د پوهو به نسو د جا لاسونه ترشاوتری . نوله دقسی ((قانونی)) لاری شخه به گئی اغستو سره بی د فوروی د کولو به رخت کی له پوتن شخه له سهاره تر مازد بگوره پوری به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته ورسید . د فوروماموردی مامور چی همان هیتکله ورته بدوی خور نه برنیس بیسه دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس گونو ملبونو خاوند شو . خوسه بیای کی . صداقت او ایانداری کی هنج چاته هم غاره نه زدی . سکه چی له قانسو شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه نه دی رسولسی .

ها را با قبول خطر موفقاته اجرا میکنند .

فلم اخیر او " فاروگر " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی ناسرری سپهر دازد و برای از بین بردن آن میکوشد . یکی از دایرکتوران میگردد :

ارتولد در مسیور رسیدن به مقام بهترین و عالیترین هریه " سینما " هسته شاید او یک " بان و سوس " دیگر برای سینمای امریکا باشد .

او با " کن شریور برادر زاده " رهس چهره سابق امریکا (کتسای) عروسی کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه نمیکند .

که فراموش کرده است که سینما بطور عام یک تظاهراتست و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی میکند و با سیاست خود را مرتبط میداند .

دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد میگوید :

بالعموم اشخاصیکه به ورزش پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بر خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده یک پلنگه با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او همسطح یک کمر بند ساه کونگه فو است . و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا میکنند . ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معرف شوارزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه یک و با دو سه صحنی او ستلون است اوسی گویند :

" من و ستلون دودوست صحنی استیم هر دو یک وکیل مدافع داریم و ظالما در یک سالون درلوس انجلس تمرین میکنیم ما تصمیم داریم تا مشترکا فلمی را تهیه نمایم البته که فلم ان قدر بصرف کزاف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو کس ستلونی صرف شده است در مسر نخواهد داشت . میباید او اسپاسه

آیا

می توان از جنگال

انحطاط روانی

نجات یافت

چگونه در اندیشه خوشای امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره
 بازم دودل می بودم
 باری وارد سوپر مارکتش
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا
 دست بدم که خنطه آنرا در
 سبد خود اندازم، بعد بشهمان
 شدم و خنطه نخود را گرفتم
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم.
 دپوشن مرا به وضعی دچار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دردی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن
 (Depression) را مبرسانند.
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و سجاایش تا به تهریس
 منفی وارد مینماید، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتاره
 دپوشن خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتمی
 ((انسانهای مصلح شده)) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشها و امیدها ((کنش
 میشوند)) و متاه تیر و فکین
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن ها نیز نمیدانند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستند
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.
 من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، دچار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 مییافت. به حدی در بنجسه
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی
 گاه به هورده از چشمانی اشک
 سرازیر میکردید، باری د رانشیز
 خانه منزل دستتان را شستم
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمان اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و یا با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار)
 را برقرار ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—
 سیدم که بفکس های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوی—
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی—
 پنهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و التر))
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در معنی روح نفسوز
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه —
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید—
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 باربسانهای خاصی بستشده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است و کوشیدم ریسانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود ...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم .
 داکتر ربه من کرده گفت :
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، بایه
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم :
 به کمک ضرورت ندا رم ...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 د نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش و در باره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد
 دید ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد بانه
 راستی این که من هم نمیدا —
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —
 بسته و محکم بودند بستری کرد—
 ند . کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود . لحظه پی بعد " داکتر
 اف " که کارشناس روانشناسی
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو
 رویش آراسته و بروتها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود ه کتر سرزتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —
 مهربانی. از من پرسید : از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟
 یک درصد ؟ بلی !
 گفتم : نفسی یعنی کبد تر
 شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
 از تکلف روحیست که آن را—
 ((مانیاک)) مینامند لا بخترا ی
 چند هفته دوام میکند و ولی
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن

کرده ه گفت :
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —
 عادت ه کتر و در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گوی توافق در زمینه به
 وجود آمد .

انکار و نفی باقی در همه
 چیز ه بر من مسلط گردید و
 والتر تقریباً با فشار و زور مرا
 نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری —
 گفت :

" شما صحت کامل داپه
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد " ... و به
 شوخی افزود : " مانند اسپ
 صحتند هستید " .
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم ه داکتر
 مرا به تاس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد . من برایش گفتم :
 فلان و بهمان کار برایم ضرر
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما
 از خود شکایت داپه انسان
 نباید چنین باشد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را
 مینگریدم . هر کلمه محدود
 بود تقریباً بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن —
 سهری میکردم و ولی خدا را می
 بختم گر چه ظالماً مسوخست
 میزبان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتر می پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت کجا پد
 انجام داده میشد ه از پسر
 " مارك " هم که در دوره —
 ثانوی درس میخواند بایه
 واریسی و مواظبت میکردم در
 حالیکه کتر به این امر توفیق
 میافتم .

از خود میترسیدم اعضا ی
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله آنان آخر سوسی
 آید و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و یا حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
 رزها و هفته ها به همین —
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم ه سرانجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم . در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صاحب رهایی یابم و همین
 لحظاتی در رفته فامیلم جدا ند —
 بهیتم : آنچه در صفحه (۹۱)

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسرا باشد. برای استفاده در چنین حالات داناشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنی خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میوتو " Oktis " واقعیش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب ...

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکنند و میگویند: " وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردارم که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های آلمانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهیه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانتین کمک به مرغان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

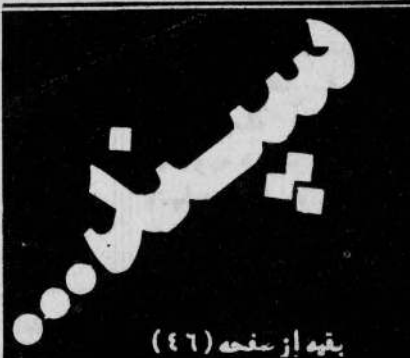
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

دخاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا پ اوزمان نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا. نسته چی بیابه هینج رخت تری ل ا نوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندی ان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر. یدل اوشبه ریخ به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویراوماته ته یوازی بریبودم.

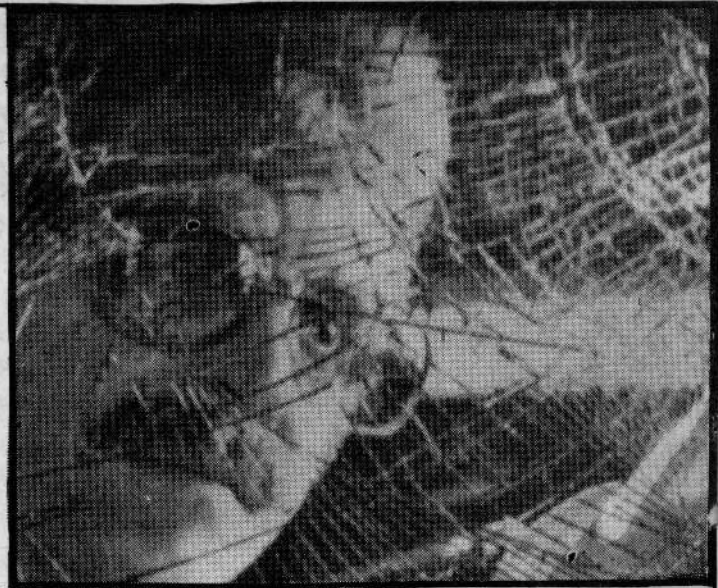
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورسی را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایی. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ گاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندی را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتولوزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلوزیون چی گفتنی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یو و تلوزیون مادرزمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را در یو و تلوزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که در عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازیمه های آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع د پیریشن ، تدایو نشود ، شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع د پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود . تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و منظور قاعدتاً از جمله پنج تن ، چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشود . ویزت داکتران روانی یک تکویر هم تدایو چنین د پیریشن است . گاهی در مواردی بیشتر د پیریشن با الکلولین همراه میشود که تدایو رامشکل تر میسازد تدایو برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد . عناصر کیمیایی به نام (آمین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغز و رشته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن نقدار (آمین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد . تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند ، نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تری ملیک اتی د پیریشن) و (دویه های بنی موثر اند اکثر داکتران جهان این داروها رامیشناسند ، ولیس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند . اگر بعد از تدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده و به تدایو ثانی پرداخت . وقتی احساس میکنید که به د پیریشن (انحطاط روانی) دچار استید نخست از همه به داکتر خانوادگی خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش و پاسخ کم از کم نوع د پیریشن شما را تشخیص میدهد اداگردن پیریشن نوع دوم بود ، شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد داکتر متخصص این رشته بفرستد .

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد و بیز و در فرجام شوهرم داکتر راخوا-سته بود
وقتی از جریان آگاه شدم ، - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به گام مرگ میسیرم . - داکتر رویه من کرده ، گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد داکتر طب روانی بروید ، من در پاسخ ابراز اشتیاقم : - به کمک ضرورت ندارم سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند ، بستری کردند . لکنین ها به آسانی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود . لحظه بی بعد (داکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر-بالیتم قرار گرفت . سررویش آرا-سته وپروتهایش منظم بودند . - مقایسه با داکتر بیشتر مهر بانتر بود . کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی از من پرسید : - از حساب ده جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم : - منفی یعنی که بدتر شده ام در فکر نفورفت وگفت : - نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند ، برای چند هفته درام میکند ، ولیس انحطاط روحی همین د پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دام میکند تدایو اصلی هرد و-نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات - کیمیای د مورد مغز انسان . سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ، ولی داکتر از منم یا سخنانی خوب نشنید حتی در باره تلاش د دوباره ام برای خود-کشی هم مطمئن نگردید ، ندا -

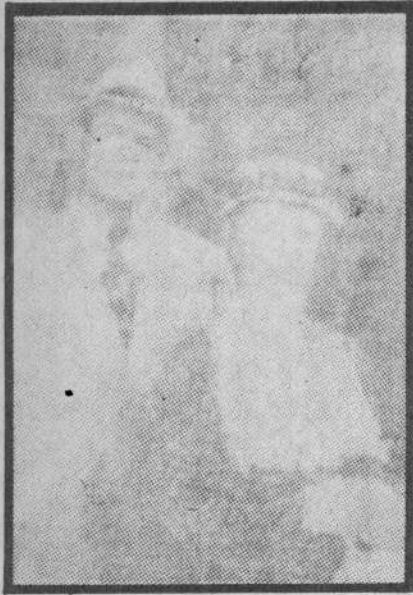
امثال ان ، چنین د پیریشن - تجره شده که غالباً خوب میشود . یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید : شب مرگ ، شوهرم سرسری به تماشای نغمی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند ، لذا با آن ها - شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفتم . یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم ، نوشیدم و هم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم ، صرف کردم ، این سخن بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود . برخورد فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ، ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم ، دو میلیولیدم ، تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود . سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه ، در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند ، تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی - سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد و نیند یرفت . وقتی به اطراف خود نظر انداختم ، دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (سوزن پیچکاری) در رنقاط - مختلف وجودم فرو رفته است . کوشیدم ریسانه اوتسمه ها را با زکم ویا بکم . در همین لحظه د وکتور معالجم نزدیک نشد و یاچشمی که مرا محکم میکرد تقاضا کرد ، چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم سرسری دوسم ام از

در وجود به چشم نخورد و نه من بان علاقه داشتم . داکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد ، او در باره این که تعدادی از - انسانها به خاطر عقیمانی طبی-بت ، میمیرند ، صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسلم متوجه گردیدم . از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم . با شوهرم پسرم زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و در باره معجزه طبی-بت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از داکتر معالجم ابراز خوشی میکردم نه از صدای تلیفون و نه از صدای موتر میترسیدم و نه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند ، توصیه میکردم که داکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند

سختی چند در باره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً وینیم ملیون تن به د پیریشن دچار استند ، بیماری که تدایو - اساسی و مسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از داکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - داکتری که در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی میترسم : - نشانه های د پیریشن کدام ها اند ؟ - کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشند . چنین علامت درد پیریشن دیده میشوند که عامل بیرونی دارد . مثلاً سبک وشی از وظیفه و-نا امید ی از بیدار کردن کارگر ویا

تغییر مید هیو : تغییر روزم فذای در صحبت ، عادت ، کرتو در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ، ولی غالباً عقیده بر این است که ، پیریشن از هیچ کدام جانی آید ، یعنی کسی نمیداند از کجا آمد و چرابه وجود آمد و بنابراین هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد و از جمله باید همان عصبی را که د پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن به وجود آمده ، با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت . داکتر به من گفت : بیاید با هم (سفر کیمیایی) کنیم ، میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟

بعد از تکمیل پاسخ دادم : - بلی ! نسخه یی برایم نوشتن و سه بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم . خلاف تصویر بعد از چند هفته - د پیریشن من (کم) شد و (آمین ها) به خود ((آمد . اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست . و داکتر از خوشی ((در-لبانش نمیگفت)) . وقتی برای بار اول بعد از تطبیق ((کوروس مکمل دارو)) شوهرم سرسری را دیدم ، نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود . اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خواستم . به مرفکان متوجه شدم که در خارج اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم در جا-لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع راه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دارند - دست اندر کاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پسته امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسی بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فلمازان برهنه اسکارهایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقبالی که کنانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد "بر - سفورد" هم مثل "پتتر پیر" - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه محروم می بردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفایات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او را به اوج - ترساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر می موفقیت را نصیب او ساخت -



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و "فریمن" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها پسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - "مورگان فریمن" و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آژانه یی ۵۲ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خنایلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" نام برده را به دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود به خودتوله . یوسفی
 میله والوزما شکر دی وکره اوزده بیسی
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
 بدجو نه کزی دی . یوسفی می زینار
 وکینچی یوسفی یوسفی نغاره چی زینار
 میله وال لری هم به ران یوکی نه کزی .
 د یوگال مندورامندوله یوسفی مولوشوم
 چی د نه اجازه بی واخلی . دوه پار-
 چی می نه کزی چی د موسیقی د
 ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم
 وگنله مگره ران یوکی به دی دوه کالوکی
 نشره شوه اوچی یوسفی نه کزی چی وای
 له نشری وای تک نوزی سره خوشه
 علاقه نه لری .
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث
 د رسیدلی آما ستایه لارستاسی کور
 اولاد گام ایسی ؟
 - دري زامی اوخلولورگالی لری . چون
 زه د موسیقی خنکه نه نره له لری
 اولادته می وای چی هینکله د موسیقی
 شوق ونه کزی اود موسیقی آلتروسه
 چی به کورکی موجود دی یوزدی هم
 له شوی .
 - تاسی د خنکی هنری چیله یوسفی
 که وای خنکیه شو .
 - یوسفی به لنگرهارکی موسیقی
 لومبار کولوسو مگره یوسفی وای
 خنکه خوند به وکزی چی یوسفی
 ولار شوانی به د ساز کولی یوسفی واخلی
 راشو . به هدی یوسفی کی یوسفی
 خنکه چی د یوسفی یوسفی و د یوسفی
 رانی . به لارکی بازار شروع شو . ترخو
 چی لغمان به رسید وینا ران د یوسفی
 د یوسفی به کاسوکا یوسفی . هغه
 لری وویل زه دوه کوئی لری نویدی بازار
 کی میلمانه اوجلسی نه کزی سباه به
 محفل جو کزو . سهاروخ دنه له بدترو
 وه اوهیخ آنگاه د میلمانه وه هدا اوجه
 وه چی یوسفی بی راکری اوبره د ساز
 یوسفی رانلسو .
 - ستاسی ترولو لری آرزوخه شی ده ؟
 - زه د خنکی وین نه ، د یوسفی
 چی زه به هدا کی به خاد رانسه
 طیلی فرم اود یوسفی راه به کورکی
 لاسه اوفزوله راناندی کوی یوسفی
 اخلی .
 زینار کی چی یوسفی د یوسفی
 بنکی دی دغه زینا د شناختی دی یوسفی
 خدایه فرام چی آرامی شی . سافرا
 یوسفی به خنکی وطن شی . چی یوسفی
 لنگرهار ، شنه باغیله ، یوسفی
 او خونی اوجلسونه اوجلسی
 - ستاسی د هیلی د فرسوه کی یوسفی
 ایسه .

چمن د

د (۲۲) مخ یوسفی

- ستاسی د دی یوسفی سره می د یوسفی
 خبره ران یوسفی یوسفی به یوسفی : یوسفی
 هنرمه زده کوره خنکه چی زینار یوسفی به
 کورکی یوسفی زینار یوسفی . د یوسفی به
 هکله می باید یوسفی چی هنی یوسفی
 واده کی زه طیلی وهلوته مجبور کوم نو-
 اوس به هغه شه وای . خبره داسی
 ده کله چی موراده و اوله ((ورا)) سره
 د خنک کورته یوسفی ناری راولولوخس
 می وویل ترخو چی به خنکه طبله وینه
 وهی ناری له شی بیولی . اوبدی توگه
 بی به خنکی واده کی راناندی طبله
 ویزوله .
 - د طبلی سره جوخته ستاسی نوم د یوسفی
 برسر دی فرام یوسفی شم ستاسی یوسفی
 شه کی دی ؟
 - ماد هماغه اول نه چی د طبلی فزول
 یوسفی کرل کورکی یوسفی چی میله او
 اساسی طبله زده کوم . س یوسفی
 چی ترو می رانده کزی ، به یوسفی
 می هم زده کوره کزی او استاد هانسم
 سره می هم گار کزی اوهندی تال سره
 هم بلد یوسفی لری . زینا طبله به علی توگه
 زده ده . زه طبله به خنکه وهم لسه
 به کورته اود طبلی آواز باید دوسره
 اوجت دی چی د زینار یوسفی یوسفی
 یوسفی یوسفی یوسفی . باید خنکه مگر
 چی د یوسفی اودری موسیقی له پاره د
 طبلی یوسفی یوسفی یوسفی . هکله
 یوسفی طبله یوسفی جلا تالونه لری لسه
 د یوسفی ، یوسفی ، یوسفی ، شا .
 د (یوسفی تال) بلبله ، شادول اوجلسی
 یوسفی . هدا طبله دی چی یوسفی طبله
 فز وکی یوسفی طبله به اودرسته له شی
 فز وکی یوسفی .
 - تاسی د طبلی ترخنگه یوسفی
 به کورکی یوسفی یوسفی ؟
 - به آرومیه ، نغاره ، یوسفی یوسفی
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 د یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 ما به یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 یوسفی یوسفی . خنکه می شوه هغه رانسه
 به یوسفی یوسفی زده کوره اوجلسی یوسفی
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی

جوایز این رده رسید یوسفی نام دانی
 یوسفی دی لوکیس (هنرمه ۳۲ ساله
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی یوسفی-
 دی لوکیس این افتخار ران یوسفی
 د رنقش هماره و نقاشی طبله ایرلندی -
 " کورکی بران " د رنقش " پای چپ -
 من " کسب کرد .
 " دانی یوسفی دی لوکیس " یوسفی یوسفی
 یافت جا یوسفی یوسفی :
 " من و سایر اعضای یوسفی یوسفی
 از یک عامل کسب یوسفی یوسفی از یوسفی-
 آوری تلاش هاستی که کورکی بران یوسفی
 تالمن خوراک فکری و نوشتن و تر یوسفی
 بهترین اشعار و نقاشی هابری یوسفی
 افسانجام داد .
 گفتنی است که " کورکی بران " به
 دلول فلج بودن اکثر اعضای یوسفی یوسفی
 کارها منجمله نوشتن و نقاشی را یوسفی
 چپ انجام می داد و د رنقش " پای چپ
 من " به کار کورکی دانی " یوسفی یوسفی -
 ایرلندی " دی لوکیس " کاراکتر
 او ران یوسفی یوسفی انگیز احیا نموده -
 است . دیگر کاندیدی یوسفی یوسفی اسکار
 بهترین هنرمه یوسفی یوسفی اول مرد " یوسفی
 گان فرین " بود که د رنقش " رانندگی
 برای خانم د یوسفی " یوسفی یوسفی
 هیوست خانم د یوسفی یوسفی یوسفی
 هم در هماره یوسفی آرا ، ماتند " یوسفی
 کورکی " مغلوب " دانی یوسفی یوسفی
 شد .
 و اما قلم " پای چپ من " یوسفی یوسفی -
 همین یک جا یوسفی یوسفی چرا که
 خانم " یوسفی یوسفی " هنرمه ایرلندی
 که د رنقش " کورکی بران " یوسفی یوسفی
 این قلم ظا هر شد اسکار بهترین هنرمه-
 یوسفی یوسفی یوسفی و اسکار -
 بهترین هنرمه یوسفی یوسفی یوسفی -
 " دیزل و یوسفی " رسید که د رنقش
 " افتخار " یوسفی یوسفی از سر کرده هنی
 سها هیوست یک کورکی د رنقش د رنقش
 های داخلی امریکا " یوسفی یوسفی
 هالی و جنوبی این کشور د رنقش
 یوسفی " را یوسفی دارد . " افتخار "
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 داد تاسی از " رانندگی برای خانم
 د یوسفی " یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی بالمحاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوبم از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببیند ان)) وقتی در باره آشوک پرسیدم، قهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانهد چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند ه ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میگفتند. اما او هی هی فریاد میزد که دروغ است ه دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غظار بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن بسه موتو سایلک علاقه دارم. خودم تکا حد و دی موتو را اداره کرده میتوانم. * موسیقی دلخواه: - در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم. * سرگرمی دلخواه: - تماشای فلم های هندی از طریق وید پو و بیکار نشستن در خانه. * شام دلخواه: - رفتن به یک سکوتیک، پاپک موتو ترانس طولانی و بارفتن به خانه یک دوست. * اشیای دلخواه: - نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریاست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا د حساس استم. * رخصتی دلخواه: - وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارچه خشم و خشونت، لجباجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساعه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپنید پشد به یاری اندیشید او در آن محیط دستان زیادی یافت و دستان زیادتری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او ه حلقه های نامتجانس د رستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکباخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویا های سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچیکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د اچی سنجی. او با جند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تد اوی قرار گرفتن بالاخره مو فقی شد که کتر خود را تا حد و دی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بد پیرد)). د پوی از ازدواجش ننگدشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگردد و سنجی دت به خاطر تد اوی او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانی هم امور تجارتنی سهم خودش را (در بانک اروپا) پیش میبرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی ...

نهاد های مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد ((دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی)) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس د دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

* همبپوندی و علائق کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کما نهاد ها، حلقات و سازمان های اجتماعسی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالای گل محمد ایجاد کند. امر میدهد که ت لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند ه سوزنی را پیدا کنند، رنگه تازش را ببید ا خواهند کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا پتکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود. در حالیکه جنا پتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ت لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان پوهنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسندگان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسر داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتنی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستن های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاغی، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت فرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعہ، اسطخیلپه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
 - حتی باید بدانید؟
 - ای بول را از کجا به دست آوردی؟
 - به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
 بخارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
 - ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
 - نی نی آقا جان!
 بخارند وی دوباره از گل محمد میبرد:
 - راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
 - از فلان رفیق من اس!
 رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
 حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. بخارند وی با تحمل میخواید در اعتراف گل محمد را کمد کند.
 ((بول را از کجا به دست آوردی؟))
 - این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
 اداره بخارند وی موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود را یافته و وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواید که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - فیض محمد اندکی مشکوک میگردد که شاید شوهرش را بخارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کتد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کتد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...
 گروهی از بخارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفسمه از دوستان فامیل مهتاب است و برای دل داری و هدیه ردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه های ایشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کتد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!
 و اما زن فیض محمد که با عفت از خودش است، بخارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندادم. بخارند وی در کتد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را پس بول و زینورات چی شد؟
 سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره بخارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.
 - ((برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کمد و از شما هم خوش میگذرد. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همس او را تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.
 بخارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق بخارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا ستمد. در منزل فیض محمد وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوس بول بعد از کتد میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینورات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام نپروهای اطفالیه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هایست شده کمپنی بودند و زینورات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان بخارند وی در مورد یک خازنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپازینه است، امر بخارند وی هدایه میدهد که بعد از کشیدن امر ولیس میسرند که میاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفالیه موفق نشد جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلن میشود عملیات خازنوال صاحب موفقانه ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورات از چاه به دست می آید.
 کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...

اما نفر نبر اول کیست؟
 خودش (.....)

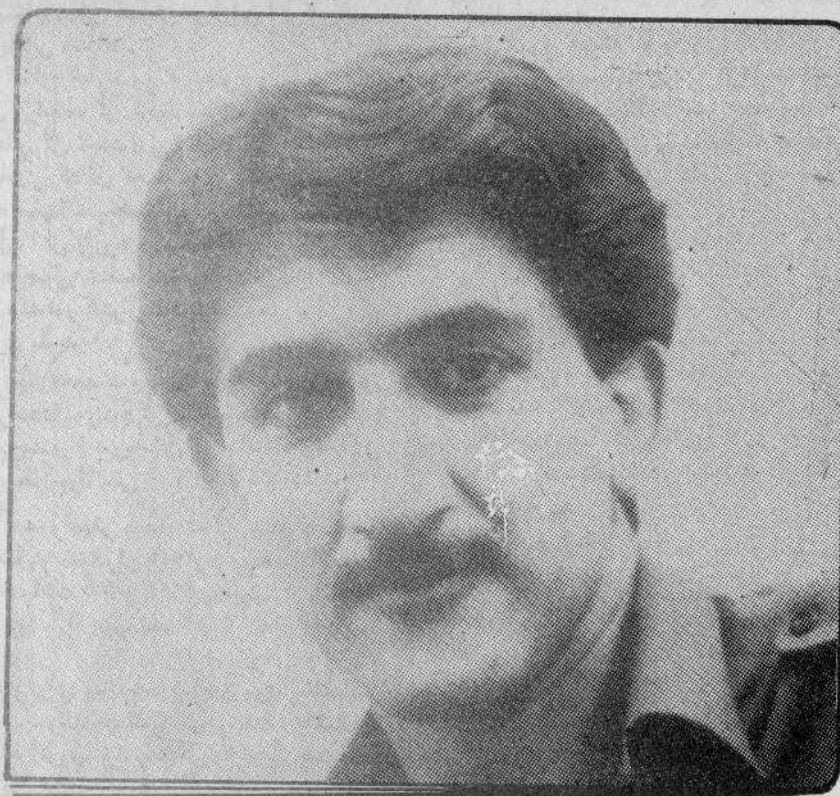
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
 بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -
 های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .
 چنانچه طور آن عده مقاماتی که اصلاً
 ختی از تیاتر ندارند میتوانند تیاتر را
 درک کنند و این مشکل اساسی کار است
 که سر نوشت تیاتر ما را امروز به رکود رفته رو
 ساخته است .

• آیا تیاتری را که شما بازی میکنید و
 برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
 نگوئید ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
 یا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
 من میکنم بدیده نگوئید نمیشود و لسی
 در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
 قرار بگیرد . زیرا بدیده - سو
 چارچوکت خاص خود را دارد و قس
 میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
 آگاهی کامل داشته باشد از جهان
 تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ
 تیاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین
 تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
 چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه
 از مردم چیزی را بدزد (رودن سوز)
 که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
 مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،
 و پایین نرود به سطح ابتدای یک
 مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فنی
 آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،
 موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً
 بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از
 جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
 آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما
 استعداد های داریم که خود پرورش
 یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .
 و بازم همان گم تپلی خود را تکرار
 میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که
 هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
 گراف و دیگران را از هم فرق نمیکند
 وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
 موجود نیست به (استثای احمد شاه علم
 و استاد علی رونقی) و همچنان این
 موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
 فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
 تکامل سوز و همچنان رؤیای کس
 بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به
 آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
 قدم میگذارند این راهنمای را بکند که
 شما کجا بروید ، چه کار کنید ، چه نوع
 زندگی بکنید . وقتی این گم هادریک



درخشش ...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که جقدر انسان را به کام خود
 کشانده است . من میتوانم این نمایش
 را به حیث بهترین سند گام در برگشت
 به کشور خود داشته وهم میتوانم این
 نمایشنامه را در فستوال ها کاندید بکنم
 و بگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا
 پیام آن برای همه بشریت است . این
 نمایش را قس عیار ساخته ایم که همه
 مردم مابتناند درک اساسی خود را از
 آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
 چیز فهم باشند .
 سومین کار ما نمایش (پیش پنج هم پنج
 بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
 میدی را بیاد بکنیم .
 * اکنون چی کار های را روید ست

دارید ؟
 - اکنون جریان کار های میتودیک
 ما ادامه دارد . ۳۰ برنامه افزون برد و
 نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
 یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
 زندان آرشیف تلویزیون منتظر سر نوشت
 اند .
 چرا ؟
 - وقتی که من به بحران تیاتر کشور
 خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
 که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر
 نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
 ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار
 بحران میشود به این معناست که کاستی
 های در میان است . خواه از نگاه

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپونه
 فروکش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها
 معمول شده به خاطر تو بودن. خوش
 آمده باشد. حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند:

— انفلاسیون! انفلاسیون! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدی که اینجانیستی؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب .
 و گردهم آیی ها را میفهمند . میپرسند :
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد ؟

— چمن طور وجود ندارد . اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است . حالا به هر
 طرف جسته و خیز میکند . هر طرف که بنگرند
 خوابگاری های مرا میتوانند ببینند .
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود
 داخل صحبت ما شده گفت :

— راست میگوید . انفلاسیون روزی
 روز رشد میکند . ساله (سکون) از
 آن هم بدتر است (از بیست و پنج سال
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول
 قرار دارد . استحقاق نام . اما (سکون)
 ندانم !

* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه ؟
 — از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
 اجتماع یکی از وظایف صدقه خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
 استند به اصطلاح نپدیدند . اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند .
 به نیروی آنان ایمان دارم .
 * کارهای آینده تا ن چیست .
 — یک بیسی حماسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید . یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام ((کله)) یک نمایش جدی میباشد
 همچنان یک بیسی کمدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیسی
 بازیگران اساسی آن خواهند بود .
 کوشش میکنم که این بیسها را تا به
 قربان آماده نمایم . . . برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت .
 * اندکی از خود صحبت کنید ؟
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکنون
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم .
 مجرد استم بی خانه .
 * پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم ؟
 — بل مجرد بودن بی سرپناه
 بودن خود مشکلیست قابل دقت .
 * ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 نه بر طبق دلسوزی از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما هاک شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یده مثبت نیازه
 دلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبرد .

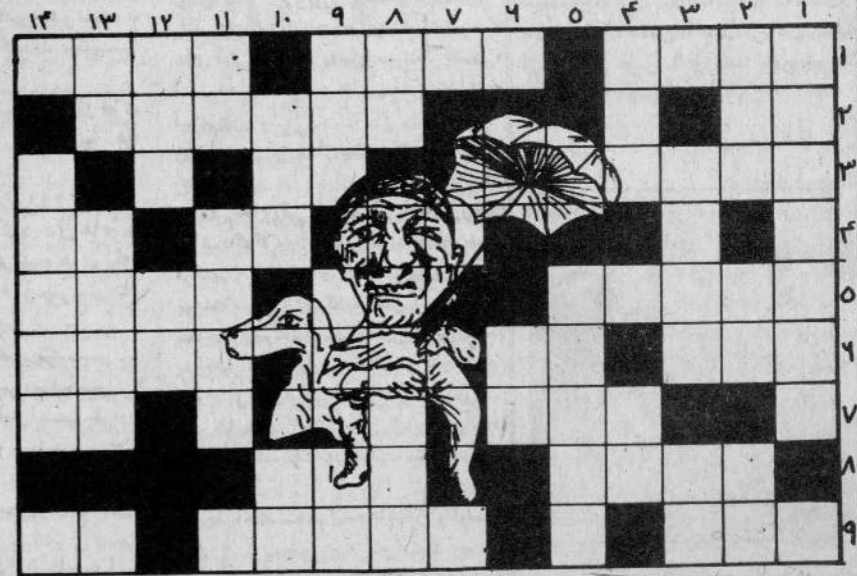
تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر
 مکل است این ها اند اجزای اساسی
 تئاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تئاتر .
 * در گروه شما کی هاموفق تر
 استند ؟
 — چلد شاگرد مستعد داشتیم که
 متاسفانه فرار کردند همچنان شاگرد
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید گویار . امان عثمانی ، حبیب
 مخمور ، وحید منان و دیگران موفقند .
 درین اواخر یک کورس فن انگوری از سوی
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و
 سا زمان دو موزیک جوانان ایجاد شد .
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت . بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس
 های که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد ، استعداد های خوبی وجود
 داشت ، امیدواری یک تئاتر خوبی
 میرفت . من توانستم یک گروه را از
 آنجا جذب کنم .
 * شما در کجاست و تمرین میکنید ؟
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم .
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است ؟
 — متاسفانه هم در سینما و هم
 در تئاتر این برابر وجود دارد . متاسفانه
 سفاهه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری
 وجود ندارد .
 و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر
 موجود نبود و تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر توانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد .
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند . تئاتر از مردم دور شده .
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد ، بی روح و خشک است .
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوزی که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود . تئاتر
 کادر اساسی ندارد . اشکال خاص
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده . توجه
 صمیمی به وضع تئاتر موجود نیست .

سازمان

جدول معلومات عمومی

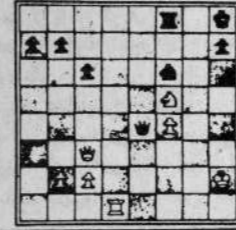
افقی :

- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند ۰۰۰)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (همی) - دریا (همی)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شهرکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخاریدوه
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
 - ۸- پسر سام نریمان - راه بی پایان
 - ۹- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۱۰- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
 - ۱۱- چی (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۲- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰

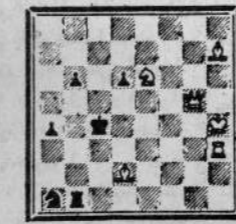


شطرنج

بعد شروع و در ۳ حرکت سیاه را مات می کند



بعد شروع و در ۲ حرکت مات می کند



صبر جدول شماره نه هفت

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	ل	ا
۱۰	ی	م	ی
۱۱	س	ا	ب

جدول

برای شاگردان سطح متوسط

۱۰-۷

افقی

- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
- ۲- نوشیده میشود - دریاغ
- ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
- ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
- ۵- با آن خود را می شویم
- ۶- بار می بزد
- ۸- توسط آن راه میرویم
- ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

عمود

- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر مزارشریف
- ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
- ۳- خورده ای که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
- ۷- ضد بیداری
- ۸- خورده ای که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

صلیب سرخ

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم . شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد . از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچرمتی موقعیت دارد نیز همینگونه فعالیوت جریان دارد . در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند .



آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند . کیمته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگه بکاهد و برای صلح کار کند . چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که درجهان شناخته شود . اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هاتری دو نانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کیمته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت . در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد . در سال ۱۹۷۸ این کیمته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود . و در فرجام کیمته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سایر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند .

فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روز مکی برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود: شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما را صدای کسی پر می سازد . سعی کنید مهر- بانتر باشید . درد تان را به طبیعت بگویید که قادر به علاج آن باشد . برده باری تان شما را عزیز و گرامی نگاهدارد . توجه کنید که در سکوت و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد . منتظر باشید کسی به سوی شما میاید .

متولدین ماه ثور :

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین ساخته اید . مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی دارید . آنرا بهتر و عمیق تر بیابید .

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها بعد دورک می کنید . حسرت روز ها و خاطره های رفته را نخورید . بگذارید زنده گی در هر روز طلوع تازه داشته باشد . شما روز های بارانی را دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد از باران آغاز میشود .

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه نمی ماند .

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف های که موجب ایجاد ناراحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما میگردد کار ثواب نخواهد بود . هر آغاز خوب را انجام خوب بدهید . خاموشی برای شما زیبایی خاصی دارد .

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی را داشته باشد . خو شباوری تانرا کم سازید . و نسبت به زنده گی و عشق خود جدی باشید . رویاهای شیرین طرف راهم در نظر بگیرید .

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد بود کند و عشق واقعی و نخستین راه ندارد . اما میتواند با صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه نگاهدارد . بحث در باره و فیما مفید نیست . بهتر است که در عهد خود ثابت قدم باشید .

متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد تا هیچکس نسبت به شما مهر- بان نباشد . در ماه جاری کسی با شما ملاقات خواهد داشت دقت کنید که زیر بار حرف ها و نظریات منفی کسی شانه خم نمازید . شما با اندیشه های خود زنده گی کنید .

متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از زنده گی است که دل شما مه خواهد همیشه غمناک و سوگوار زنده گی کنید اما در زنده گی چیز های زیبا و شاد زیاد است که شما به راحتی میتوانید آنها را داشته باشید نگذارید همیشه مغلوب باشید تجربه - کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی تقسیم کنید . هنوز در دنیای ما کسان زیادی هستند که - میتوانند در غم شما شریک شوند از بد بختی اندوه فقط اراده و تصمیم قاطع شما را نجات داده میتواند .



متولدین ماه سرطان :

شما تحمل و شکنجهایی را خیلی زیبا تجربه می کنید نامه می به شما میرسند که برایتان کلمات پر محبت خواهد داشت . دیداری در همین هفته برایتان اتفاق میافتد در زنده گی شما اهمیت زیاد خواهد داشت .

متولدین ماه اسد :

از چیزی قهر شوید که ارزش داشته باشد . سعی کنید مناسبات تانرا با دوستان عزیز خراب نسازید . پراکنده گی در زنده گی تان مزاحمت هایی را بوجود میاورد که بعد ها حتی خود تان نیز از چاره - سازی آن عاجز خواهید ماند .

کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تبریک
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عسکه شما مانند سباده و ن، جوانان امروز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکیه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیپ داشته باشند در تماس شوند
آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی .
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ صبح - ۷ صبح

فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پنی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنک را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 بویا ساخت وطن



شما می توانید از اموال که حتماً
 آورده شده دیدن نمایید
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شهریان است
 فدایی خوب، قیمت مناسب
 در تمام روز و هر کجا

بویا هر هائی که تازه رسیده
 خرید نمایید
 همه روزها از دست
 نروید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**